٢٤ صفحة

صوت الشعب

السنة الثانية، العدد ١٢، الثلاثاء سادس شعبان ١٤٢٢ (2001/10/23) ـ ٢٠٠ تومان

صدام الجهالات!

بقلم ادوارد سعيد

ص ٦

السُّلطان الْـمَنْسِي عَلىٰ ضِفَافِ الْكَرْخة

بقلم: السيد محمد حسن الشبري

ص ١٣

المدارس العربية هي حقُ طبيعي و خطوة في سبيل النهضة الثقافية لخدمة الوطن

ص ٢

«ألوليُّ عن لسانِ ألوليِّ»

ص ١٧

نگاهی به فولکلور یا ادبیات عامیانه اعراب خوزستان

ص ٤

«حامد» تحتِ المجهر

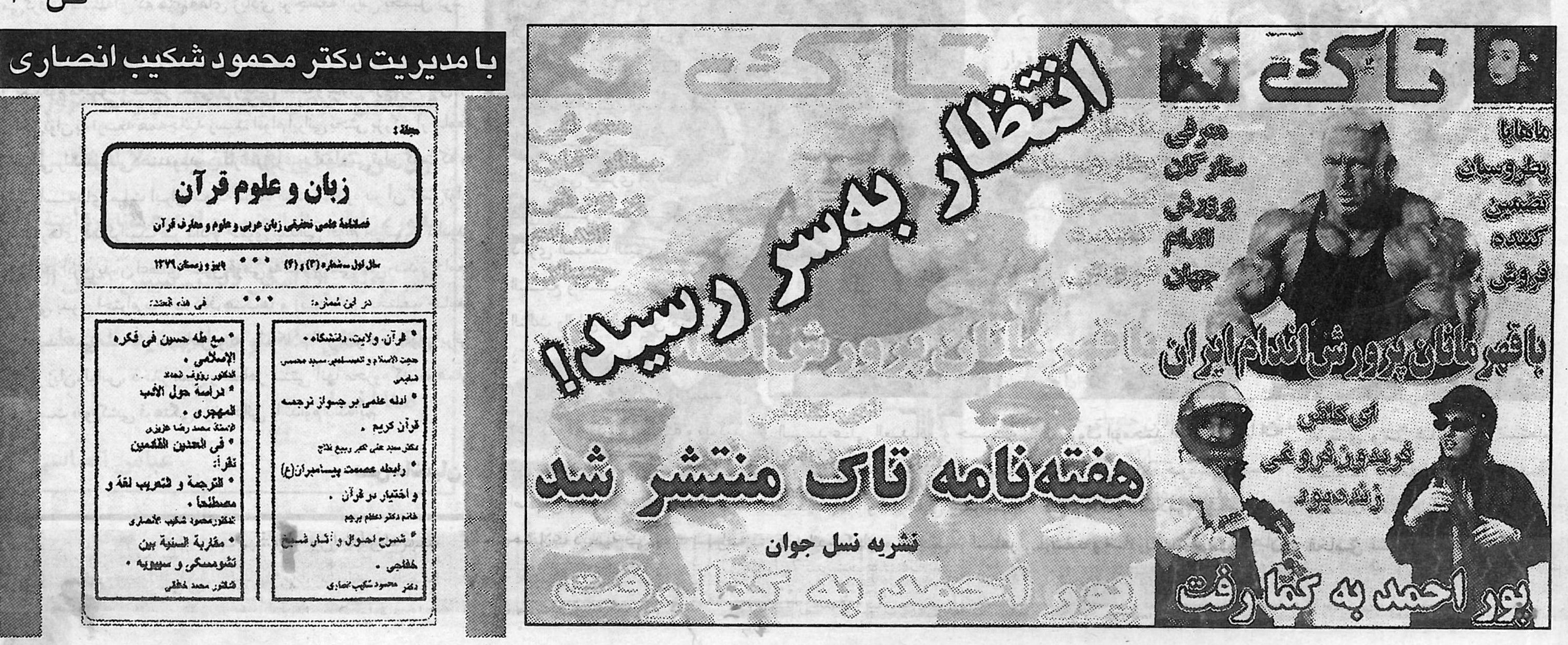
ص ١٨

المرأة العربية الخوزستانيه تقهر التحديات

ص ١٤

قراءة فی حیاة الشیخ عبد علی بن رحمة الحویزی (المتوفی سنة ١٠٧٥ ه)

ص ١٠



سرمقاله

قوم‌کشی فرهنگی

بدون شک «قوم‌کشی فرهنگی» (Cultural Ethnocide) پدیده‌ای است قرن بیستمی و زائیده حاکمیت سیاست‌های رضاخانی بر ایران می‌باشد. در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران قبل از شروع حاکمیت پهلویها، قوم‌کشی فرهنگی مورد نظر حکومتگران نبوده است. اقوام ایرانی در طول تاریخ حضور یکپارچه داشتند و در همه این اعصار آزادانه فرهنگ، زبان و آداب و رسوم خود را به‌جا می‌آوردند. انگلبرت کمپفر در کتاب خود تحت عنوان «در دربار شاهنشاه ایران» که توسط کیکاوس جهانداری ترجمه شده است حکایت می‌کند که اقوام در دوره صفویها نه فقط از آزادی کامل فرهنگی برخوردار بودند، بلکه در امور سیاسی نیز کاملاً مختار بودند. این نویسنده نقل می‌کند که در سال ۱۶۶۷ م حکومت صفوی یک حاکم غیر لُر را به منطقه لرستان گسیل داشت، اما اهالی آنجا وی را از منطقه راندند و حکومت مجبور شد ولایت را به افراد لُر واگذار کند. چنین حالتی تا پایان دورهٔ قاجاریه ادامه داشت. اقوام ایرانی ضمن حفظ پیوستگی خود به ایران، در کاربرد زبان محلی، پوشیدن لباس و انجام اعمال و مناسک قومی کاملاً آزادانه رفتار می‌کردند. با آغاز حکومت پهلوی این وضعیت کاملاً دگرگون شد و قوم‌کشی فرهنگی بعنوان یکی از مهمترین ابزارهای حکومت جدید مطرح شد. رضاخان نیک می‌دانست که عمر متوسط نظامی‌گری همیشه کوتاه است و از طریق جنگ و سرکوب برای مدت طولانی نمی‌تواند سلطه خود را حفظ نماید. به همین خاطر با صلاح‌دید اشخاصی مانند محمدعلی فروغی و تعدادی افراد از فرنگ برگشته پدیده قوم‌کشی فرهنگی مطرح شد. خواسته رضاخان دراین‌باره به این شکل خلاصه می‌شود: جامعه ایران ایلی است که بایستی به‌سوی روستائی حرکت کرده و سپس شهری شود. احسان نراقی یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی در ایران در کتاب خود تحت عنوان «مقدمه‌ای بر تاریخ تحقیقات اجتماعی در ایران» می‌نویسد که مهمترین فلسفه حاکم بر گروه مطالعه اقوام ایرانی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شناخت اقوام ایرانی نبوده است، بلکه چگونگی تبدیل آنها از جامعه ایلی به روستائی و سپس شهری کردن آنهاست. به‌همین خاطر هیچوقت درسی تحت عنوان جامعه‌شناسی اقوام در ایران شکل نگرفت و هرگاه کسانی تلاش کردند چنین مسئله‌ای را مطرح کنند با موانع امنیتی برخورد کردند. شاه مایل بود که به اقوام ایرانی از منظر جامعه‌شناسی ایلات و عشایر پرداخت شود و هرگز تحت عنوان قوم‌شناسی، آنها را به رسمیت نمی‌شناخت.

قوم‌کشی فرهنگی در پی نابودی زبان، لباس، ذخائر ادبی و مظاهر سنتی اقوام ایرانی بود. این روند انهدامی تحت لوای امنیت ملی صورت می‌گرفت. درواقع نظام رضاخانی در هر جائی که برای سرکوب اقوام، کم می‌آورد، از امنیت ملی مایه می‌گذاشت بطوری که در اواخر حکومت پهلوی این شکل برخورد به‌صورت فرهنگ مدیران شاهنشاهی درآمده بود. در بسیاری جاها برخوردها کاملاً کلیشه‌ای و قالبی بود و بدون اینکه به علل و عوامل آن توجه شود، صورت می‌گرفت. مسئله‌ای که هزینه‌های زیادی بر جامعه ایرانی تحمیل کرد و به اعتقاد بسیاری از کارشناسان عقب‌ماندگی کشور را دامن زد.

یک قوم مجموعه عناصر کاملی از زندگی است و بدون درنظرگرفتن آن نمی‌توان به توسعه همه‌جانبه رسید. اقوام ایرانی بخش بزرگی از جامعه ایرانی را شکل می‌دهند و بدون درنظر گرفتن آنها نمی‌توان گفت که به خواسته‌های ملت ایران توجه شده است. علاوه بر آن نمی‌توان شعارهای دموکراتیک سر داد و حقوق ابتدائی اقوام ایرانی را نادیده گرفت. ایران بدون اعطای حقوق قومی به دموکراسی نمی‌رسد و جامعه مدنی بدون احترام به خرده‌فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، جامعه «احمد مدنی» است. و در پایان و در یک کلام اگر بخواهیم اقوام ایرانی را از زبان، لباس، ذخائر ادبی و مظاهر سنتی آنها محروم کنیم، همان سیاست «قوم‌کشی فرهنگی» رضاخانی را تداوم داده‌ایم.

حسن هاشمیان

مدارس عربی راهی برای تقویت فرهنگ جامعه

یکی از ابزارهائی که می‌توانند در تقویت فرهنگ عمومی کشور مؤثر افتد، کاربرد زبان‌های بومی در مدارس است که قانون اساسی جمهوری اسلامی بر وجود آنها تصریح کرده است. اکنون بسیاری از برنامه‌های غیرموفق در آموزش و پرورش تحت تأثیر این مسئله است. بالارفتن میزان دانش‌آموزان مردودی در هر سال، افزایش کجرویهای اجتماعی در داخل مدارس و عدم مشارکت مردم برای ساخت مدرسه ازجمله عوامل سوء آن می‌باشد. براساس آمارها درحدود ۳۴٪ دانش‌آموزان عرب خوزستان، دوره ابتدائی را تا آخر به‌پایان نمی‌رسانند. این میزان در سطوح بالای تحصیلی به‌مراتب بیش از اینهاست. پدیده ترک مدرسه یا فرار از آن به‌تدریج شکل عادی به‌خود می‌گیرد. بسیاری از پدر و مادرها به دلایل مختلف ازجمله مشکلات اقتصادی، واکنشی نسبت به این پدیده‌های منفی که فرزندان آنها را دربر گرفته، از خود نشان نمی‌دهند. از طرفی دیگر بسیاری از خانواده‌ها مایل هستند که فرزندان خود را به مدارس عربی بفرستند و در این زمینه برای هرگونه سرمایه‌گذاری آمادگی دارند. عمومیت یافتن چنین مسئله‌ای در سطح کشور که قانون اساسی از آن حمایت می‌کند، بار سنگینی را از دوش وزارت آموزش و پرورش برمی‌دارد، میزان شکست‌های تحصیلی را کاهش می‌دهد و شاخص‌های فرهنگی کشور را بالا می‌برد. متأسفانه تاکنون حرکتی برای درک این مسئله و روی آوردن به آن صورت نگرفته است و حتی گاهاً متوجه می‌شویم که بعضی از احزاب که داعیه ترقی و پیشرفت را دارند، با اجرای اصول قانون اساسی مربوط به این مسئله مخالفت می‌کنند.

موجة من الأفراح والأحتفالات في خرمشهر



تغطي مدينة المحمرة (خرمشهر) هذه الأيام موجة من الأفراح و احتفالات بمناسبات دينية عديدة و على نطاق واسع في الحسينيات والمساجد يشارك فيها الجمهور العربي بمختلف طبقاته و في الطليعة منها الأدباء والشعراء حيث اعطوا الحفلات تلك رونقاً ادبياً خاصاً عالجوا في نتاجهم الأدبي قضايا الامة من فلسطين و نضال شعبها الباسل الي قضية افغانستان و التنديد بحملات امريكا بالاضافة الى الأشادة بالمناسبة الدينية الخاصة و قدكثرت المناسبات في شهري رجب و شعبان من ذكري ولادة الزهرا (ع) في العشرين من شهر رجب الى ذكري المبعث النبوي الشريف في السابع والعشرين منه الى اليوم الثالث والرابع والخامس من شعبان ذكرى ولادة الامام الحسين (ع) و اخيه العباس (ع) و ابنه زين‌العابدين (ع). كما انه قد زار المدينة و فدكبير من عدة هيئات من طهران و قم و اصفهان والاهواز حيث احيوا عدة حفلات دينية في بيت سماحة السيد على العدنانى و حسينية ساقي عطاشا كربلاء و حسينية سيدالشهداء و قد القى شعراءهم قصائد و كان من بينهم الشاعر المعروف ابومحمد المياحي كما انه شارك من شعراء خرمشهر جماعة منهم طاهر السلامي و قاسم بنى رشيد و صادق العتيقي و فرحان الأسدي. و من هذه الأيام تستعد المينده لأقامة احتفالات ضخمة بمناسبة ولادة صاحب الزمان في الخامس عشر من شعبان.

نطق پیش از دستور دکتر سمیرپور جزایری نماینده خرمشهر

آیا سزاوار است خرمشهر قهرمان أسطورهٔ مقاومت و ایثار این مرز و بوم در هشت سال دفاع مقدس که پیش از جنگ از آبادترین شهرهای کشور، و از بزرگترین بنادر تجاری کشور و جهان محسوب می‌شد، اکنون به ویرانه‌ای تبدیل،و مردمان غیور آن در فقر و فلاکت و نابودی قرار گیرند؟ و به نان شب محتاج باشند؟!

به‌دنبال درخواستی که به امضای حدود ۱۵۷ تن از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی رسید مبنی بر ارائه لایحهٔ منطقهٔ آزادی تجاری صنعتی خرمشهر و آبادان توسط دولت کریمهٔ جناب آقای سیّد محمد خاتمی موضوع آن که قبلاً توسط کارشناسان شورای عالی مناطق آزاد مطالعه شده بود، بررسی و گزارشی با قید دو فوریت در دستور کار هیئت محترم دولت قرار گرفت که متأسفانه بعلت مخالفت برخی از آقایان جهت بررسی بیشتر به کمیسیون اقتصادی دولت ارجاع گردید، اما اشکالاتی که در این رابطه مطرح شده و ذیلاً به آن اشاره می‌شود، صحیح نمی‌باشد.

الف ـ این نظریه که منطقهٔ آزاد جدیدی، بوجود نیاید و به مناطق آزاد موجود بسنده گردد، بنفع کشور خصوصاً مناطق محروم مرزی نمی‌باشد و تنها به‌نفع گروهها و طبقاتیست که پیش‌دستی نموده و در مناطق آزاد موجود سرمایه‌گذاری کرده‌اند، بعلاوه سایر مناطق کشور دارای استعدادهائی می‌باشند که با تبدیل آنها به مناطق آزاد، منافع جدید و بیش از مناطق آزاد موجود برای کشور خواهند داشت، خصوصاً موقعیت و استعدادها و زیربناهائی که اکنون در خرمشهر و آبادان وجود دارد و یا تبدیل آن به منطقهٔ آزاد تجاری، کشاورزی و صنعتی یک قطب توسعه و پایانهٔ صادراتی قوی کشاورزی و صنعتی بوجود خواهد آمد که منافعی برای اقتصاد کشور ایجاد خواهد نمود که اکنون مناطق آزاد موجود تأمین نمی‌نماید و محروم کردن کشور خصوصاً خوزستان از این موقعیت مثبت و سازنده صحیح نمی‌باشد.

ب) گفته شده است که خرمشهر و آبادان نیازی به منطقهٔ آزاد تجاری نداشته و بهتر است که امتیازات دیگری به آن اعطا گردد، پاسخ اینکه خرمشهر و آبادان با عنایت به شرایط بسیار مناسب و منحصربه‌فرد خود تنها با ایجاد منطقهٔ آزاد تجاری، صنعتی و کشاورزی می‌تواند تا حدّی خرابیهای گذشته را جبران و استان خوزستان را از این بن‌بست و سقوط خارج نماید و هیچ امتیاز دیگری نمی‌تواند خوزستان را از این مهلکه و بن‌بست خارج و رونق بازرگانی را در آن برقرار و رونق قبل از جنگ را به خرمشهر و آبادان بازگرداند، که در غیراینصورت این دو شهر کاملاً از حیث انتفاع ملی ساقط و خارج می‌گردند.

جیم (ج) ـ اشکال دیگر که مطرح می‌نمایند اینست که تبدیل این منطقه به منطقهٔ آزاد موجب گسترش قاچاق می‌گردد:

اولاً ـ این منطقه مرکز استقرار نیروهای مسلّح بوده و با کنترلی که توسط نیروی انتظامی مستقر در آن، صورت می‌گیرد امکان توسعه قاچاق سلب و این معضل برطرف خواهد گردید.

ثانیاً ـ آنچه مورد نظر مردم و نمایندگان منطقه می‌باشد توسعه سرمایه‌گذاریهای اشتغالزای داخلی و خارجی و صادرات محصولات کشاورزی و صنعتی و حتی صادرات خدمات برای ایجاد اشتغال در این منطقه می‌باشد که دراین‌صورت معضل قاچاق بشدت تضعیف خواهد گردید.

ثالثاً ـ فرهنگ مردم خرمشهر آبادان از دیرباز قاچاق را امری ناپسند دانسته و با زحمت و تلاش آبرومندانه امرار معاش کرده به‌سمت چنین کاری نرفتند و حتی در اوج فقر و بیکاری کنونی.

رابعاً ـ بمنظور شکوفائی اقتصادی و رونق تجاری شهرستان خرمشهر احداث خط راه‌آهن خرمشهر، بصره و سوریه بعنوان پل ارتباطی بین خلیج فارس، دریای مدیترانه و آسیای میانه موجب خروج مناطق جنوبی خوزستان از بحران فعلی و رکود شدید اقتصادی خواهد شد. پیرو مذاکرهٔ حضوری اینجانب با آقای مهندس خرم وزیر راه و ترابری احداث این خط از نظر جمهوری اسلامی ایران مورد تأیید قرار گرفته است که شایسته است اقدامات لازم در این‌باره صورت گیرد.

دعوة إلىٰ مناظرة ادبيّة

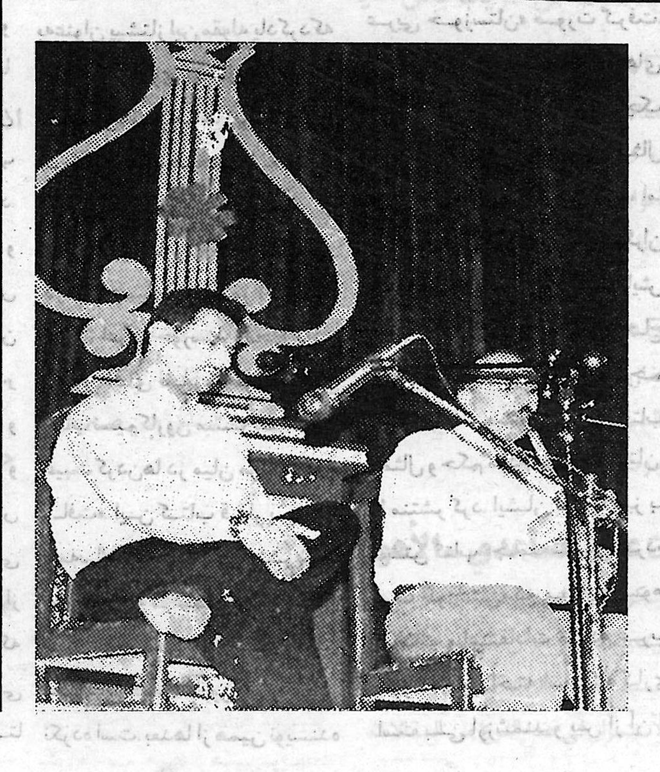
وصلني مقالٌ كُتِبَ بالآلَةِ الطابعَة، تحت عنوان «تحدّي الجوهر الصلد» بقلمِ شخصٍ يُدْعىٰ «أباشمال الجنوبي» كما وصل هذا المقال إلى اكثر من شخص و قد تناول بالهجوم ـ لا بالنّقدِ ـ مُقدِّمَةً كُنتُ قد كتبتها قبلَ خمس سنواتٍ على ديوان «ديرة هلي» مِن الشعر الشعبيّ للشاعر الشاب الاديب عادل كاظم الحيدري. و هذا المقال الذي زعم صاحبهُ أنه نقدٌ، يفتقر كُلّ الافتقار إلى خصائص النقد العلمي للاسباب التي سنذكرها. فهو في الحقيقة أشبه بتصفية حسابٍ أدبيّة، أراد بهِ صاحبه التشفي، لنفسه او لغيره و قد تكون هناك اغراض أُخرى و راءَ هذا التحدي، لانعرفها. اما الاسباب التي تُجرّدُ هذا المقال مِن خصائص النقد، هي:

١ـ عنوانه «تحدّي الجوهر الصلَد» والناقد لايتحدّى، لانّ التّحدي يعني طلب المبارزه و الناقد لايكونُ خصماً لصاحب الاثر، الا إذا كانَ حاقداً عليه. ٢ـ هل سمعتم حتى الآن، أَن نقداً كُتِبَ على مقدِّمة لاسيما إذا كانت على ديوان شعر شعبي، و بهذا الزخم. ٣ـ الفاظ المقال غير لائقه و هي استهزائيّة، استفزازيّة و فيها تطاولٌ كثير ٤ـ إنَّ ما افترضه الكاتب مِن أخطاء ليست أخطاءً بل مزاعم أخرجَها للمجادلَة فعلق عليها «كما شاءَ له الهوىٰ» و سارَدَ علىٰ جميع هذه المزاعم بنفسِ الاسلوب الذي اتخذه الكاتب ٥ـ يُسعدني على أنني أنا الذي اقترحتُ لاول مرّة كتابة النقد على الشعر العربي في المنطقة. و لكنْ «ما هكذا توردُ يا سَعدُ الابل» ٦ـ هذا الاسلوب القمعي، لايخدُم الثقافة والادب و ما هو الاّ مضيعة للوقت والطاقات و لنبحث عن أساليب النقد البنّاءة كي لا يتصوّر الشبابُ أن النقد طاولة تشريح فيخافون خوض لجة الادب. و رغم سروري بانني أول من تعرّض لهذا الضرب ـ لا للنقد ـ أتحدّىٰ بدوري أبا شمال الجنوبى و ادعوه لمناظرةٍ أدبيّة علنيّة او تلفزيونيّة ـ إذا امكن ذلک ـ لتبيين بعض الحقائق و لنتعرف على هذه الوجه الجديد الذي ظهر علىٰ ارضنا أخيراً.

عباس العباسي الطائي

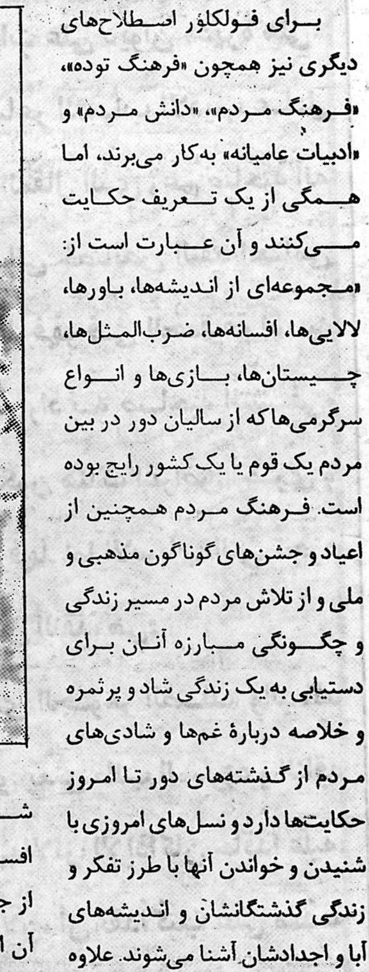
برگزاری جشن میلاد در آبادان

لطیف عموری ـ آبادان: به مناسبت مبعث رسول اکرم (ص) و میلاد مولاي متقیان علی (ع) جشن باشکوهی در شهرستان آبادان با حضور جمع کثیری از مردم، شعرا و فرهنگ‌دوستان آن دیار برگزار شد. در این مراسم که اجرای آنرا حاج عمران عبادی به‌عهده داشت، جمع کثیری از شعرای خوزستان مشارکت داشتند که ازجمله آنها سعید اسدی، کریم مطوري، سید عدنان موسوی، شهید عموري، قاسم بنی‌رشید، سهیلا حسین انصاری، لطیف عموری، محمد زویدات، طاهر سلامی، فرحان اسدی و عدنان مطوری را می‌توان نام برد. همچنین در این مراسم گروه موسیقی «الأصوات» با مدیریت طارق الأمي به اجرای موزیک محلي پرداخت که مورد استقبال شدید حاضرین قرار گرفت. لازم به یادآوری است که این مراسم اولین گردهمائی از نوع خود محسوب می‌گردد که دانشجویان در برگزاری آن، نقش فعالی به‌عهده داشتند و امید می‌رود در نیمه شعبان مراسمی با شکوه نظیر این برگزار گردد. در این میان مساعدت آقای مرادي مدیرکل اداره ارشاد اسلامی آبادان جلوه‌ای خاص داشت و کمک شایانی به برگزاری این مراسم نموده‌اند.



نگاهی به فولکلور یا ادبیات عامیانه اعراب خوزستان

□ قاسم مزرعه فرد ـ سوسنگرد



برای فولکلور اصطلاح‌های دیگری نیز همچون «فرهنگ توده»، «فرهنگ مردم»، «دانش مردم» و «ادبیات عامیانه» به‌کار می‌برند، اما همگی از یک تعریف حکایت می‌کنند و آن عبارت است از: «مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، باورها، لالایی‌ها، افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، بازی‌ها و انواع سرگرمی‌ها که از سالیان دور در بین مردم یک قوم یا یک کشور رایج بوده است. فرهنگ مردم همچنین از اعیاد و جشن‌های گوناگون مذهبی و ملی و از تلاش مردم در مسیر زندگی و چگونگی مبارزه آنان برای دستیابی به یک زندگی شاد و پرثمره و خلاصه دربارهٔ غم‌ها و شادی‌های مردم از گذشته‌های دور تا امروز حکایت‌ها دارد و نسل‌های امروزی با شنیدن و خواندن آنها با طرز تفکر و زندگی گذشتگانشان و اندیشه‌های آبا و اجدادشان آشنا می‌شوند. علاوه بر آن در افسانه‌ها، مثل‌ها، چیستان‌ها و... هزاران مطلب آموزنده و ارزش‌های نهفته وجود دارد که می‌تواند در زندگی کودکان و نوجوانان امروزی راهنمای آنان باشد. امروزه آفرینندگان فرهنگ عامه برکسی معلوم نیست و در هیچ جای دنیا به‌نام پدیدآورندگانشان ضبط نشده‌اند، اما مسلماً به‌وجود آورندگان ادبیات عامیانه کسانی بوده‌اند که علی‌رغم بی‌سوادی و محروم بودن از تحصیلات عالی، دارای قدرت بیان و تفکر عالی، قدرت تخیل گسترده و همچنین صاحب اندیشه‌های عمیق و شگفت‌آور بوده‌اند و اندیشه‌ها، داستان‌ها و افسانه‌های آنها طی قرون و سالیان دراز، به‌صورت شفاهی و از سینه به سینه و از نسلی به نسلی انتقال یافته و تا به امروز به حیات خود بر سر زبان‌ها و سینه انسان‌ها ادامه می‌دهند. امروزه بسیاری پیدایش ادبیات عامیانه را به زمان‌هایی پیش از پیدایش خط مربوط می‌سازند به‌همین سبب جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که دارای فولکلور (ادبیات عامیانه) نباشد. از نظر جامعه‌شناسی روحیات وا فکار هر قومی را تا حدود زیادی می‌توان از خلال نوع ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌ها، چیستان‌ها و به‌طور خلاصه از فرهنگ عامه آن قوم شناخت در واقع مثل‌ها و افسانه‌های هر قوم، تصویری واقعی از جامعه آن قوم در دوران پیدایش آن افسانه یا آن مَثَل می‌باشد و به‌طور کلی آئینه تمام‌نما و شفافی از آرزوها، باورها، روحیات و عقاید جوامع گذشته را ارائه می‌دهند و از نظر روان‌شناسی نیز کمک بزرگی به روان‌شناسی آن قوم می‌کند، اما چنانچه به این نوع ادبیات توجه نشود و نگارش آنها صورت نگیرد، کم‌کم روبه فراموشی و زوال می‌رود. در میان کشورهای جهان، اروپائیان برای اولین‌بار در قرن شانزدهم به اهمیت این مسئله پی برده و به جمع‌آوری اصول و منابع ادبی و دانش عامیانه پرداختند. در ایران نیز می‌توان از کتاب «نیرنگستان» صادق هدایت به‌عنوان اولین کتاب فارسی که در این زمینه حاوی روش و نظمی علمی است یاد کنیم. بعدها شاعر بزرگ و معاصر کشورمان «احمد شاملو» نیز کتابی به‌نام «کتاب کوچه» در این زمینه منتشر کرد. قومیت‌های مختلف ایرانی و خصوصاً تُرک‌ها نیز سال‌ها پیش مبادرت به جمع‌آوری و نوشتن فولکلور مردمی خود کردند، اما در میان مردم عرب خوزستان و علی‌رغم وجود گنجینه‌ای پرغنا و باارزش از فرهنگ بومی کوشش جدی برای جمع‌آوری و ثبت کتبی آنها صورت نگرفته و یا بسیار دیرتر از سایر اقوام شروع شده است. وقتی که در کشوری مانند رومانی تمامی ترانه‌های عامیانه هر روستا جمع‌آوری و به نُت موسیقی نوشته شده‌اند و یا نویسنده‌ای همچون «ویلفرد تسایگر» از اروپا عازم هور می‌شود تا با زندگی، فرهنگ، آداب و رسوم و عقاید و رفتار مردم آنجا آشنا شود و کتابی تحت عنوان «عرب‌های هور» (این کتاب توسط عبدالحسین جواهری به فارسی ترجمه شده و قرار است که به‌زودی از طریق انتشارات شادگان منتشر شود) در این زمینه می‌نویسد، چرا ما در راه جمع‌آوری و احیای فرهنگ بومی خودمان کوتاهی می‌کنیم. اولین کوشش‌های انجام گرفته در زمینه جمع‌آوری فولکلور اعراب خوزستانی به هفت سال پیش می‌رسد. در این میان باید از نویسندهٔ دردآشنای خطه خوزستان یعنی آقای یوسف عزیزی بنی‌طرف به‌عنوان پیشتاز این مقوله یادکرد که با جمع‌آوری امثال، حزورات (چیستان‌ها)، هوسه‌ها (یزله)، نعاوی (سوگ ناله‌ها) و همچنین اشعاری از شاعران گذشته و حال خوزستان در کتاب «نسیم کارون» خدمت بزرگی در راه احیای فولکلور (فرهنگ بومی) اعراب خوزستان انجام داد و به‌قول آقای صابر ناظری: «وقتی کتاب نسیم کارون منتشر شد، میزان غیبت کردن‌ها در میان مردم کاهش یافت». این کتاب قرار بود که همه‌ساله یک جلد از آن منتشر شود، اما متأسفانه نزدیک به شش سال است که وزارت ارشاد هنوز اجازهٔ انتشار نسیم کارون دو را صادر نکرده است. بعدها از همین نویسنده و با همکاری خانم سلیمه فتوحی کتاب «افسانه‌های مردم عرب خوزستان» که ۲۳ افسانه جذاب و شنیدنی را شامل می‌شد از طریق انتشارات آنزان منتشر گردید. همچنین قرار است که به‌زودی خانم فاطمه مسعودی نیز مجموعه دیگری از افسانه‌های اعراب خوزستان را به زبان محلی به‌چاپ برساند که انجام این کار ارزنده را پیشاپیش به ایشان تبریک می‌گوییم. جمع‌آوری ضرب‌المثل‌ها و ثبت کتبی آنها نیز به‌عنوان جزء لاینفکی از ادبیات شفاهی و بخش مهمی از ادبیات عامیانه اعراب خوزستان امری است لازم و ضروری که این کار برای اولین بار توسط محمد جواهرکلام و وهاب خانچی در کتاب «فرهنگ ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان» صورت گرفت. اگرچه تعداد ضرب‌المثل‌های جمع‌آوری‌شده در این کتاب کوچک در مقایسه با گنجینه غنی امثال عربی خوزستان بسیار کم است، اما در هر حال کار این پژوهشگران بسیار مفید، باارزش و قابل ستایش است. یک سال پس از آن نیز حاج کاظم‌پور کاظم نویسنده و مترجم زحمتکش سوسنگردی نیز کتاب «امثال و حکم مردم عرب خوزستان» را منتشر کرد. ایشان بعدها نیز با نوشتن کتاب «جامعه‌شناسی مردم عرب خوزستان» به معرفی رسوم، عادات و اعتقادات مردم عرب خوزستان پرداخته است که کاری است بسی ارزشمند و پس از آن از طرف وزارت ارشاد به‌عنوان نویسنده برگزیده سال استان انتخاب شد. در زمینه جمع‌آوری ضرب‌المثل‌ها مهم‌تر از همه کتابی است از دیگر پژوهشگر تلاشگر خوزستانی آقای منصور مشرف که علی‌رغم وعدهٔ انتشار آن از چندین سال پیش، هنوز خبری از انتشار آن نشده است. این کتاب که در نوع خود کاملاً بی‌نظیر است مجموعه‌ای مشتمل بر بیش از پنج هزار مَثَلِ عربی و معادل فارسی آنها را دربرمی‌گیرد که به‌نوعی می‌توان آن را دائرةالمعارفی از امثال خوزستان نامید. امید است که این کتاب هرچه زودتر روانه چاپخانه شود. در میان نشریات داخلی ماهنامه وزین و مردمی صوت‌الشعب (رأی‌ملت) نیز با اختصاص دادن ستونی به امثال عربی، به معرفی این بخش از فرهنگ بومی مردم (فولکلور) پرداخته است. البته هفته‌نامه اهواز نیز در شماره‌های نخستین خود صفحه‌ای تحت عنوان «فرهنگ مردم»، به معرفی ضرب‌المثل‌ها و چیستان‌های عربی، دزفولی و بختیاری اختصاص داده بود. در مورد سوگ‌ناله‌ها (النعاوی) زنان عرب خوزستان نیز سالهاست که موسی جرفی شاعر خوب اهوازی که قبلاً کتاب‌های شعری از وی تحت عنوان «شوگ‌الریف» و «گمره و گمر» منتشر شده بودند. به جمع‌آوری و نوشتن سوگ ناله‌ها پرداخته است. ضمن آرزوی موفقیت برای این دوست عزیز، امیدواریم که این کتاب وی نیز همچون دیوان گمره و گمر نورانی بوده و به‌زودی در اختیار فرهنگ‌دوستان قرار بگیرد. همچنین آقای عباس غانم الشمعلی درکتابی به‌نام «هوسات المشعلية» به ذکر تعداد زیادی از هوسه‌ها (یزله‌ها)ی رایج در میان مردم عرب خوزستان پرداخته است. گرچه این کتاب نیز به نوبهٔ خود اثری ارزشمند و مفید است، اما یقیناً چنانچه آقای مشعلی در این کتاب به ذکر پاره‌ای از هوسه‌های عشایر عرب خوزستان (که در دورهٔ حکومت خاندان پهلوی در برابر سیاست اسلام‌زدایی رضاشاه و ایستادگی و مقاومت آنها در مقابل برنامه کشف حجاب زنان سروده می‌شدند) می‌پرداختند، ارزش و غنای ادبی این کتاب دوچندان می‌شد. در مورد بخش‌های دیگر فولکلور همچون حزورات (چیستان‌ها)، بازی‌های کودکانه و لالایی‌ها باید گفت که تنها به تعداد انگشت‌شماری از آنها در کتاب «نسیم کارون» اشاره شده است. در زمینه موسیقی و ترانه‌های محلی عربی خوزستانی همچون «علوانیه» و «عتاب» و غیره کار به‌خصوصی جهت اشاعه این فرهنگ بومی صورت نپذیرفته است و این در حالی است که هر ازچندگاهی کنسرت‌های موسیقی غیرعربی همچون بختیاری و قشقایی و با تبلیغاتی گسترده در سطح مرکز استان و در تالارهای مختلف اهواز برگزار می‌شود. ناگفته نماند که بعضی از استادان نامدار موسیقی کشور، شکوفایی موسیقی ایرانی را در گرو شکوفایی و بالندگی موسیقی قومیت‌های مختلف ایران می‌دانند.

در خاتمه باید گفت که همان‌طور که آقای یوسف عزیزی نیز بارها طی مصاحبه‌ها و مقاله‌های خود بیان کرده‌اند، برای اینکه این گل زیبا از گلستان رنگارنگ و متنوع فرهنگ ایرانی شکوفاشده و به بالندگی خود ادامه دهد باید مرکزی در خوزستان جهت جمع‌آوری اشعار شاعران گذشته، امثال، افسانه‌ها و به‌طور کلی تمامی جوانب فرهنگ بومی مردم استان تشکیل شود و یا حداقل اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی هر منطقه و شهرستان به انجام این پژوهش مهم و ضروری مبادرت و اقدام نماید.

الو... صوت الشعب... رأی ملت ٤٤١٧٩٤٤ - ٠٢١

□ حمید معرفی ـ اهواز

چرا بعضی نشریات شکست تیم ایران از بحرین را به قادسیه دوم تشبیه می‌کنند و اعلام می‌کنند که رفتن به جام جهانی مهم نیست، بلکه شکست اعراب هدف ماست.

رأی ملت: نظر ما این است که بازیهای مقدماتی جام جهانی چیزی جز تعدادی مسابقهٔ ورزشی نیست و ربط دادن آنها به تاریخ و فرهنگ مردم مشکلی را حل نمی‌کند. البته نباید فراموش کرد کسانی که از طریق بازی فوتبال تلاش می‌کنند شوک هیجانی به جامعه وارد کنند، در درجه اول منافع اقتصادی خود را دنبال می‌کنند. گذشته از همه این مسائل ما معتقدیم که ورزش وسیله‌ای برای گسترش دوستی میان ملت‌ها می‌باشد و نه آلتی برای دشمنی، کینه و عداوت.

□ آقای عبدالحسین خزاعی: نامه شما درباره وضعیت بازنشستگی خود در قسمت مربوطه در حال پی‌گیری است.

□ عادل کریم العماني ـ الأهواز

العرب ماتحب الرخی و الفاچ
و صار الدوس عل الحلوگ ولفاچ
یا روحی اصبحوا اعداچ و لفاچ
تزاحمنی الولف منی وصیه

□ عبدالرضا سجیرات ـ اهواز

از مقالات آقای رستم خنیفر و دیگران که تلاش می‌کنند بین نسل‌های مختلف جامعه ارتباط برقرار کنند و نوشته‌های آگاهی‌بخش خود را تقدیم جوانان این مرز و بوم می‌نمایند، نهایت تشکر را دارم.

□ ناجي ملا عبدالصمد الهلالي ـ آبادان ـ قرية السليج:

یا صاح گلبی الدهر صاب بسهم مرده
خلانی الهم ودگ مُر الصبر مرده
شتت شملهم هلی و فگر الأهل مرده
شحسب، شعد، شكثر ماتنحسب مايته
بحزن التراب اصبحوا كلهم صفوا مايته
شربوا كأس الأجل روحه اله مرده

□ سعید عبدالرزاق منصوري ـ الأهواز

صوت الشعب حياچ كل احنه و ياچ
اطلبی كل شیء هون بروح نفداچ
صوت الشعب حياچ مدرسه النه
نلتم شهر نوبه و هيه تلمنه
صوت الشعب حياچ هلال و تهلين
كل شهر عدنه عيد و انتی تنورين

□ عقيل برناس سلامات ـ الأهواز ـ شيبان

صوت الشعب يا ناس احسن جريدة
بيهه الفرح والخير و كل شیء التريده

□ هوسه من عوده سواري ـ الشوش

اسطولات الغرب تحشد گلي وين تاليها
بوش امذهول و محتار وبن لادن لعب بيها
مثل جده طارق بن زياد يوم الوصل لسبانيه و حكم بيها
مهزومه يا بوش اجنودك

□ سيد عبدالرزّاق منصوري ـ الأهواز

صوت الشعب بستان، ثمرچ وصلنه
خلتنه انحس دوم بيهه او بصلنه
صوت الشعب ديوان، و تلم الحباب
اتريد الثقافة فوگ اصحوا يه اصحاب

□ سيد علوان الموسوي الخميسّي

هلي والتدّعي احبابي و شتلي
اوطار امصگري امن أيدي و شتلي
اصبحت لامن ملك گاعي و شتلي
يبس والماي جفّه او خان بيه

جرّب صاحبک بالضيج و نفاه
او حبّه او ياک ليش انرفض و نفاه
شوفه ابساعت المغتاض و نفاه
لفظ طيب طلع صاحب حميّه

□ رمضان عفراوي ـ في الاهواز

عدوک لايطمعک بأمل يومال
عليک او ناوي بحيله يومال
لونی بعشرتک ايضيج يومل
ايعاملک كِل غريب بكل اذيه

□ هوسه من صالح الخميسي ـ ملاثانی ـ فی الندافيه

تصافينا بگلب واحد و احچينه احچاية مسميه
تلاگن بلبحر شطين دچن هوسه شعبيه
عنوان الأسم چانت فوگ الهامه چفيه
و ما طاحت من رأسی الهيبه

□ من الاهواز: نرجوا من الاخوة الشعراء ان لايستعملوا الكلمات الفارسية في الشعر العربي كما استعمل الاخ نزار عمران العبادي كلمتين «الشهرداري» و «نقشقنه» في شعر الذي جاء في عدد السابق من صحيفة صوت الشعب و شكراً.

□ عزيز الساعدي ـ الأهواز:

أشكر الاخ علوان الحويزي بما كتبه في العدد السابق من صحيفة صوت الشعب تحت عنوان «ارحموا الشعر يرحمكم الله» و ايضا اشكر الاخ رائد حميد على معالجته لموضوع هام يخص شبابنا في كل انحاء القطر و ارجوا الأستمرار في هذا النوع من المقالات.

اهدي هذا البيت للأخ عبدالرضا بيت سخريى من خرمشهر

□ هادی رزاق عساكره ـ شادگان

اعيونی ما تنام اليل بعداک
عزيز انته و عليّه صعب بعداک
لون بيدی نقلت الآه بعداک
حتیٰ اتضوگ فرگه المحب هيّه

البيت الثانی للأخ قاسم دورق سليمی من خرمشهر:

المثل: «زم زرعک عن دوابي»

صدري من قهر صدّک دوابي
وگالولی الصبر تلگه دوابي
تگلّي شيل زرعک عن دوابي
شلت زرعي و دوابک هد عليّه

□ عبدالعباس بيت سياح ـ الأهواز
هوسه

احمدت ربی او شكرته من شفت صوت‌الشعب
افرحت و الشوگ اخذنی او مني انزاح التعب
العجم والترک كلها ابلوچ و اكراد و عرب
محتاره الكل ابوصفج

□ للشاعر المرحوم اعبودی الحاج سلطان الطرفي

أرسله حفيده، ابوعدنان الحاتمي

مامش عارفه للعين يهراي
اهوم اوچني بدّلال يمراي
اذا عدكم لذيذ الزاد يمراي
حرام اچان يحله ازاد اليه

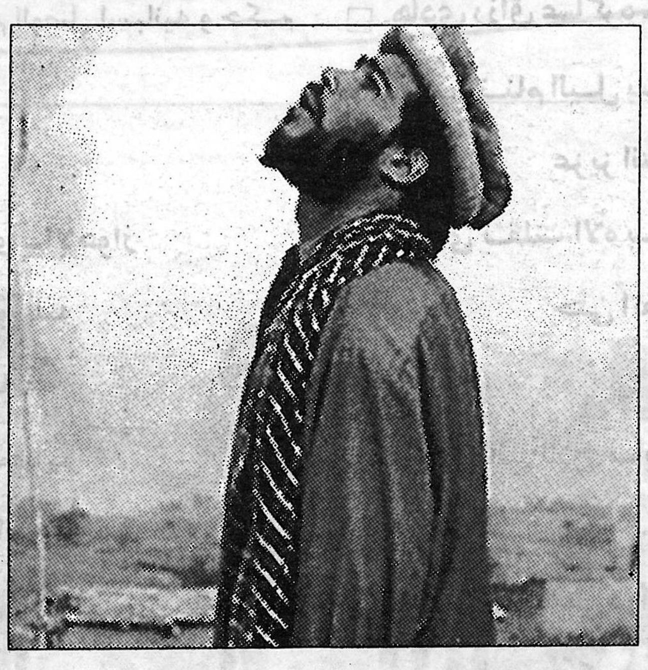
□ ابوعدنان الحاتمي

حيات الروح وسطه البيد بدوه
او عليه عاذلی خلای بدوه
علتی ماظن اطيب بدوه
الطّيب ابجمعت الخوان اليه

صدام الجهالات!

ادوارد سعيد ـ استاذ الادب المقارن في جامعة كولومبيا

نشر صموئيل هنتنجتون مقالته «صدام الحضارات» في عدد ربيع ١٩٩٣ لمجلة «فورين افيرز»، و جذبت فوراً مقداراً مفاجئا من الاهتمام وردود الفعل. توجهت المقالة الي الامريكيين، و هدفت الي تقديم مقولة أصلية عن «المرحلة الجديدة» على صعيد السياسة العالمية بعد انتهاء الحرب الباردة، تقوم على مفاهيم بدت قوية و جريئة و بعيدة الرؤية. و كان ان هنتنجتون يضع في الحساب منافسيه في صفوف صانعي القرار السياسي، اي منظرين مثل فرانسيس فوكوياما و افكاره عن نهاية التاريخ، اضافة الى الكثيرين الذين احتفوا بقدوم العولمة او القبائلية الجديدة او اضمحلال الدولة، و اذ اعترف المؤلف بأن هؤلاء ادركوا بعض أوجه الوضع الجديد، فقد اعتبر ان نظريته تقدم «الوجه الحاسم، بل المركزي، لما «يتوقع ان تكون عليه السياسة العالمية في السنين المقبلة». و استمر ليقول بلا ادنى تردد: «مقولتي هي ان اقتصاديا، بل ستكون الثقافة المنبع المهيمن على الانقسامات والصدامات الكبرى بين البشر. الدول القومية ستبقى اللاعب الاقوى في ما يخص شؤون العالم. لكن الصدامات الرئيسية في السياسة العالمية ستبرز بين دول و مجموعات تنتمي الى حضارات مختلفة، صدام الحضارات سيسيطر على السياسة العالمية. و ستكون الحدود الثقافية بين الحضارات في الوقت نفسه خطوط القتال في مابينها».



تقوم اكثر الحجج في الصفحات التالية من المقالة على فكرة غامضة عن شيء يسميه والهوية الحضارية، و يتحدث عن «التفاعلات بين سبع او ثماني (كذا في النص) حضارات رئيسية، إلا ان القسم الاكبر من اهتمامه ينصب على الصدام بين اثنتين منها، الاسلام و الغرب و يعتمد الى حد كبير في خطه الفكري العدائي هذا على مقالة نشرها المستشرق المخضرم برنارد لويس في ١٩٩٠ بعنوان يرشح بتوجهها الايديولوجي هو «جذور الغضب الاسلامي».

و تقدم المقالتان بثقة تصل الى حد التهور تصورا مبسطا الكيانين هائلين يحفلان في داخل كل منهما بالكثير من التمايز والتضارب، هما «الاسلام» و «الغرب» لكي يحولهما الي ما يشبه شخصيتي افلام الكارتون «بوب اي» و «بلوتو» في عراكهما المستمر الذي ينتهي دوما بانتصار الشخصية الطيبة. و لا يجد هنتنجتون او لويس متسعا من الوقت لدراسة الحركيات الداخلية في كل من الحضارتين و ما فيهما من التعددية، او الى ان التنافس الرئيسي في غالبية الثقافات الحديثة يدور على تعريف او تفسير كل من الحضارتين. كما لا يعير ان انتباها الى احتمال خطير، و هو ان التنطع للكلام عن حضارة او ديانة باكملها ينم عن الكثير من الديماجوجية والجهل ـ كلا، الاسلام بالنسبة لهؤلاء هوالاسلام والغرب هو الغرب، لهذا يقول هنتنجتون ان التحدي امام صانعي السياسة الغربية ضمان تزايد قوة الغرب لكي يستطيع صد كل الآخرين، خصوصاً الإسلام.

الاكثر إثارة للقلق افتراض هنتنجتون ان منظوره، اي استطلاع العالم بكليته من موقع متعال يخلو من الولاءات المضمرة، هو المنظور الصحيح، وكان كل من عداه يدور في حلقة مفرغة بحثا عن اجوبة يمتلكها هو بالفعل. لكن الواقع ان هنتنجتون ايديولوجي يريد تحويل «الحضارات» و «الهويات» الى غير ماهي عليه في حقيقتها، معتبرا اياها كيانات منغلقة عن بعضها بعضا، و خالية في داخلها و في مابينها من التيارات والتيارات المعاكسة التي تشكل تاريخ الانسانية، و منعت هذا التاريخ عبر القرون من الاقتصار على الحروب الدينية والامبريالية، بل ان يكون ايضا مجالا للتعامل والاخصاب المتبادل و المشاركة. هذا التاريخ الاقل بروزا يتم اغفاله في الاندفاع لتسليط الضوء على مفهوم مضحك في ضيقه و ابتساره للتاريخ، مفهوم «صدام الحضارات» الذي يعتبر ان الحرب وحدها هي الحقيقة.

و عندما نشر هنتنجتون في ١٩٩٦ كتابه عن الموضوع بهذا العنوان، حاول ترهيف مقولته و اضافة الكثير من الهوامش و التعاليق اليها، لكن ذلك لم يؤد سوى الى مفاقمة اضطرابه الفكري و البرهنة على فجاجته ككاتب و مفكر، فقد بقيت نمذجته الاصلية للوضع العالمي على حالها، اي الغرب مقابل بقية العالم (بكلمة الحرب الباردة بصياغة جديدة)، و هو ما استمر، احيانا كثيرة في شكل مستتر شد خطرا، في النقاش العام منذ الاحداث الرهيبة في ١١ ايلول (سبتمبر) الماضي.

النتيجة هي ان تلك المجزرة الانتحارية الرهيبة التي نفذتها مجموعة صغيرة من المهووسين مريضي النفس تحولت الي برهان على صحة مقولة هنتنجتون. و بدل النظر اليها في واقعها، اي قيام مجموعة ضئيلة من المتعصبين المجانين باختطاف افكار كبرى (أصفها كذلك في شكل عام) و استعمالها غطاء لهدف اجرامي، فإن شخصيات دولية مرموقة، من رئيسة وزراء باكستان السابقة بينظير بوتو الى رئيس وزراء ايطاليا الحالي سيلفيو برلسكوني، فضلت التشدق عن الاسلام و مشاكله. بل ان برلسكوني استعمل هنتنجتون في هذيانه المحموم عن افضلية الغرب، و كيف ان «الدينا عباقرة مثل موتسارت و مايكل انجيلو في ما «انهم» يفتقرون الى ذلك. (قدم برلسكوني لاحقا شبه اعتذار عن اهانته لـ «الاسلام»).

لكن لماذا لاننظر الى التشابهات، على الرغم من اعترافنا بأنها ليست على المستوي نفسه من التدمير، بين ابن لادن و تابعيه و حركة امريكية مثل «الفرع الداودي» او اتباع الواعظ جيم جونز في انتحارهم الجماعي في غيانا في ١٩٧٨، او حركة «أوم شينريكو» التي هاجمت قطارات طوكيو بالغاز السام في ١٩٩٥؟ لكن نجد بدل ذلك انه حتى مجلة محترمة مثل «ايكونومست» البريطانية (عدد ٢٢ـ٢٨ ايلول) تنساق وراء التعميمات الهائلة عن الاسلام والغرب، و ترفقها بأشد المديح لهنتنجتون على ملاحظاته «القلسية والتعميمية، لكن الصحيحة، عن الإسلام. و كتبت المجلة بتبجيل ليس في مكانه ان هنتنجتون يكتب «البليون مسلم في العالم واثقون بتفوق ثقافتهم لكن يؤرقهم هاجس تدني قوتهم. لكن كيف عرف ذلك؟ هل استطلع آراء مائة اندونيسي او مائتي مغربي او خمسمائة مصري او خمسين بوسنيا؟ و حتى لو فعل، هل هذه عينات تستحق الذكر؟

> **ان هنتنجتون يكتب «البليون مسلم في العالم واثقون بتفوق ثقافتهم لكن يؤرقهم هاجس تدني قوتهم. لكن كيف عرف ذلك؟ هل استطلع آراء مائة اندونيسي او مائتي مغربي او خمسمائة مصري او خمسين بوسنيا؟ و حتى لو فعل، هل هذه عينات تستحق الذكر؟**

و قد انهال سيل لاحصر له من المقالات في كل صحيفة و مجلة رئيسية في امريكا و اوروبا ليضيف الى لغة التضخيم والتهويل هذه، و كلها بوضوح مصاغة ليس لتنوير القاري بل لالهاب مشاعره ك غربي، و ما علينا ان نعمله في مواجهة الوضع. و يستعمل هؤلاء الذين عينوا انفسهم مقاتلين في حرب الغرب، خصوصاً امريكا، بلاغة تشرتشلية ناشرة للهجوم على «الحاقدين» و «الناهبين» و «المخربين» من دون اهتمام بالتواريخ المعقدة التي ترفض مثل هذا الاختزال، و التي ما انفكت تتواصل و تنتقل من منطقة الى اخرى، في عملية تخترق الحدود التي يفترض لها تقسيمنا كلنا الى معسكرات مسلحة منفصلة.

هذه هي المشكلة عند استعمال تصنيفات عمومية مثلا الإسلام و الغرب، لانها تضلل الذهن عندما يحاول تفهم الواقع المتشابك الذي يستعصي على التصنيف و التثبيت في قوالب جاهزة. و اتذكر انني قدمت محاضرة في جامعة بير زيت في الضفة الغربية في ١٩٩٤ و وقف بعدها احد المستمعين ليهاجم افكاري باعتبارها «غربية» مقارنة بافكاره الملتزمة اسلاميا. و قاطعته بأول جواب حضرني وقتها، و هو: «لماذا تلبس بذلة و ربطة عنق؟ أنها غربية ايضا!» و جلس الرجل و على وجهه ابتسامة الاحراج. تذكرت هذه الحادثة عندما بينت المعلومات ان ارهابيي ١١ ايلول تمكنوا من السيطرة على كل التفاصيل التقنية المطلوبة لارتكاب جرائمهم الجهنمية، أين اذن نضع الحد الفاصل بين التكنولوجيا «الغربية» و رأي برلسكوني في عجز الإسلام عن ان يكون جزءاً من «الحداثة»؟

لا يمكن بالطبع القيام بذلك بسهولة، لكن ما أشد ضرر هذه التصانيف و التعميمات والمقولات عن الثقافة. على سبيل المثال، يمكن للمشاعر البدائية والمعرفة التقنية المتقدمة ان تلتقيا على مستوى ما في شكل يكذب تلك الفكرة عن وجود حدود محصنة بين الاطراف، و ليس الاسلام والغرب فحسب بل الماضي والحاضر، و نحن و هم، ناهيك عن مفاهيم مثل الهوية او القومية كانت و ستبقى مدار خلاف و جدل لا نهاية له. ان قراراً احاديا برسم خط فاصل استئصال الارهاب، او، حسب لغة بول ولفوفتز العدمية، انهاء امم باكملها، لا يؤدي الى استجلاء افضل لهذه المفاهيم، بل انه يشير الى ان اطلاق التصريحات النارية لتعبئة المشاعر العامة اسهل بكثير من تأمل و تفحص و تحليل ما نجده على ارض الحقيقة، اي التشابك والتواصل في الحياة الإنسانية، «حياتنا» مثلما «حياتهم».

في الفترة ما بين كانون الثاني (يناير) و آذار (مارس) ١٩٩٩ نشرت مجلة «دون»، و هي الأهم في باكستان، سلسلة مهمة من ثلاثة مقالات وجهها الراحل اقبال احمد الى القارئ المسلم. و قدمت المقالات تحليلا مما اسماه احمد جنور اليمين الديني، و هاجمت بعنف تشويه الإسلام على يد متعصبين مهووسين بالسيطرة الكاملة على مسلكيات الانسان، داعين بذلك، كما قال، الى «نظام اسلامي اختزل الى قانون جزائي و حذفت منه انسانيته و جمالياته و تطلعاته الفكرية و عباداته الروحانية». و اعتبر ان هذا «ينبع من تأكيد مطلق مجرد من اي سياق، لوجه واحد من وجوه الدين والاغفال التام لغيره. هذه الظاهرة حيثما تنطلق تشوه الدين و تستهين بالتقاليد و تحرف العملية السياسية»، من الامثلة المعاصرة المهمة التي قدمها احمد التشويه الذي لحق بمفهوم «الجهاد»، و عرض اولا المفاهيم الغنية والمركبة و المتعددة التي ينطوي عليها المفهوم، ثم واصل ليبين كيف ان

حصره في معنى واحد هو الحرب دون تمييز ضد الاعداء المفترضين يجمل من المستحيل «التعرف إلى اديانة ار نمجتمع او الثقافة او السياسة الاسلامية كما عاشها و خبرها المسلمون عبر العصور». و يخلص الى ان المتشددين الاسلاميين المحدثين» تهمهم السلطة و ليس الروح، و تعبنه الشعب لاغراض سياسية و ليس مشاركته معاناته و تطلعاته. ان لهؤلاء غايات آنية بالغة الضيف، الإسوا أن انواعا مشابهة من التعصب والتطرف تبرز ايضا في المجالات اليهودية والمسيحية.

كان الروائي جوزيف كونر ادرک - و بعمق اكثر مما تصوره قراؤه اواخر القرن التاسع عشر - ان الفرق بين لندن المتحضرة و «قلب الظلمة» يمكن ان ينهاد بسرعة تحت وطاة الظروف، و ان ذرى الحضارة الغربية يمكن أن تنقلب في غمضة عين، من دون تهينة او مرحلة انتقال، الى حضيض الهمجية. كما وصف كونر اد في روايته «العميل السرى» (١٩٠٧) ترابط الارهاب مع تجريدات مثل «العلم البحت» (الذى يمكن سحبه ليشمل مفاهيم مثل «الاسلام» او «الغرب» عندما تؤخذ في شكل مجرد) و ايضا الانحطاط الاخلاقي الذي ينطوي عليه الأرهاب.

ان هناک بين الحضارات التى يبدو أنها لا علاقة في ما بينها غيرالحرب روابط اوثق مما يحلو لاكثرنا اعتقاده، و ان التواصل عر حدود محصنة بعناية، كما يعلمنا فرويد ان نيتشه، يجري بسهولة مخيفة بالنسبة لكارهي التواصل، لكن اعتبارات مثل هذه، بما تنطوي عليه بالضرورة من مفارقات و تشكيک في افكار نتماسک بها، لا توفر دليلا عمليا

و يخلص الى ان المتشددين الاسلاميين المحدثين» تهمهم السلطة و ليس الروح، و تعبنه الشعب لاغراض سياسية و ليس مشاركته معاناته و تطلعاته

يذكر للتصرف ازاء الوضع الحالي، من هنا فالأسهل دوما الركون الى تقسيمات قتالية واضحة (حملة الخير على الشر، الحرية مقابل الخوف الخ) مستقاة من التضاد الذي يقيمه هنتنجتون بين الإسلام والغرب. و هو ما اعتمده الخطاب الرسمي في الايام الاولى على الكارثة. و اذا كان هناک تراجع ملحوظ عن هذا الخطاب فإن استمرار تدفق لغة الحقد والاعمال العدوانية المرافقة. اضافة الى التقارير عن تجاوزات سلطات الإمن ضد العرب والمسلمين والهنود في انحاء البلاد، يعنى ان النموذج الاصلى لايزال على حاله.

من الاسباب الاضافية الاستمرار وجود المسلمين المقلق في كل انحاء اووربا والولايات المتحدة، و اذا نظرت الى سكان فرنسا او ايطاليا او المانيا او اسبانيا او بريطانيا او امريكا اليوم لا بد ان ترى ان الاسلام ثم يعد على هاشم الغرب بل اصبح في قلب دياره. لكن لماذا الخوف من هذا الوجود؟

هناک في عمق الثقافة الجماعية ذكريات دفينة عن الفتوحات العربية الاسلامية الاولى في القرن السابع للميلاد. التي يقول المؤرخ البلجيكي المرموق هنري بيرين في كتابه «محمد و شارلمان» (١٩٢٩) أنهادمرت مرة. و الى الابد الوحدة التاريخية لحوض البحر الابيض المتوسط، و انهت الحضارة الرومانية - المسيحية لتؤدي الى حضارة جديدة تسطير عليها القوى الشمالية (المانيا و فرنسا الكارولنجية) التي كان هدفها، كما يبدو انه يقول، الدفاع عن «الغب» ضد اعدائه تاريخيا و ثقافيا، لكن المؤسف ان بيرين يغفل ان خط الدفاع الجديد عن الغرب هذا استقى الكثير من حضارة الإسلام. بإنسانويتها و فلسفاتها و علومها الطبيعية والإجتماعية والتاريخية، التي قامت حاجزا بين عالم شارلمان و الحضارة الكلاسيكية الغابرة، اي ان الإسلام كان في الداخل منن البداية.

هناک ايضاً الإرث المستمر لديانات التوحيد نفسها - الديانات الابراهيمية كما سمناها لوي ماسينيون.

فقد شعرت كل منها دوما خلف ظهرها بحضور الديانة الاسبق، المسيحية في نظرتها الى اليهودية،



ثم الإسلام الذي يؤمن معتنقوه بانه جاء ليكمل ماقبله و يختم خط النبوة. و ليس هناک حتى الان تاريخ او تحليل عقلانى للصدام متعدد الاوجه بين اتباع الديانات الثلاث - و كل منها لا يشكل معكسرا واحدا متماسكا بل مجموعة من التوجهات - الا ان اللقاء الدموي الحالي في ارض فلسطين يعطي مثالا واضحا على الاستعصاء الماساوى للتصالح بينها. لاعجب

اذن في استعداد المسيحيين و المسلمين للكلام بسهولة عن الحرب الصليبية او الجهاد، مع اغفال غريب للوجود اليهودي في القضية. ان اجندة كهذه، كما يقول احمد، «توفر اطمنئانا عميقا للرجال والنساء الذين يجدون انفسهم.. بين المياه العميقة للتقاليد من جهة والحداثة من الجهة الثانية..

لكننا كلنا - غربيين و مسليمن و غير ذلک - تسبح في تلک المياه. و لما كانت هذه جزءا من المحيط الذي هو التاريخ فمن العبث محاولة حرثها او تقسيمها بالحواجز. آنهااوقات عصيبة، لكن تناولها من خلال معطيات الضعف والقوة لدى مختلف المجموعات، و السياسات العقلانية العلمانية مقابل الجهل، والمبادئ الشمولية للعدالة مقابل الظلم، افضل من السعي وراء تجريدات كبرى يمكن ان ترضينا مؤقتا، لكن ليس فيها مايذكر من معرفة الذات او التحليل الواعى، مقولة «صدام الحضارات» مجرد مووضة، مثل «حرب الأكوان» و هي تصلح للتاكيد الدفاعي على الذات اكثر مما للفهم الانتقادي لتشابک العلاقات والاعتماد المتبادل الذي نجده في زمننا.

التسامح والاقوام الايرانية

حيدر جلالى - الخفاجيه (سوسنگرد)

عندما اندلعت الحروب الدينية بين الكاثوليک و البروتستنت، ولدت كلمة جديدة، عسيرة على السلفيين و رجال الدين المتشددين فى القرن السادس عشر و هى كلمة «تسامح» التى رددها بعض من المفكرين و على رأسهم جان بودان، مونتانى ميشيل لوپيتال، اسبينوزا، روجر وليمز و لوک.

و عندما كثرت المناظرات والمجادلات حول هذه الكلمة فى الاوساط الفكرية والدينية فى ذلک العصر. انتهى الامر بأن تساهل الكاثوليک مع البروتستنت و بالعكس واستمرت هذه المناظرات حتى صار التسامح يرتجى تجاه جميع الديانات و كل المعتقدات و فى آخر المطاف فى القرن التاسع عشر و بعد سلسلة من المكافحات و المجادلات و بفضل جهود و مؤلفات بعض من المفكرين و على رأسهم فوليتر الذى كتب رسالة تحت عنوان «بحث فى التسامح» اصبح التسامح امر كلياً شاملاً للبشر و شمل حرية الرأى والعقيده.

اما التعاريف التى وردت لكلمة تسامح كثيرة منها التعاريف التالية:

الف) التسامح طريقة تصرف شخص يتحمل بلا اعتراض اذى مألوفاً يمسّ حقوقه الدقيقة بينما فى امكانه رد الأذية. طريقة تصرف سلطان يتقبل علناً بحكم نوع من العادة هذه المخالفة او تلک المخالفة للقوانين او للاحكام المولح بتطبيقها[١].

ب) ليس التسامح هو التخلى عن المعتقدات الخاصة او الامتناع من اظهارها والدفاع عنها و نشرها بل هو الامتناع من كل الوسائل العنينة او المؤلمة و بالجملة التسامح هو اقتراح الآراء دون السعى الى فرضها على الآخرين[٢]. هذا التعريف ورده «ادمون جوبلو» فى كتابه «vocabulaire philosophique»

ج) التسامح استعداد نفسى و سلوک ناتج عن هذا الاستعداد لتفهم رأى و موقف الاخرين المغايرين لنا فى الاعتقاد والتصرف مهماكان هذا الرأى او السلوک متنافياً مع ما نعتقده و فى هذا الحالة فأن الشخص المتسامح لايقوم برد فعل لمايراه من سلوک يصدم عقيدته ولايعبر عن استهجانه لعقائد الآخرين بل يتخذ موقف المتفهم الغافر و يتحمل نتائج ذلک[٣]



اذن فى كل هذه التعاريف نرى ان التسامح هو ترک حرية التعبير عن الرأى لكل فرد و احترام ودّى لآراء الآخرين و ايضاً شمول هذا الاحترام حتى للآراء التى لا نؤيدها و التى نحكم عليها بأنها فاسدة و خطرة.

التسامح اما ان يكون دينياً او مدنياً.

التسامح الدينى يتعلق بالعقائد الايمانية والشعائر التى تتعارض مع عقايد و شعار السلطة الدينية القائمة كما يتعلق بالاشخاص الذين يعتقدون العقائد و يمارسون هذه الشعائر[٤]. و اذا القينا نظرة سريعة على موقف رجال الدين والسلطة الدينية تجاه التسامح الدينى وجدنا ان هناک عديد من هولاء الرجال حاربوا هذه الفكرة و اصروا على ان دينهم هوالحق الذى لاريب فيه و ان غيرهم من الاديان فى ضلال مبين. على رأس هولاء الرجال كان بوسويه الذى كتب كتاب تحت عنوان «تاريخ تغييرات الكنائس البروتستنية» و دعا فيه الى عدم التسامح مطلقاً مع المذاهب البروتستنتى والاصلاح الدينى بعامة و في كتابة «تحذيرات الى البروتستنت» لايكتفى بادانه المذهب البروتستنتى من حيث هو عقيدة و شعائر بل لأنه مصدر للتسامح و برر هذا الموقف الشديد

←

التعصب بقوله» الحقيقة وحدها هى التى تستحق الاحترام والمذهب الكاتوليكى هو الحقيقة فهو وحده اذن الذي يستحق الاحترام[٥].

و لاكن فى الوقت الذي كان بوسويه يصرخ بصرخاته الهستيريه ضد البروتستنيه كان بيل «Pierre bayle» مواطنه الفرنسى يدعوا الى التسامح مع المذاهب الاخرى، ففى اكتوبر سنة ١٦٨٦ اصدربيل كتابا عنوانه «تفسير فلسفى لقول يسوع المسيح: «اكر هو هم على الدخول» و فيه برهن بحجج عقلية عديدة على انه لا امر اقطع من ارغام الناس بالقوة القاهرة على تغيير دينهم و يعدد كل المغالطات التى يسوقها مستعملوا القوه القاهرة فى ذلك[٦].

اما التسامح المدنى او السياسى فهو من صميم الديمقراطيه الحرة و هو النتيجة الحتميه المباشرة لحرية الفكر للتنظيم الذى يؤمنه النظام الديمقراطى ابتغاء امكان توفير المشاركة المتساويه من جانب كل المواطنين فى الشؤون العامة و ابتغاء احترام حقوق الآخرين. تعدد الاحزاب السياسية و حق المعارضة فى النقد يمثلان تطبيقا قوياً لمبداء التسامح. كذلك يجرى التسامح بالنسبة الى الاقليات القومية التى تؤمن لها الدولة هامشاً معيناً من الاستقلال الذاتى فى داخل نطاق الترتيبات الدستورية او التشريعية[٧].

و ليس من مهمتنا هنا الخوض فى تفاصيل التسامح الدينى و التسامح المدنى او السياسى لكن ما نريد تاكيده هنا ان هذا النوع الاخير من التسامح شاع متأخراً و فى السنوات الاخيره فى الاوساط الفكرية الايرانية و كثرت مطالبات الاقوام العديدة المختلفة فى ايران تطالب: احترام ميل الاقوام الى دراسة لغتهم والاهتمام بلغتهم كاللغة الفارسية و ترقيه افكار قومهم باقامة ندوات ادبيه، ثقافيه، اجتماعية و بالتالى احقاق كل حقوقهم كما جاء فى الدستور. مطالب معقولة و ضرورية لابد العثور على سبل المناسبة لتحققها.

تضاربت الآراء حول هذه المطالب و نوقش الموضوع من جهات عديدة فقد زعم البعض ان هذه المطالب اللامعقولة سوف تولد الاختلاف والتفرقة والبغضاء والعدواة بين الشعب الايرانى فقد ناشدوا بوحدة الشعب و زعموا ان من لوازم هذه الوحدة، وحدة اللغة والثقافه و هذا يعنى انه يجب على كل قوم من الاقوام و كل عنصر من العناصر الايرانية التخلى عن اصله والتغافل عن لسانه و تجاهل ثقافته. فالتسامح لايعنى لهولاء شى لانه يعدم الوحدة و يخلق جواً من البغضاء والتفرقة.

اما هناك بعض من رجال الفكر والسياسة يضعون خط احمر على قيل و يقولون؛ ان الذين يزعمون ان من لوازم وحدة الشعب هو ان يتنازل التركى مثلاً عن تركيته او الكردى عن كرديته او العربى عن عربيته...

«قوم لايعلمون»

ان الوحدة الحقيقة هى الوحدة التى يبقى فيها العربى مثلا عربيا والكردى كرديا والتركى تركياً... و لايسئ احد بأحد الظن حين يسعى فن ترقية افكار قومه و لا تلعق و صمة العصبية القومية على شخص طالب بحقوقه الضرورية او ما به تحسن الاحوال الاجتماعية ولا يدين ولايهان فرد عند ما تكلم بلسانه و لغته سواء فعل ذلک العرب ام الكرد ام الترک...

فهولاء يعرفون جيداً ان من لا قوم له لا وطن له و من ينس اهله فهو ناس وطنه قبل ذلک فاذا بهم يناشدوا بلتسامح المدنى او السياسى الذى تحترم فيه خصائص و حقوق و شخصية كل قوم و تبقى الوحدة الشعبية قائمه على اساس من الفهم والتفاهم والمحبة والانسانية و تعيش الاقوام العديدة المختلفة فى ايران جنباً الى جنب بسلام و محبة و لاشک ان العمل على احترام و احقاق حقوق الاقوام الايرانية ليس تنازلاً من قبل الدولة الاسلامية فى ايران بل انه واجب حقيقى و ضرورة نص عليه الدستور اذن فهذا الامر لايعنى ابداً التخلى عن الاهداف و الطموحات التى ناضلت من اجلها الثورة بل هى بمثابة تدشين مرحلة اخرى من النضال من اجل الاهداف نفسها.

فكل ما هو مطلوب منا هو ان نوجه انفسنا جميعاً ـ من كل عنصر و قوم ـ نحو التسامح المدنى او السياسى المتبادل بخصوص افكارنا و معتقداتنا و حقوقنا الخاصة بنا و اذا استطعنا عملياً ذلک فانه قد يكون تقدماً رائعاً و عندها سوف تكون لنا دولة اسلامية شامخة عالية تحتضن الشمس والنجوم والقمر.

الهوامش

١) اندريه لالاند ـ موسوعة لالاند الفلسفية. تعريب خليل احمد خليل ـ منشورات عويدات ـ الطبعة الاولى ١٩٩٦. ص ١٤٦٠. المجلد الثالث

٢) نفس المصدر ـ ص ١٤٦١

٣) دكتر عبدالرحمن بدوى. ملحق موسوعة الفلسفة ـ المؤسسة العربية للدراسات والنشر ـ بيروت. الطبعة الاولى ١٩٩٦ ـ ص ٥٨

٤) نفس المصدر ص ٥٨

٥) نفس المصدر ص ٥٩

٦) نفس المصدر ص ٥٩

٧) نفس المصدر ص ٥٩

٣١ عاماً بين الذكرى الأولى للأنتفاضة... و رحيل جمال عبدالناصر





تاتي ذكرى مرور عام على انتفاضة الأقصى والاستقلال الوطني الفلسطيني في الوقت الذي تمر فيه الذكري الحادية والثلاثون لفقدان العالم العربي زعيمه و قائده الراحل جمال عبدالناصر

و ما بين هاتين الذكريين يتواصل شلال من الدم الفلسطيني ما زال نازفا حتى هذه اللحظة من دون توقف بدأ باحداث ايلول و اجتياح لبنان الذي انتهى بمجزرة صبرا و شاتيلا عام ١٩٨٢، والانتفاضة الكبرى عام ١٩٨٧.

غاب جمال عبدالناصر في اللحظة التي انجز خلالها اتفاقا لإنقاذ العرب والفلسطينيين من التفكك والانقسام. بسبب أحداث ايلول المؤسفة، و تحل ذكرى غيابه اليوم و العرب اشد انقساما و تفككا، بينما الشعب الفلسطيني نفسه و وحده من يدفع الثمن.

غاب عبدالناصر و هو يردد كلمته المشهورة اثناء فترة جهوده الكبيرة ليلاً و نهاراً من أجل وقف نزيف الدماء اننا في سباق مع الموت».. فيما الشعب الفلسطيني يسابق الموت وحيدا في سبيل وطن عزيز لم يهن و لن يهون على أحد من أبنائه ابدا».

فمنذ اندلاع الانتفاضة عندما دنست اقدام الارهابي شارون جزار صبرا و شاتيلا حرمة المسجد الاقصى المبارك.. قدم الشعب الفلسطينيى أكثر من ٧٠٠ شهيد، و ٢٠ ألفا من الجرحى والمعاقين. و ألاف المعتقلين والأسرى، و تعايش مع الشهادة والتضحيات والمعاناة حتى أصبحت جزء الا يتجزأ من حياته، و لم تعد لغة الارهاب والقتل تخيفه، بل تزيده إصرار بمواصلة طريقه حتى النصر المؤزر بإذن الله.

و في هذه العجالة لاننسى ان الاقتصاد الفلسطيني يخسر يوميا نحو ١٥ مليون دولار، أي ما يعادل ٥٠ف من الناتج المحلي اليومي، و ذلك بسبب الحصار الذي لم تشهد جميع أنواع الاحتلال الأجنبي لدولة ما مثيلاً كما هو واقع من قبل الاحتلال «الاسرائيلي» على شعب فلسطين.

فجميع المدن والقرى الفلسطينية مغلقة.. و «اسرائيل» تفرض قيودا على تنقل الأفراد والبضائع في السوق الداخلية، و تمنع المنتجات الصناعية والزراعية من الوصول الى الأسواق، و تعطل حركة التجارة مع الخارج بصورة كبيرة جدا.

هذا الوضع ترتبت عليه بطالة تتراوح حاليا بين ٤٠ ـ ٥٠ف، و عائلات تعيش تحت خط الفقر بنسبة تتراوح بين ٥٠ ـ ٥٥ف.

ناهيک عن الخسائر الناجمة عن التدمير الذي لحق بالبنية التحتية والاقتصادية، و الخراب الذي طال منشآت اقتصادية، فضلاً عن تعطيل برامج التنمية والتطوير في الاداء الاقتصادي والتي كان من المأمول ان تأتي بنتائج إيجابية على الاقتصاد الوطني الفلسطيني والذي بات يحتاج الى سنوات عدة كي تعود نسبة النمو الاقتصادي الى ما كانت عليه في الاعوام السابقة، و هو ما يحتاج الى جهود و برامج و مشاريع و مساعدات مالية لإعادة تهينة و دفع الاقتصاد الفلسطيني الى الأمام.

و رغم كل هذه الظروف، تدخل الانتفاضة عامها الثاني و هي في أوج عطائها، معمدة أرض فلسطين الطهور بدماء أبناء شعبها الزكية الطاهرة، محققة المزيد من الانتصارات و الانجازات الوطنية التى تجسدت في إصرار هذا الشعب على انتزاع حريته و استقلاله من براثن الاحتلال «الاسرائيلي» الهمجي مهما عظمت التضحيات، في سبيل

تحقيق أهدافه السامية في بناء دولته الفلسطينية المستقلة على أرض فلسطين المحررة و عاصمتها القدس الشريف.

تدخل الانتفاضة عامها الثاني بالعنفوان نفسه الذي انطلقت به، مسجلة أروع صفحات النضال والتضحية في مواجهة عدو عنصري مدجج باسلحة الارهاب والقتل والتدمير والتنكيل.. الذي يقابله الشعب الصامد المرابط بالإيمان الراسخ بحقوقه الوطنية والإيمان بالنصر الأكيد.

عام كامل لم تتوقف فيه انتفاضة الأقصى والاستقلال في الضفة الغربية و قطاع غزة عن التصاعد والرسوخ، والإصرار على بزالة الاحتلال «الاسرائيلى» و إنجاز أهداف الشعب الفلسطيني في الحرية والاستقلال، و لم يتوقف الصهاينة، جيشهم و مستوطنوهم و سياسيوهم عن ملاحقة شبح الاستقلال الفلسطيني الذي يفرض نفسه يوميا في مدن و قرى و مخيمات فلسطين، و في المحافل الدولية، والذي يوقف أحلام الفكر الصهيوني بالتوسع والاستيطان، و يكشف عنصرية الصهيونية وزيف غشاء الديمقراطية الذي تسترت به طويلاً أمام الرأي العام العالمي.

فمن خطة «حقل الأشواك» وضعها مجرم الحرب ايهود باراک رئيس وزراء العدو السابق والتي فشلت فشلاً ذريعا في واد الانتفاضة، الى خطة «المائة يوم» الذي وضعها السفاح اريل شارون رئيس وزراء حكومة الحرب «الاسرائيلية» الحالي التي فشلت ايضا، ثم خطة «أوزانيم» التي تعني بالعربية «أبواب جهنم» ثم خطة «الباب الدوار» التى وضعها شارون لاغتيال قادة الانتفاضة، و نشر خطط عسكرية «اسرائيلية» في الإعلام الغربي تحت عنوان «تدمير السلطة الفلسطينية» فإن جميع هذه الخطط فشلت في وقف الانتفاضة و وأدها، و ظلت الانتفاضة مستمرة.. والمقاومة متواصلة.

و بالمقابل فإنه و بعد مرور اثني عشر شهرا على استمرار الانتفاضة أصبح معظم «الاسرائيليين» و خصوصاً خبراءهم و قياداتهم العكسرية والسياسية متفقين على عجز الألة الحربية الصهيونية والوسائل العسكرية من الانتصار في هذا النوع من الحرب.

و اعترفت الأوساط العسكرية والأمنية «الاسرائيلية، بفشلها في التعامل مع انتفاضة الأقصى، و توقعت ان تستمر لخمس سنوات مقبلة حتى العام ٢٠٠٦.

وظهر هذا العجز والفشل في مواجهة الانتفاضة حُين أعلن في الكيان الصهيوني عن تشكيل حركة ساسية «اسرائيلية» من عناصر حزب العمل واليسار تدعو للفصل بين هذا الكيان والفضة الغربية و قطاع غزة كمخرج للوضع الذي يعيش فيه هذا الكيان حاليا، و تدعو الحركة التى انضم اليها أيضا عناصر في الليكود مثل النائب ميخائيل ايتان الى أن يقوم الجيش «الاسرائيلي» بتجميع المستوطنات اليهودية في تجمعات استيطانية كبيرة و بعد ذلك يقوم بترك الضفة الغربية و قطاع غزة من جانب واحد من دون أي أتفاق سياسي، في دلالة كبيرة جداً تعنى حتى بالنسبة للكثير من «الاسرائيليين» بانه «هروب من مواجهة الانتفاضة الفلسطينية».

حتى جزار مذبحة أطفال قانا شيمون بيريز دوي صوته مزمجرا خلال جلسة لمجلس الوزراء «الاسرائيلى» المصغر مطالباً بأن يتم إخلاء مستوطنات قطاع غزة حتى من دون اتفاق سياسي مع السلطة الفلسطينية و من دون قيد أو شرط. و رفض العشرات من جنود العدو «الاسرائيلي» الخدمة العسكرية في الأراضي الفلسطينية و فضلوا تقديمهم الى المحاكمة العسكرية، و رفع البعض منهم دعاوى ضد ضابط التعويضات في وزارة الحرب الصهيونية مطالبين الاعتراف بهم كمعاقين إثر اصابتهم بمرض الصرع جراء خدمتهم في الأراضي الفلسطينية التي وضعتهم في حالة من الرع والضغط والهلع والتوتر النفسي والانهيار التام.

و باستمرارها، و بصمود أطفالها و شيوخها و شبابها أثبتت الانتفاضة فشل أساليب القمع الشامل، وكل ما تفتقت عنه عبقرية جنرالات الجيش «الاسرائيلي» من وسائل وحشية، مما اضطر سبعين في المائه من الصهاينة على الاعتراف بعجز قاتل الأطفال والنساء مجرم الحرب شارون عن وقف مقاومة الشعب الفلسطيني وانتفاضته الباسلة، و على فشله في تحقيق الأمن الصهيوني المفقود بعد ان نجحت ضربات شباب الانتفاضة و عملياتهم الاستشهادية البطولية في تحويل حياتهم الى جحيم لايطاق، و صياغة نظرية جديدة في العلاقات مع العدو أطلق عليها «توازن الرعب»، حيث فرضت المقاومة الفلسطينية هذا الشعار و ترجمته الى واقع عملي أمام ارهاب الدولة «الاسرائيلي».

هذا الشعار الذي جعل المستوطنين يصرخون في وجه الأرهابي شارون بعد إحدى العمليات الإستشهادية بالقول: «نريد أن تبنوا لنا حائطا مثل سور الصين، نريد ان تبنوا لنا سوراً يعانق السماء حتى نضمن ألا يصل هؤلاء إلينا، نريد ان نعيش هنا بهدوء و سكينة، نريد أن نخرج من هذا الرعب الذي لا يفارقنا، هذه ليست حياة طبيعية، ليس لهذا جئنا للعيش هنا، وليس من أجل هذا نقنع أبناءنا ان يبقوا هنا.

واليوم، و قد مضى على انتفاضة الأقصى سنة كاملة، و ما زالت مستمرة، لانعرف هل هي مصادفة أم قدرة إلهية ذات معنى وطني و قومي و عربي ان تندلع الانتفاضة في نفس يوم ذكرى وفاة الزعيم والقائد العربي جمال عبدالناصر، و ذلك لتذكير القادة العرب بالمواقف القومية والوطنية لهذا الزعيم من أجل العرب عامة و فلسطين خاصة، حتى عندما كان يتعرض للإسادة و التجريح من بعض العرب والفلسطينيين الذين تسرعوا في الحكم عليه آنذاک لقبوله مبادرة روجرز، فقد استمر في نهجه الوطني القومي حتى اللحظة الأخيرة.

انها دعوة للقادة و الزعماء العرب جميعاً ان يتذكروا جمال عبدالناصر في ذكراه، بأفعاله و مواقفه و حكمته و نضاله. و ان يسيروا على هديه من أجل نصرة الانتفاضة و إنقاذ الأمة العربية من الانحطاط الذي وصلت اليه، و كلنا أمل ان يكونوا على قدر المسؤولية القومية، و بإمكانهم ان يعيدوا أمجاد العرب ولو بعد حين،

فهم يملكون القدرات العالية والمصالح الأمريكية بأيديهم، و لكنهم لا يستغلونها كما يجب، ولو فعلوا ذلك فستتغير المعادلة في المنطقة.

جائزة البحر الشعريّة

يسرُّ صحيفة «صوت الشعب» أن تعلن عن تعيين جائزة ادبيّه سنويّه كبرىٰ تحت عنوان «جائزة البحر الشعريّه» تمنحها لستّ قصائد شعرية، ثلاث منها عامّه في الشعر الفصيح و الشعبي و ثلاث منها تختّص بالشعراء الشباب الذين ينظمون قصائدهم الفصحىٰ في البحور الشعريه الستة عشر، و ستمنح هذه الجائزه في حفلٍ يقام لهذه المناسبة سنويّا. على أن يكون محتوىٰ قصائدهم في المواضيع المحلّية التالية. ١ـ قضايا المرأة الاهوازية ٢ـ خطر الإدمان (الاعتياد) ٣ـ النخلة ٤ـ نهر كارون ٥ـ ملحمة الجهاد الاسلامي (المنجور) التي استشهد كثيرٌ من ابناء عشائرنا العربيه الاهوازية فيها في تصديهم للجيش الانجليزي المعتديّ على الاهواز عام ١٣٣٣ هق (١٩١٥/م) و يشترط في القصائد أن تكون كلّها جديدة و في البحور السته عشر. غيرمنشوره في ديوان او صحيفة، و ستستقبل اللجنة المشرفة على هذه الجائزة قصائد الشعراء الاعزاء بدأً من اول شهر رمضان المبارک حتى نهاية الشهر نفسهِ من عام ١٤٢٢ هق و سيعلن عن زمان و مكان إقامة الحفل و إهداء الجوائز بعد وصول القصائد انْشاءالله.

صوت الشعب

دروسٌ و عبر من أمجاد قطرنا فى القرن الحادى عشر مستَلٌ من كتاب [الياقوت الأزرق في اعلام الحويزة والدورق]

الشيخ عبد على بن رحمة الحويزى (المتوفى سنة ١٠٧٥ هـ):

السيد هادى باليل الموسوي

ذكره الشيخ فرج الله بن محمد الحويزى فى كتابه [ايجاز المقال فى علم الرجال] فقال:

هو استاذنا و شيخنا بل شيخ الطائفة في زمانه، ما باحث عالماً اِلاّ والزمه و لاجارى فاضلاً الا و اعقله، شمس فلك المعارف و رابطة قلادة العوارف، العلاّمة الفهّامة، فريد العصر و دمية القصر، أنتهى اليه نوبة المعول والمنقول و تحققت بحضائر قدسه حقائق الفروع و الأصول، و لم ابلغ بما أقول و لو ملأتُ او راقاً.... فضائله الحميدة، و فواضله العديدة.

ثم يذكر بعض مؤلفاته و يقول في آخر الترجمة رآه في البصرة خليفة سلطان المشهور، فقال: (الحمدلله رأينا اليوم انسانا كاملاً) وله انشاأت توفّى حدود سنة ١٠٦٦ هـ.

و ذكره الشيخ السماوي في [الطليعة من شعراء الشيعية] ج ١ ص ٥١٢ فقال كان فاضلا، متداركا فى العلوم مصنفاً في الفنون و كان اديباً شاعراً، يكثر التوجيه من شعره و الاقتباس من العلوم مما يدلّ على اثبات قدم له فيها...» الخ.

و ذكره المحبىّ فى [نفحة الريحانه][1] فقال:

أوحد من ابدع و أغرب، و شعر فأبأن عن اعجازهِ فأعرب، ما شئتَ من استحكام المبنى، و انقياد اللّفظ الغرّمع المعنىٰ و حسن الأسلوب الذّي تشبّث بالحشايا، و نصاعة المقترح الذّي تبتهج به البكُروالعشايا.

و شعره تملكه الرّقة على الشوادن العفر، و يكسب القدود خفّة فتكادُ تسترقّص علىٰ الظّفر:

اَرَقُّ من دمعةٍ شيعيّة
تبكِيَ عَلِى بن ابى طالب

فالهَوىٰ اوّل تميمة قلدّته الداية، والصبابة هي التّى عرفها من البداية، و دَخَل بغداد، فتخلّق ثَمّة بأخلاقِ عذاب، و كان كابن الجُهم، بُعِث اِلىٰ الرصافة لِيُرقَّ فذاب[2]، ثُمّ التَحقَ بابن افرسياب صاحب البصرة، فألقى عنده رحله وحَطّ، وَ التَمّ في كَنَفِهِ بعد ما شَطّ، و فكّ من يد العُسرة وِثاقة، و اخذ عَلىٰ الدّهر باستقاله عهده ميثاقه، فأقام في ظلّه الى وقت زواله، وَ مضىٰ فلم يثبق بعد في تلك النّاحية من يُعتَنىٰ بأقوالهِ، و قد أورَدْتُ من شعره مايسكِرُ العقول بصهبائه، و يَدُلُّ علىٰ انّه اَخذَ من بحر القريض أنفس دُرّه، وَ ولع الناس بحصبائه. (انتهىٰ). و ذكره الشيخ فتح‌الله بن علوان الدورقي في كتابه (زاد المسافر والمقيم) فأطراه بألثناءِ قائلاً: كانَ ندرة زمانه فى جميع العلوم، و له من سرعة الخاطر ما لايوجد لغيره الآ ما يحكى عن البديع الهمداني. و ذكر السيّد علي خان المّدني الشيرازي[3] في كتابه (سلافة العصر) فقال:

هو فاضل قال من الفضل بظل و ريف، و كاملٍ حَلّ من الكمال بين خصبٍ و ريف فالأسماع من زهرات ادبه في ربيع و من ثمرات فضله فى آخر خريف، ان انشأ ابدىٰ من فنون السّجع ضرائب، او طفق ينظم اَهدىٰ الشنوف للأسماع والعقود للترائب و مؤلّفاته في الأدب اَحلىٰ من رشف الرّضب، بل اَخدىٰ من نيل الأرب و متى اجاراه قوم في الكلام كان النبع و كانوا القرب، اتّصل بحكاّم البصرة و ولاتها، فوصلته بأسنى افضالها و أهنا صلاتها، و هبّت عليه من قبلهم رخاء الاقبال، و عاش في كنفهم بين نضرة العيش و رخاء البال و لم يزل بها حتىٰ انصرمَت من الحياة ايّامه و قوضت من هُذهِ الدار الفانية خيامه، و هو من تلامذة الشيخ البهائى عليه الرّحمة.

و رأيت مجموعة ادبيّة مخطوطة في مكتبة السّيد شهاب ادين المرعشى في مدينة قم وجدتُ فيها رسالةً (للسيّد عليى المغربي المعروف بالأخضرى)[4] كتبها اِلىٰ الشيخ عبد على الحويزي و صفه بقوله: العالم الذي امّ في جامع الفضل بأمّرحي على خير، و طاف بكعبة اجتهاده الشيعة والغير، و الكاتب الذّي خطّ الطروس، فوشى برودها بالاقلام، و المنشئُ الذي و اخىٰ من كلامه بين الجواهر والنظام... الخ.

و ترجمه صاحب الأمل مرّتين ظنّاً بتعدّده، قال فى الجملة، فاضل، عارف، بالعرّبية والعروض و غيرهما، شاعر اديب منشى و بليغ، له ديوان شعر حسن، و قد مدح جماعة من اكابر عصره و هجاهم. ثمّ يَعدّ بعض مؤلّفاته، فيقول في آخرها، و ثلاث دواوين شعر، عربي و فارسي و تركّي.

و قال صاحب (رياض العلماء)[5]، بعد مانقل عبارة صاحب الأمل في وصف المترجم، و سيجيئ الشيخ عبد على بن ناصر بن رحمة البحراني، و ظنّي اتّحاده معه فلاحظ و سيجيئُ هو كتاب [قطر الغمام فى شرح حديث كلام الملوك الكلام] و هو الصواب فلعلّ هُذا سهوٍ من الشيخ المعاصر، (أي صاحب الامل). ثُمّ يعود صاحب الرياض فيترجم للشيخ الحويزي ثانيةً نقلاً عن الأمل ايضاً و يعقبه بالقول: و لا تظننَّ انّ هذا الشيخ متحّد مع الشيخ عبدعلى بن رحمة الحويزى الساق و أن كانا معاصرين، ثُمّ انّ الشيخ عبد على بن ناصر البحراني هذا كان يسكن البصرة و قد قرأ علىٰ جماعة من العملاء من العجم والعرب، و ممّن قرأ عليّهم المولىٰ حسين عَلى بن المولىٰ عبدالله التستري المعروف، و كان الشيخ عبد على هُذا، آيةً فى الذكاء و الفطانة والكمال، و له يد طولىٰ في الانشاء والعلوم والعربيّة، و من مؤلفاته شرح علىٰ مغنى اللبيب لابن هشام و تعرّض فيه لشرح شواهده ايضاً، حسن الفوائد و كانَ عندنا منه نسخة. و باقى احواله و مؤلّفاته لابُدّ أن يُسأل من السيّد نعمة اللّه الحويزاوى المعاصر انشأ الله (اقول) اِنّ منشأ هذا التعدّد الذي ظنّه صاحبا (الأمل) و (الرياض) و همّ نشأ مِن نسبته الى البحرين و هو خطا لا أصل له، لأنّه حويزي الأصل و المنشأ، مما صرحَ به هو في مؤلفاته و نَسَبَ نفسه في بعضها الىٰ المشعشعيّين و هى نسبة تبعيّة لاٰ صلبيّة لأنّه غير هاشمى، و قد خلط بعض من كتب فى التراجم بينه و بين الشيخ عبد علي بن جمعة العروسى الحويزي و هُذا ايضاً خطاً واضح، و ذلك اَنّ ابن رحمة و ان كان متبحّراً فى اكثر العلوم الاسلاميّة المتداولة ان ذاک، إلا انّه عرف بالأدب و غلبت عليه صبغته، امّا ابن جمعة و هو من عشيرة العروس من عشائر الحويزة، فقد كان تخصصه فى الحديث و هو صاحب تفسير (نور الثقلين) الجامع لمعظم احاديث الاميّة فى تفسير القرآن و هو من مشايخ المحدث الجزائري السيد نعمة الله عليهم الرحمة، و توفي ابن رحمة قبل ابن جمعة بخمس و عشرين سنة تقريباً. و ترجمه (المحبّي) فى كتابه [خلاصة الأثر فى القرن الحادى‌عشر، ج ٤٢٧/٢ و ٤٣٢):

فقال: عبد عَلى بن ناصربن رحمة الحويزي الأديب الشاعر المشهور كان اوحد زمانه في الأدب الغضّ والشعر البديع فمن مبداته خمريّته التى تخلّص فيها اِلىٰ مدح الشّريفه اشد و اولّها:

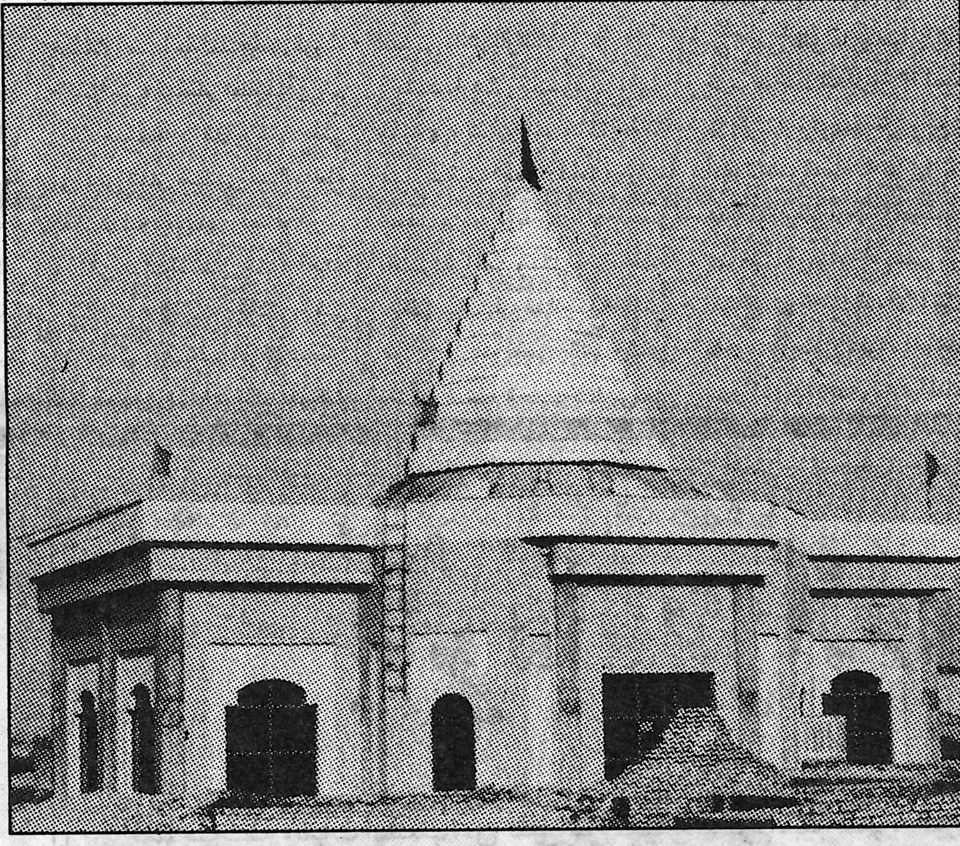
اَقرقف فى الزجاج ام ذهب
و لؤلؤ عليه اَم حبب
شمس عَلا فوق قرصها شهب
والعجب الشمس فوقها الحبب
حمراء قد عُتقّت فلو نطقت
حكت بخلق السماء ما السبب
ان لهبوها السّقاة في غسق
يمزّق الليل ذلک اللّهب
و انِ حساها النديم مصطبحاً
الَمَّ فى الجيش همّه الطّرب
لم اَدرِ من قبل ذوب عسجِدها
انّ بها التبرا صله العنب
للّه ايّامنا بذى سلم
سقتک ايام وصلنا السحب
والروض بألمُزن يانع انق
والغصنُ بالريح هزّه الطرب
والنهر يحتاكه الصبا، زرداً
اذا نضت من بوارق قضب
فخاننا الدهر بالفراق و قد
رثّت جلابيب وصلنا القشب
عجبت المدّهر فى تصرفّه
وكلّ افعال دهرنا عجب
يُعاند الدّهرُ كلّ ذى ادب
كأنمّا ناک امّه الأدب
يا عربا باللوىٰ وكاظمة
لى في مقاصير حيّكم ارب
باهيفٍ كالقضيب قامته
تسقيه دوما جفوني السكب
كالشمس انواره وغرته
فماله بالظلام ينتسب
تسفح من سفح مقلتىّ سحب
اذ لاح من فيه بارق شنب
كانّما فيضها و وَابلها
اعاره الفيض راشد الندب

و قال في (نجوم السماء) انه قرأ على الشيخ البهائِي و علىٰ الشيخ عبد اللّطيف ابن ابى جامع العاملى. و ترجمه العلاّمة الطهرانى فى [طبقات اعلام الشيعة] و في [الذريعة] و في [مُصفىٰ المقال]. و ترجمه الأستاذ على الخاقاني في شعراء البصرة و ذكر نماذجاً من شعره و ادبه. و ذكره صاحب [معجم المؤلفين] و قال: اديب شاعر، مشارک فى انواع العلوم و ذكر بعض آثاره و اشار الىٰ جملة من مصادر ترجمته، منها ايضاح المكنون و هديّة العارفين للبغدادي، و خلاصة الاثر للمحبّي و سلافة العصر لابن معصوم. و ذكره الاستاذ حسين محفوظ فى كتاب[6] حققه و طبعه و ذكر فى نهايته. قصيدة حكميّة للمترجم قال في للتعريف بناظمها: كان الشيخ عبد على ابن رحمة الحويزي من افاضيل تلاميذ الشيخ البهائى، فاضلاً، بارعاً، شاعراً، فائقا من اشياخ الأدب فى عصره و يُعَدّ من الطراز الأوّل فى صناعة الكتابة آل افراسياب الديريّين و لاُة البصرة على باشا و ابنه حسين باشا فلا زمهم حتّى مات بها.

أساتذته، مشايخ اجازته، تلاميذه:

علمنا من مامرّ انّه قرأ علىٰ جماعة من أساطين العُلماء في عصره، أو لّهم و ابرزهم العلامة الشهير الشيخ البهائي عليه الرّحمة والرضوان، و منهم:

الشيخ عبداللّطيف بن الشيخ



نورالدين علي بن ابي جامع العاملي الحويزي المتوفى سنة ١٠٥٠: و منهم الشيخ حسن علي[٧] بن عبداللّه التسترى المتوفي سنة ١٠٦٩ سنة، و غيرهم طيبّ اللّه مراقدهم اجمعين كما انّه يروي عنهم.

و يروي ايضاً عن السيد نورالدين[٨] علي بن نورالدين عَلِي بن الحسين ابن ابي‌الحسن العاملي (٩٧٠-١٠٦٨)، عن السيّد عليبن علوان الحسيني العاملي البعلبكي[٩]، عن الشيخ البهائي، كما فِي اجازته للسيّد محمّد صالح الشيرازي، المؤرّخة سادس رمضان سنة الفٍ و سبعين للهجرة.

أما تلاميذه والمجازون منه فهم جماعة من علماء العراق و فارس، كما في المخطوطات الباقية من عصره، و منها اجازته للسيّد محمد صالح الشيرازي المؤرخه بسنة ١٠٧٠ و قد جائت هذه الإجازة في آخر مجموعة تضمّ قسماً من كتاب [تهذيب الأحكام] من كتاب النكاح إلى آخره بخط ميرعلى الشولستاني مؤرّخاً بسنة ١٠٢٢ هـ و كتاب الوجيزة للشيخ البهائي بخطّ آخر و في آخر المجموعة اجازة الشيخ الحويزي كمايلي: «الحمد للّه الكريم، امّا بعد فانّه بعد ما سمع متّى السند ذوالمجد الرفيع والحسبِ المنيع، نجم السماء النبوئة و غصن الدوحة العلويّة، التحرير الفاضل الكامل المهذّب العالم العامِل المحقّق التقى والورع التّقى والزكّى الذكى البارع الألمعى، زُبدة أولي الزهدِ والتّقىٰ خلاصة الأماجد الأصفياء السيّد النبيل والماجد الأثيل محمدّ صالح الشيرازي اكثر تهذيب الأحكام و شطرات من الكافِى طلب اجازةً..... فانىّ اورويها به لاجازة بطرقٍ عديدة منها عن عماد الدين و كهف الإسلام و المسلمين، السيّد الجليل البارع الاؤحد نورالدين على بن الحسينبن ابى‌الحسن العامِلى عن‌السيّد الفاضل التقى السيد علي البعلبكى العلواني عن الشيخ البهائي... سادس رمضان سنة ١٠٧٠ هـ و من ابرز تلاميذه الذين ساكوا نهجه الأدبي ابن أخيه الشيخ ناصربن سعيد بن رحمة الحويزى صاحب كتاب [الترجمان في علم الميزان].

هذا و تخرّج عليه جماعة من ادباء البصرة والحويزة والدورق، و قدسلك في الأدب مسلكاً هذا جذوة أدباء البصرة والحويزة والدورق، و قدسلك في الأدب مسلكاً هذا و تخرّج عليه جماعة من ادباء البصرة والحويزة والدورق، و قد سلك فى الأدب مسلكاً هذا جذوة أدباء المنطقة الذين حضروا عليه، والذين لم يحضروا، و لم يدركوا عصره، يقول الأستاذ الدكتور حسين محفوظ الذي ترجم للشيخ الحويزي، في كتابه [تراث الأهواز] و فى غيره من آثاره و تحقيقاته يقول:

انه معجب بأدب شخصيتين كبيرتين من أدباء الأهواز، هما الشيخ عبد على ابن رحمة الحويزى: المتوفى سنة ١٠٧٥، و السيّد على بن باليل الدورقي المتوفى حدود سنة ١١٠٠ هـ اقول و يلمس المتتبّع في آثار هذين الأديبين صلةً ادبيّة تنبأ عن يَدىٰ تأثّر السيّد ابن باليل الدورقي بأدب الشيخ ابن رحمة الحويزي، و ان كان السيّد الدورقي قد ارفع ادبه في قالب من الحكمة والعرفان، و كذا لولاحظ المتتبّع ديوان السيّد ابن معتوق الحويزي و قاس شعره بشعر الشيخ ابن رحمة بوجد الصلة بين الأدبين واضحةً.

شعره و ادبه: عرف الشيخ ابن رحمة الهويزى بشعره و ادبه رغم تفنّنه فى اكثر العلوم المتداولة في عصره فقد كان شاعراً قديراً حرئياً في الردّ علىٰ الشعراء و معارضتهم و من ذلك قصيدته التى ردّ فيها على عينيّة ابن سيناء فى علم النفس و هي مذكورة فى كثير من كتب الأدب و قد ذكر الأدبأ انّها في الردّ علىٰ ابن سينا هي:

لا ابتداءَ اِلاّ له انتهاءُ
جلّ من كُلّ شأنه ابتداءُ
قال للكون كن فكان كماقا
ل وحلّت محلّها الأشياءُ
متساوٍ صدورُ ما كان عنه
فكصيرورة التراب الماءُ
و كحلقِ البحار خلق الموامي
و ككون النيران كان الهواء
أنا من جَسّ نبض الدهر حتى اس
تويا فيه بأسه والرّجاءُ
او ضحت لي منه التجارب ماكا
نَ على من سواى فيه خفاء
يستقر السفيه جهلا بدنياً
هُ ويلهو عمّا اتاح القضاءُ
نحن اهداف ذي القسى من الآ
جرام فى دهرنا فاين النّجاء

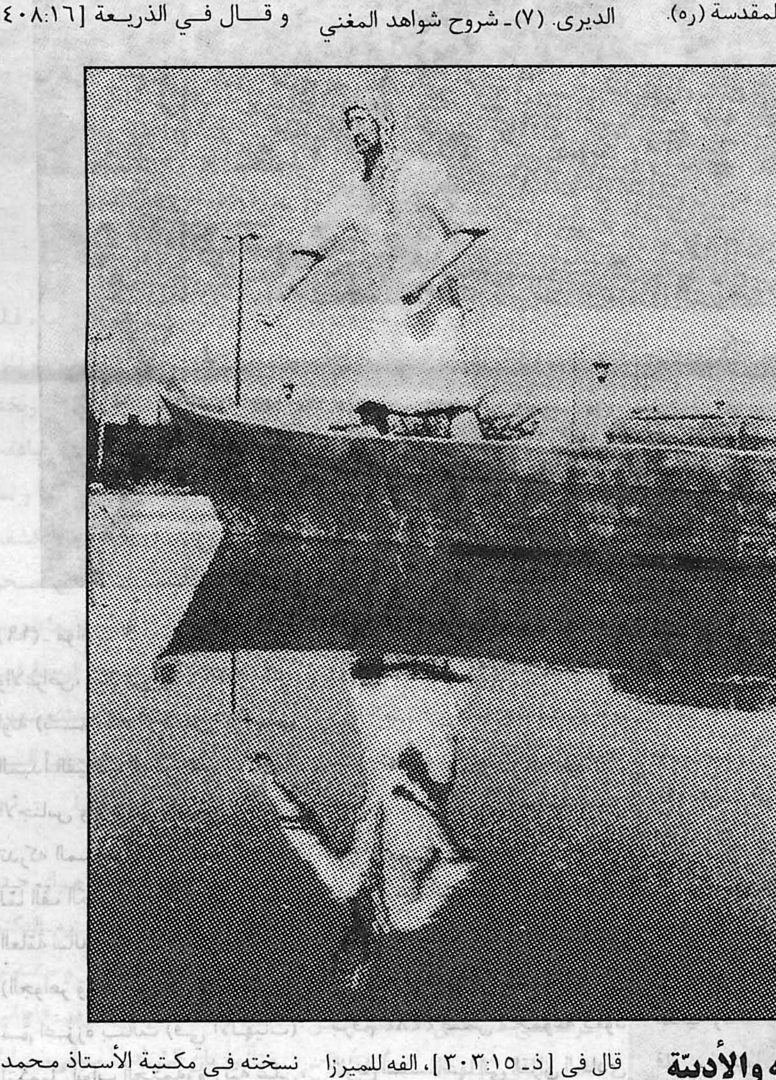
و نجوم الدُّجىٰ علينا عيونٌ
اَبدَالدهر شأنها الايماءُ
اَمحلَ اللّهُ تربةً انبتتنا
اذ سقاها برغمنا الآباءُ
بسط ذا العالم الأثيري لا
يسلم من اَن يروعه انطواءُ
بينما يرتدي النهار ببردٍ
خزَ قته عن متنه الظلماءُ
و قصارىٰ الفساد والكون ان ين
فد قسراً صباحه والمساءُ
بدؤه هكذا و ذا منتهاهُ
و علىٰ الأُسّ يستقرَ البناءُ
و اذا الاتبداءُ كان كذا فال
حقّ ان يقتدي به الانتهاءُ
فكما بين خلق موسىٰ و فرعو
ن و جبريل والفراش استواء
فكذا موت ابن نوحٍ و نوح
و سليمان والذباب سواءُ
جلّ من لا أتاه في ذا نشاطٌ
لا و لا ناله: ذاک عياءَ
انّ من صورَ العباد تساوى
ازلاً عنده السبّحى والضياءُ
ما اعتجاب الرئيس بالحقّ اذ قا
ل بماذا تميّز الأنبياءُ
فبقاء الورىٰ سواهم فناءُ
و فناءٌ يظنّ فيهم بقاء[١٠]

اقول، و هٰذه القصيدة موجودة في كتاب [قطر الغمام] للناظم، ايضاً.

تاريخ وفاته:

ارّخ العزّاوى في كتابه [تاريخ الأدب العربي في العراق ج ٢ ص ١٥٢] وفاة المترجم سنة ١٠٧٥ نقلاً عن كتاب [كنز الأديب من كل فنّ عجيب] للشيخ احمدبن درويش علي بن حسين البغدادي من أدبأ اواخر القرن الثالث عشر.

و قال المُحبّي في نهاية الأثر): انّه توفىّ سنة ١٠٥٣ و في [هدّية العارفين ١:٥٨٦] توفّي الشيخ عبد على بن رحمة الحويزي في البصرة سنة ١٠٧٥، و هو اقرب المواقع، لأنّه فرغ من بعض تأليفه سنة ١٠٥٩ و يظهر من بعضها ايضاً انّه كان حيّا سنة ١٠٦٣ حيث دعاله المستنسخ بطول العمر في ذلک التاريخ. و يدل علىٰ وفاته في سنة ١٠٧٥، ايضاً اجازته للسيّد محمد صالح الشيرازي المورخة ٦ رمضان ١٠٧٠ هـ قال محمد على التاجر البحرانى فى مجموع خطّى انه توفى في البصرة سنة ١٠٦٦ و نقل الىٰ الغريّ و دفن في صحن الآستانة المقدسة (ره).



آثاره العلميّه والأدبيّة

للشيخ الحويزي آثارٌ علميّة كثيرة نقتصر عليث ذكرما اورده العلاّمة الطهراني عليه الرحمة في [الذريعة] برمز (ذ) و هي كمايلى:

١- [البرق اللامع في ترجمة الجامع] العبّاسي بالعربيّة، ذكره السيّد الأمين العاملي في (اعيان الشيعه)، والجامع العبّاسي فقه عملي فارسي آلفه الشيخ البهائي باسم الشاد عبّاس الصفوي. (٢)- ثمرة الاستعداد او شرح الدوبيت [ذ ٢٦١:١٣]. (٣)- رسالة في الكلام (ذ- ١٠٧:١٨). (٤)- رسالة في القضاء والقدر [ذ- ١٤٨:١٧]. (٥)- دواوين شعره و هي ثلاثة دواوين عربي و فارسي و تركي [ذ- $\frac{3}{9}$: ٦٩٠]. (٦)- السيرة المرضيّة في شرح الفرضيّة [ذ- ٢٨١:١٣]. و توجد من هٰذا الكتاب نسخة عند محمدّ الخال قاضي السليمانيّة في العراق لخّصها في كتاب شماه [تاريخ الامارة الافراسيابيّة] و طبعه المجمع العلمي العراقي سنة ١٣٨٠، قدمّ القاضي الخال القسم المطبوع منه بقوله: عثرتُ في مكتبتي علىٰ كتاب قيّم من نفائس المخطوطات و نوادر الكتب الخطيّة العربيّة يتضمّن ٢٦١ صفحة من القطع الكبير، اعتقد انه لم يطلّع عليه احدٌ من الباحثين و لا نظير له في دور الكُتب والمتاحف المشهورة و نادر الوجود، و اسمه (السيرة المرضيّة في شرح الفرضيّة)، تأليف العالم الباهر والشاعر العبقري الماهر العلاّمة عبد على بن ناصر الشهير بـ(ابن رحمة الحويزي). اقول ذكر المترجم في كتابه هٰذا بعض الحوادث التاريخيّة التي حدثت في البصرة و بعض البلادِ المجاورة كالحويزة والقبان والدورق علىٰ عهد والى البصرة على باشا بن افراسياب الديرى. (٧)- شروح شواهد المغني قال في [ذ- ٣٠٣:١٥]، الفه للميرزا رفيع[١١] الدين توجد منه نسخة بخط المؤلف في ٢٦ صفحة من‌القطع الصغير، تتضمّن ديباجة وعدّة عقود و خاتمه جاء فى نهايتها: تمّت بقلم مؤلفها، و كتب اسمه على شكل توقيع: [الفقر عبد على]، و ليس فيها تاريخ. (٩) عقد الجوهر فى المنطق و هو ساق على تأليف كتابه مناهج الصواب كما ذكره فيه. (١٠) الغيث الهامع في ذكر أدباء الاقاليم الرابع، من ديار العجم والبحرين و الحجاز و مصر و الشاّم والعراق، اَو [رجال الشيخ عبد على بن رحمة الحويزي]، قال في [ذ- ٨٥:١٦] توجد منه نسخة في برلن كما في فهرسها [ج ٦ ص ٤٧١] و قال ايضاً في [ذ- ١٢٥:١٠] و في [مصفى المقال ص ٢٣١]، انّ نسخته موجودة فى بعض مكتبات لندن كما في فهرسها [٤٧١:٦] (و في طبقات الأعلام، للعلامة الطهرانى ايضا ان كتابه الغيث الهامع موجود فى مكتبات لندن، و قد جاء فى فهرس مكتبة لندن تاريخ وفاته سنة ١٠٥٣ و هو غلط جزماً. (١١)- الفيض الغزيزى شرح مواليا الأمير: قال العلامة الطهراني في الكواكب المنتشرة، رايته عند الأستاذ الشيخ محمد الساعدي نزيل النجف، و قد الفّه الشيخ عبد على بن رحمة الحويزي باسم الامير الكبير فرع شجرة الافراسيابيّة... استكتبه السيّد محمّد بن السيّد شرف الصنديد في سنة ١١٦٢ و سقط اسم الكاتب من آخره و هو كتاب نفيس ذكر فى اوله انّ وزن الشعر المشتهر بالمواليا ليس خارجاً عن البحور الستة عشر المشهورة بل هو وزن البحر البسيط مُسمّى مواليا التوالي القوافي (مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن). و قال في الذريعة [٤٠٨:١٦] نسخته في مكتبة الأستاذ محمد الساعدي في انجف الأشرف و هي بخط ابن اخ المؤلف ناصربن سعيد ابوناصر الحويزى و عليها تملك السيّد محمد بن السيّد شرف الصنديد الحسينى بتاريخ ١١٦٢ هـ (م).

و في كتاب [مخطوطات الادب فى المتحف العراقى] لأسامة النقشبندي قال: توجد نسخة من [الفيض الغزير في شرح مواليا الامير] للشيخ الحويزي في المتحف العراقى مرقمة بـ ٩١١٠ في ٢٣٧ صفحة بخطه علوي بن احمدبن عبدالرئوف الموسوي الحسيني كتبها سنة ١١٩٤، اوّله (الحمدللّه الذي زيّن خدود الطروس بعوارض السطور...) و هو شرح لمواليات الاميرحسين باشا بن على باشا والي البصرة.[١٢]

(١٢)- قطر الغمام في شرح حديث كلام الملوک ملوک الكلام، و [ذ- ١٥٧:١٧] رأيتُ منه نسخة في المكتبة الرضويّة بخراسان مرقمّة بـ (٤٩٠٨) بخط عبّاس بن يعقوب الحويزي كتبها سنة ١١٨٦ هـ و نسخة ثانية فى مكتبة [مجلس النواب الايراني] المعروف بـ [مجلس الشورا] مرقمّة ١٣٨٨، بخطّ محمد على الاصفهاني كتبها سنة ١٣٠٢ هـ و نسخة ثالثة في مكتبة السيّد المرعشي النجفي في مدينة قم المقدّسة. و نسخة رابعة في المكتبة المركزية لجامعة طهران مرقمّة بـ [٦٣٢٥] بخط شادة بن حمدى الغانمى الجزائري كتبها سنة ١٠٧٤ هـ و نسخة خامسة في مكتبة ملک في طهران مرقمة بـ ١٥٠١ من مخطوطات القرن ١٣ هـ

(١٣)- كشف النيّة في شرح الحكم الملوكية. (ذ-٦٦:١٨).

(١٤)- الكلمات التامة في الأمور العامّة. [ذ- ١١٣:١٨]، اوّله: (بسم‌اللّه الرّحمن الرحيم. علة العلل و المبدأ الأوّل القديم بالذّات والعينى الصفات، الذي لم يسبقه قدم، و لم يلحقه قدم...) مرتّب على كلمات، الكلمة الاولىٰ في الوجود والعدم والكلمة الثانية فى الماهيّة و توابعها، والكلمة الثالثة في العلّة والمعلول، و آخره: [و تمت كلمة ربّک صدقاً و عدلاً، لا مبدّل لكلمات اللّه و هو السميع العليم]، والنسخة ضمن مجموعة رسائل في من ٩٥٠ صفحة تصانيف هذا المؤلّف كلّها بخطّ ابن اخيه الشيخ ناصرابن سيد (الشهر بن رحمة الحويزى) فرغ منها فى حياة المؤلّف بتاريخ ١٦/ج١٠٦٣/١ فى مكتبة السيّد محمدّ على الروضاتى باصفهان، و بتألف هٰذا الكتاب من ٦٧ صفحة.

(١٥)- المشعشعة في العروض، [ذ- ج ١ ص ٥١]: مُرتّب علىٰ مقدّمة و ثلاثة مسالک و خاتمة اَهداه اِلىٰ السيّد خلف بن السيّد عبدالمُطّلب المشغشعي الحويزي، أولّه: (الحمدللّه مسبّب الأسباب و مثبّت الأرض بالأوتاد عن الاضطراب... و بعد فيقول غبار نعال اهل الفقر عبد على بن ناصر المعروف بـ (ابن رحمة)، والنسخة فى ١٨ صفحة ضمن المجموعة التىّ مرّ ذكرها بخطّ ابن اخيه في مكتبة السيّد الروضاتى باصفهان. اقول و توجد منها نسخة أخرى فى مكتبة جامعة طهران

←

ايضاً و نسخة أخرىٰ في المكتبة الرضوية في مشهد خراسان ضمن مجموعة برقم ٤٤٨٤ يعود تاريخ استنساخها الى المائة الحادية عشره.

(١٦) معارج التحقيق و مناهج التوفيق، في المعارف على مذاق الهوفيّة، قاله في [ذ. ٢١: ١٨٢] اوله: بسم الله وليّ البسط والقبض، و ربّ السّماء والأرض علاّم ما في الصّدور...) و بعد اقول و أنا غبار نعال اهل الفقر، عبد علي ابن رحمة الحويزي، هذه رسالة اوزدتها على مذاق محققي الصوفية، سميتها معارج التحقيق... و رتبتها على احد عشر معراجاً يشتمل كلّ معراج منها على مناهج المعراج الأوّل في مباحث الوجود... و آخره: (والذّات الالهيّة نهاية وجه واحد تعدّد المرايا، و ما أحسن قول الشاعر:

فما الوجه الاّ واحد غير انّه
اذا انت عدّدت المرايا تعدّدا

اللّهمّ اجعلنا من ارباب الشهود والوجدان، والذوق والعرفان، انّك انت الواحد المنّان). والنسخة ضمن المجموعة المارّ ذكرها بخط ابن أخ المؤلف في مكتبة الروضاتي باصفهان و توجد منه نسخة خطيّة ضمن مجموع مرقم ٣٣٢٥٢ في مكتبة المتحف العراقي في بغداد.

(١٧) المعوّل في شرح شواهد المطوّل، قال في [ذ. ٢١: ٢٧٦]: فرغ منه المؤلّف المعبّر عن نفسه بقوله: غبار نعال اهل الفقر عبد علي بن ناصر الشهير بـ(ابن رحمة الحويزي) في (١٠٦٢/١٤/٢٨) و ألحق في آخره قصيدته البديعيّه في ٢٨ بيتاً اوّلها:

قلبي و طرفك منصوب و مكسور
كلاهما مطلق منّا و ماسور
و آخرها:
لاينفع المرءَ تدبير يُهذّبُهُ
الاّ اذا عضد التدبير تقدير

توجد منه نسخة ناقصة من أولها و رقتان بخط ابن اخيه المذكور ضمن المجموعة المارّ ذكرها في مكتبة السيّد الروضاتي باصفهان، في مائة و ثماني عشرة صفحة، فرغ ابن اخ المؤلف من استنساخها في [١٦ ر ج ١ ١٠٦٣] داعياً لعمّه المولف بطول العمر و الجدير بالذكران مؤلف هذا الكتاب هوالتفتازاني و لخصّه القزويني و شرحه الشيخ عبد علي بن رحمة الحويزي، و توجد منه نسخة مؤلفة من ثلاثة اجزاء في ٢٢٨ ورقة في المكتبة الوطنية في شيراز المعروفة بـ(كتابخانة ملي فارس) مرقمة بـ ٦٣/١٠س و رقمها العام (٨٩٢/٥ ـ ابن) الجزء الاول منها في شرح شواهد المطول والثاني في علم البهان والثالث في علم البديع.

(١٨) مناهج الصواب في علم الاعراب، قال في [ذ. ٢٢: ٣٤٦] نسخته موجودة ضمن مجموعة ستّ رسائل للمؤلف كلّها بخط ابن اخيه في مكتبة السيد الروضاتي باصفهان كما مرّ مسبقاً والنسخة تتضمن ٨٦ صفحة فرغ من تأليفها ايّام عاشورا سنة ١٠٥٢ هـ اوّله: (اعلى نحو، صرف في معانيه بديع البيان، و أحلى منطق يُعرب عن رفع ارباب اللّسان للانخفاض في العبودية...) و ذكر في اوّله جملةً من تصانيفه السابقة. و قد فرغ ابن اخيه من استنساخها سنة ١٠٦٣ في حياة عمّه المؤلّف. و توجد منه نسخة خطية في مكتبة المتحف العراقي ضمن مجموعه مرقمه ٣٣٢٥٢ و كان هذا المجموع من ممتلكات الاستاذ الدكتور حسين محفوظ ثم انتقلت الى مكتبة المؤسسة العامّة للآثار والتراث العراقيه في بغداد و النسخة بخط الشيخ موسىٰ بن الشيخ مساعد في سنة ١١٤٢ هـ و طبعت سنة ١٤٠٦ هـ مع مقدّمة في حياة المؤلّف.

(١٩) مواهب الفيّاض في الجواهر والاعراض، قال في [ذ. ٢٣: ٢٤٢]، اوله (بسم اللّه الرّحمن الرحيم، المبدأ الفيّاض، المنزه عن مشابهه الأجناس والأعراض، العالي عن أن تدركه المشاعر...) ذكر في اوّله، انّه لمّا الّف الكلمات التامّة في الامور العامّة سأله بعض تلامذه ان يثنيه بـ(الجواهر والأعراض) فألّف هذا الكتاب، ثمّ اعززه بثالث (في الالهيّات) لتكميل ابواب الحكمة، و رتبه على موهبتين يشتمل كلّ منهما على مواهب الأوّل في الجواهر والثاني في الأعراض، والنسخة مع خمس رسائل أخرىٰ للمؤلف كلّها بخط ابن اخيه ناصربن سعيد فرغ منه ١٠٦٣ عند السيّد محمّد علي الروضاتي باصفهان و منه نسخة ضمن مجموع مرّقم بـ ٣٣٢٥٢ في المتحف العراقي في بغداد.

(٢٠) مجلي الأفاضل، منتخب من ديوانه العربي، ذكره في [ذ. ١٣: ٢٠]، و في [ذ. ٧: ٧٩] عثر عنه بـ [حُلى الافاضل]. توجد منه نسخة في مكتبة الامام الحكيم في النجف الأشرف تحت ٧ قمر ٧ ماجاء في فهرس مصادر و مراجع دراسته و تحقيق كتاب [مناهج الصواب فيكم الأعراب] للمؤلف نفسه لمطبوع في بغداد سنة ١٤٠٦ هـ.

(٢١) مدارج النّمل في علم الرمل، قال في [ذ. ٢٠: ٢٣٨]: رأيته عند الشيخ عبدالحسين الحلّي النجفي، و عثر منه في [الأمل] بـ(رسالة في الرّمل). و جاء في مقال للأستاذ يعقوب سركيس نشره في مجلّة الاعتدال السنة الخامسة صفحة ١٤٢ قال في هامشه: انّ للشيخ عبد علي بن رحمة الحويزي رسالة في الرّمل في ٤٦ صفحة بقطع صغير، وجدتها في مجموعة عندي و قد جاء في مقدمتها: و بعد فيقول غبار نعال الفقراء عبدعلي ابن ناصر المشتهر بـ (ابن رحمة الحويزي) المشعشعي بها المبتدي فأجبت مسئوله و سميتها (مدارج النّمل في علم الرّمل)، والنسخة بخط محمّد امين الموصلي وطناً و مولداً و الشافعي مذهباً كتبها في البصرة سنة ١٢٢٠ هـ و توجد ايضاً نسخة منه في المكتبة الرضوية في مشهد خراسان برقم ٤٤٨٤ ضمن مجموعة يعود تاريخ استنساخها إلى القران الحادي عشر. اقول و نسبته المؤلف للمشعشعيين، نسبة تبعية لاصلبية لكونه من اهل الحويزة عاصمة امارة المشعشعيين آنذاك. توجد نسخة من الكتاب ايضاً في مكتبة مجلس النواب الايراني برقم ١٨٠٥ كما في (فهرست كتابخانه مجلس شوراى ملي: ج ٩ ص ٣٤٠) و منه نسخة في مكتبة المتحف العراقي في بغداد ضمن مجموع مرقم بـ ٣٣٢٥٢

(٢٢) كتاب في الموسيقي، ذكره في [ذ. ٢٣: ٢٦٠] كما ذكره في الامل ايضاً.

(٢٣) كتاب في النحو، ذكره في [ذ. ٢٤: ٨٥]. ك ٢٤ كتاب في الحمة ذكره صاحب امل الآمل.

(٢٤) حاشية تفسير البيضاوي ذكره في امل الآمل ايضاً.

(٢٥) قال كتاب في الموسيقىٰ قال الدكتور حسين محفوظ و امّا في ما يَخص تأليفه و تلحينه في الموسيقى، و قد جاء في [مجلّة التراث الشعبي، العدد ٣ و ٤ للسنة العاشرة ص ٩٨] تحت عنوان المقام الحويزاي مايلي: ينسب المقام الحويزاي الىٰ مخترعه و مبتكرة ابن رحمة ابن رحمة الحويزي موسيقار العراق بل نحو اكثر من ثلاثة قرون، و قد عرّفه الدكتور حسين علي محفوظ بقوله: عبدعلي بن ناصر بن رحمة الحويزي الأديب الشاعر المنشئ المصنف النحوي العروضي الحكيم المنطقي المتصوّف المفسّر الموسيقار، و له اغان متداولة، جارية على اصنعه البارعة و اكثر اغانيه من نظمه المطرب.

ادبه و شعره: علمنا مما ذكره المترجمون للشيخ الحويزي انّه: شيخ الأدب في عصره و صيد ديوان العرب في شعره، الفاظه حرّة قليلة، و معانيه رقيقة جزيلة.

قال صاحب الأمل، له ثلاث دواوين شعر، عربي و فارسي و تركي و من شعره قوله من قصيده:

لمن العيش بنجد تترامىٰ
تركتها شقق البين سهاما
كلّما برقعها ريح الصّبا
لبست من احمر الدمع لثاما
و ترامت خُضّعاً اعناقها
كلّما هزّ لها البرق حساما
شفّها جذب براها للحمىٰ
و هي تثنى لربالخدِ زماما
و تلقاها نسيم حاملاً
عن ثرىً وجرة انفاس الخزامىٰ
ما على من حملت لو وقفوا
ساعةً اشرح وجداً و غراما
و من الجهل ارتجائي يقظة
ارب الا اترجاه مناما
يا بني عذرة هل من آخذ
بدمي المسفوك من حل الخياما
قمر لو لم يَرَ البدرَ دُجىً
ماحوى البدرُ كمالاً و تماما
غادر لم يرع منّي نسباً
دون لان يحفظ عهداً و ذماما
نسباً ايسرُه انّ الحشت
مثل خدّيه لهيباً و اضطراما
و بجسمي من بقايا حُبّه
شبهُ الطّرف فتورا و سقاما
يا نديمي دعا خمريكما
ان اراق الحبّ من فيه مداما
و تثنّى يا قضيب البان اذا
رنحت سكر اللّمىٰ ذاك القواما
واصغ يا روض اناجيك اذاً
فلقد لاح لنا الثغر ابتساما
ايّها الضاعن، عن عيني و في
مهجتي قد شاد ربعاً و مقاما
عاقب اللّه بأدهىٰ صَمم
اذني ان سمعت فيك ملاما
و عشت عن ان ترى ذاك البهاً
مُقلتي ان زارها النّوم لماما

الهامش:

(١) (نفحة الريحانة و رشحة طلاء الحانة) ج ٣ ص ١٤٢، تأليف محمد امين ابن فضل الله بن محبّ الدين بن محمد المُحبّي المولود سنة ١٠٦١ و المتوفى سنة ١١١٢ هـ وكتابه هذا، ستّة اجزاء على نسق ريحانة الألبّاء، و سلافة العصر.

(٢) يعني رقّة علي بن الجُهم بعد نزوله العراق و سكناه الرصافة، حيث يقول:

عيون المهابين الرصافة و الجسر
جلبن الهوى من حيث أدوي و لا أدري

و الظاهر انّ الشيخ الحويزي اقام فترة في بغداد تعرّف فيها على أخلاق البغداديين حيث يقول:

انّي لأشكر اهل بغداد العُلى
هُمُ الورى بئس الرجا والملتجى
لم استد من مالهم شيئاً
و لكنّني شكرتهم لتعليمي الهجا

(٣) هو السيّد الجليل علي بن احمد بن محمد معصوم الحسيني المدني المولود بالمدينة المنوّرة سنة ١٠٥٢ هـ و يتصل نسبه بزيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابى طالب عليهم السلام بـ(٢٦) واسطة، اشتغل بالعلم في المدينة ثم هاجر الى حيدرآباد الهند سنة ١٠٦٨ و اقام هناك ٤٨ سنة اعطي فيها مناصب عسكرية فلقب بـ(دخان) ثمّ استعفىٰ و حجّ بيت الله الحرام و زار مشهد الامام الرضا (ع) و ورد اصفهان سنة ١١١٧ ثم حلّ بشيراز مدرساً الى ان توفي بها سنة ١١١٨، او سنة ١١٢٠ و دفن بها في حرم السيد احمد شاهچراغ بن الامام موسى الكاظم (ع). و في ايّام اقامته بالهند ألّف كتابه (سلافة العصر) سنة ١٠٨١ و ذيله بعد عودته من الهند فستي التذييل (ملحقات السلافة المشحونة بكل ادب و ظرافة). رأيت الصفحة الأخيرة من كتابه (الحدائق في شرح الصمديّة) مصورة في بعض الكتب يظهر منها جودة خطّه و حسن استنساخه و قد فرغ منه سنة ١٠٧٩ في الديار الهندية.

(٤) هو السيّد علي المعروف بالأخضرى من أدباء المغرب، و رد البصرة في النّصف الاوّل للقرن الحادي عشر الهجري على عهد حاكمها علي باشا و ابن حسين باشا الديربين و مدحهما بشعر مليح و له معهما مراسلات. ذكر فيها بعض قصائده فيهما. ذكره السيّد علي خان المدني في سلافة العصر فقال: سيّد ضرب عليه الشرف قبابه، و فتح له مقفل البلاغة بابه، فجال من الأدب في خمائله، و تنسّم نشر صباه و شمائله، فنظم عقوده وانقض نقوده، قال الشيخ احمد الجواهري رحمة الله انّه اجتمع به في البصرة، فسأله عن مذاهبه فأخفى و قال: انّي لمّا دخلت اليمن، اقمت به برهةً من الزمن فبلغ عنّي امامه، ماخشيي انّي ادّعي معه الامامة، فأمرني الخروج والارتحال، فسرت الى هذا البلد على هذا الحال، فانتقل ذهن الشيخ و ذهب الى ان زيدي المذهب. قال في نشوة السلافة، انه:

سيّد ورد البصرة فناله من حاكميها النيل والنصرة، و كان اذ ذاك على باشا بن افراسياب، و من جيده شعره فيه:

ايا عقد ملك قيد تراخت فرائده
و في غسق الفيهاء دارت قلائده
و يا شائد العزّ الذي قد تأسّست
على هام افق الدجلين قواعده
سميّك امّا عقله فهو طائر
اليكم و امّا حبكم فهو وصائده

و له ايضاً يصف النرجس:

و قضيب زمرّد تعلو عليها
عيون لم تذق طعم اغتماض
تخيلت الغمام لها رقيباً
فنكست العيون على الرياض

و من بديع شعره قصيدة ذكرها في رسالة يمدح بها على باشا المذكور:

اقواضب قتالة ام اعين
و معاطف عسّالة ام اغصُنُ
و سواد خال فوق خدّ نيز
ام ذا بلال الصباح يؤذّن؟
بابي و بي ظبيٌ كحيل اذ رنى
فباعين ماهُنّ الا فتنٌ
ظبيٌ اذا ما اهتز رمح قوامه
فهناك لاقلب المستهام مطعن

(٥) رياض العلماء (١٤٨:٣) و (١٤٩:٤) و ١٥٢)

قال العزاوي في (تاريخ الادب العربي في العراق ج ٢ م ص ٢٥٢): اصل المترجم من البحرين سكن الحويزة و مدح امرائها كما اقام في البصرة و مدح آل أفراسياب و له ديوان شعر لم يطبع بعد... الخ. (اقول) انّ نسبة المترجم الى البحرين لا اساس لها من الصحّة كما نبهّت عليه في الاصل وانّ المترجم لم يتدعها حتّى في واحد من تأليفاته، وكذا ابن اخيه العالم الأديب الشيخ ناصر بن سعيد بن ناصر بن رحمة الحويزي لم يدّع ذلك.

(٦) في هذا الكتاب شرح موجز لقصيدة ابن سيناء العينيه فى علم النفس استلة. الأستاذ حسين محفوظ من كتاب [مقامات النجاة] للسيد نعمة الله الجزائري.

(٧) جاء ذكره في (السلافة) للسيد ابن معصوم المدني و في [الروضة النضرة في عُلماء المائة الحادية عشرة] قال: حسن على بن عبدالله بن الحسين التستري من تلامنه الشيخ البهائي بروي عن والده و عن الشيخ البهائى في اجازة كتبها والده سنة ١٠٢٠ و كتبها البهائى سنة ١٠٣٠ هـ.

(٨) هو اخو صاح المدارك لأبيه، و اخو صاحب المعالم لأمّة.

(٩) هو السيّد على بن علوان الحسين البعلبكي، وعبّر عنه المترجم في اجازته المذكورة في المتن بالسيّد الفاضل التقي السيد على البعلبكى العلواني، له ترجمة فى امل الآمل (١:١٢٤) و في رياض العلماء (٤:١٥٢)، قال في الرياض و يروى عنه الشيخ نجيب الذين علىبن محمّد بن عيسى.

(١١) ـ هوالميرزا رفيع الدين الشهير ب (ميرزا ـ فيعا) كان افضل اهل عصره، توفي سنة ثمانين و الف له تعليقة جليلة على الكافي و غيرها من المصنّفات. (سلافة العصر ٤٩١).

(١٢) ـ جاسم حسن مشبر. (تاريخ المشعشعيين). و قال الطهرانى هى بخط بعض معاصريه و استكتبه عنها المتملك المذكور.

السلطان المنسى على ضفاف الكرخة

بقلم: السيدمحمد حسن الشبري



هناك على ضفاف نهر الكرخة في مدينة الحميدية و مُروراً على قصر الشيخ خزعل، والذى تعرَّض أخيراً للهدم و يتلاءلاءً مرقدٌ قديمٌ و يرجعُ قِدَمُهُ الى القرن التاسع الهجرى و هو مرقد السلطان العادل والامير- السيدمحسن بن محمدالمهدى المشعشع والذى يعد ثالث[1] امير للامارة المشعشعية.

و من المؤسف جدا ان يبقي هذا السيد الجليل في زاوية الاهمال والنسيان، هذا السلطان الذي كان تقيا، صالحا، مظفرا، محبا للعلماء، جوادا، سخيا، محسنا الى الفقراء[2] و لقب بالملك المحسن و لماكان فيه الخصال الحميدة من سخاء النفس والمرّوة والشيم العالية و حب العلماء والفضلاء و اهل الكمال والادب والتقي والصلاح، جعل اكثر العلماء مصنفاتهم و مؤلفاتهم باسمه و ارسلوها اليه[3].

و كانت اوضاعه فى جلوسه و ركوبه و خيله و حشمه، اوضاع ملك مستقل، تقاد الخيل المسرّجة بالذهب والجواهر امامه. و على عهده اتسعت المملكة، حيث امتد ملكه امتدادا لم يمتد لأحد مثله من ذريته. تملّك الجزائر و ماوراءها الى سور بغداد من الجهات الاربع و احسن السيرة مع سكان العتبات المقدسة و خدام الروضات المشرفة و ثم ملك البصرة و شط بنى تميم وعبادان الى الاحساء و القطيف ثم الدورق و تستر والسواحل الى بندر عباس و جميع البنادر الى حدود فارس ثم كوه‌كيلويه و دهدشت و رامهرمز والبختيارية و اكرادالفيلية و بيات و سميرة و كرمانشاه و بهبهان[4].

و هو اول امير ضربت العملة باسمه، كما و يعتبر اول من احدث البنيان في الحويزة و كانت آجام قصب تسكنها الاعراب، فبنى قلعة الحويزة المعروفة الى الآن و جعل فيها عسكرا و سكن الناس حولها، و بنى مدينة عظيمة بين الشطين تجمع جميع عساكره و ذخائره، سماها (المحسنية)، و كان بناءها فى ابتداء الدولة العثمانية بالعراق و اوائل الدولة الصفوية فى ايران لتتسامع بها الملوك، و عين بها ١٢ الف عسكرى. و قداهتمّ فى توطيد اركان دولته و كانت علاقته بلدولة الفارسيه بين جزر و مد[5].

فمنشىء الدولة المشعشعية، ابوه- السيد محمد المشعشع، وسيفها اخوه- المولى على و مؤيدها و ناشر رايتها هو. جَمَعَ بين السيف والقلم والخصال الحميدة، و قد توفى سنة ٩٠٥ هـ و قيل سنة ٩١٤ هـ والا شهره ٩٠٥ هـ و دُفن على ضفة نهر الكرخة فى الحميدية التى كانت تعرف بالعلّة[6].



رحلتى الى الحميدية لالتقاط هاتين الصورتين:

بعد ما نَشَرَتْ لى صحيفة صوت الشعب، بحث تحت عنوان: (حقيقة المشعشعيين) واجه هذا البحث استقبالا واسعا من قبل القراء و طلب منى عدد كبير من اهالى المحافظة ان اوسع هذا البحث نظر الاهميته، فلبيت نداءهم و رحت اكتب مستعينا بالمحقق الكبير- السيد هادي باليل الموسوىّ (الشبري). و ما ان وصلت الي فصل الامراء المشعشعيين حتى تيادر الى ذهنى ان اذهب الى مدينة الحميدية و اصور مرقد السلطان السيد محسن بن السيد محمد المهدى المشعشع لاجعله فى الكتاب المذكور. بالفعل ذهبت، و كانت رحلة عمر، حيث كان يرافقني صديقى الشاعر جليل الحزباوى، كما استضافنا الاخ المحترم- كاظم عبيات- عضو شورى مدينة الحميدية مشكورا.

و قد اكتئبت عند ماكنت أسئلُ بعض المارّةِ من الشباب فى طريقنا الى المرقد، عن تاريخ السيد، فلم يجيبنى احد، فاطلقتُ الزّفرات قائلاً: ماهذا الآ من عدم اهتمامنا بتاريخنا! و عندما وصلنا الى المرقد، تضاعفت كآبتِ، حيث رأيته مندرسا و لما اردت ان اصور صخرة القبر، كشفت القطع الخضراء عنه و اذا بها صخرة عادية و لم يكن مكتوبا عليها شىء.

فبحثت و لم ار سوى لوحة فيها تاريخ السيد محسن المشعشعى و التى كان قد كتبها- المحقق السيد هادى باليل قبل ٢٥ عاما.

و ما ان رجعت الى الاهواز، حتى ذهبت الى صديقي المحترم، الدكتور السيد جاسم مشعشعيان و سالته عن عدم الاهتمام ببناء المرقد، فاجابنى متألماً: بان السّادة الموالي، حاولوا مرارا ان يعيدوا بناء المرقد الا ان صاحب الارض لم يوافق فى ذلك خوفا من ان تؤخذ بقية ارضه منه.

اخيرا ارجو من كافة الشباب الاعزاء ان يطالعوا تاريخ منطقتهم و مافيه من آثار باقية و ارجو من بعض الكتاب الخوزستانيين المعاصرين ان لايمروا على قسم من تاريخ المنطقة مرّ الكرام!، كما ارجو من المسؤولين المحترمين ان يجعلوا مرقد السيد محسن المشعشع في قائمة آثار التراث الثقافي و شكراً.

الهامش: ١ـ تولى المولى على المشعشعى الامارة فى حياة والده و بعد مقتله عاد الاب الي دست الحكم و بعد وفاته (السيد محمد المشعشع) تولي السيدمحسن (ابن السيد محمد المشعشع) الامارة مباشرة بعد ابيه، و لهذا يعد ثالث امير للامارة.

٢ـ تاريخ المشعشعيين / ص: ٧٧ـ ٧٩

٣ـ اعيان الشيعة / ص: ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢

٤ـ المصدر السابق نفسه

٥ـ المصدر السابق

٦ـ تاريخ المشعشعيين / ص: ٧٧

٧ـ كتابي المذكور في هذا البحث سيطبع انشاءالله بعد اخذ اجازته.

المرأة العربيه الخوزستانيه تقهر التحديات

فاطمه تميمی -الأهواز

كانت المرأة العربيه الخوزستانيه و مازالت في المجتمع الخوزستانی محصوره في التقاليد الموروثه و التی ليس لها اي علاقة بالدين من قريب أو بعيد.

التقاليد والنظرات الخاطئه التي تتطلب من المرأة البقاء في المنزل و عدم الخوض في اي مجال اجتماعي. التقاليد والنظرات الخاطئه التي لاتدع المرأة تبصر الحياة بعينيها و لاتسمح لعقلها بالتفكير من حواليها، و اذا ارادت الحديث في أية مسألة قمعتها و اذا حاولت ان تعرب عن رأئها في اي موضوع استهزئت بها..

و للأسف الشديد قد أدة هذهِ الحاله ای حصر المرأة في البيت و عدم اعطاء و احترام حقوقها أدة الیٰ وجود احتقان داخلي عبر عن نفسهِ بطرق مختلفة..

مثلاً ظهرت هناک فيئه من النسآء تدعوا المرأة الیٰ التمرد علیٰ الاسرة والمجتمع.. و فيئه اخریٰ تستهزء بالعادات والتقاليد و بالتراث و بكل ما يصل الیٰ المجتمع العربي بصله لكنهن لم يجدن ترحيباً او نفعاً او موقعاً لأنهن لهم يتحدثن بلغة المجتمع المحافظ.

و تسلح البعض الآخر من النسآء بالمعرفه والثقافه الاسلاميه الرشيده فحققن نجاحاً كبيرا.. و على الرغم من كل الصعوبات التي واجهتها المرأة العربيه في طريقها نحو الرقي والكحال الا آنهااستطاعت ان تثبت وجودها و أصبحت و للّه الحمد تخرج المرأة العربيه الخوزستانيه اليوم للتعلم و التعليم و اصبحت تمارس المهن المختلفه كما آنهااقبلت على التعاطي في الشئون السياسيه و الثقافيه اكثر من ذي قبل و يرجع الفضل في ذلک اليها طبعاً.

و من النساء العربيات الخوزستانيات اللواتي حققن نجاحاً في مجالات راقيه و اللواتي يعملن بكل اخلاص و جديه الدكتورة نجمه حميد و التي هي اليوم استاذه بجامعة الاهواز و عضو من اعضاء الشوریٰ البلديه للمدينه..

كذلك الاخت المحترمه منيجه جاسم نجاد المديرة المسئولة عن صحيفة الاهواز الاسبوعيه و غيرهن من النسآء اللواتي يعملن بكل اخلاص في حقول اجتماعيه متنوعه.. و حتى تصنع المرأة العربيه الخوزستانيه الكثير من الاعمال والانجازات و حتى لاتتجه صوب الثقافه الغربيه و حتى يتحقق المشروع الثقافي في مجتمعنا و حتى تصبح أُماً صالحه و تنشي جيل الرجال الابطال الذين و صفهم القران قائلاً.

«رجال لاتلهيهم تجارةٌ و لا بيعٌ عن ذكر اللّه»

ارجوا من اوليآء الأمور في مجتمعنا العربي الخوزستاني ان يفتحوا المجال للمرأة.. ان يحثوها علیٰ القرأة الجادة والمشاركة في مجالس العلم والفكر والبرامج المفيده في وسائل الاعلام والمساهمه في المجالات الاجتماعيه المتنوعة.



أختي المحترمة

لعل اهم المشاكل التی تواجهها الأم مع بداية العام الدراسي هي كيفية التعامل مع الواجبات المدرسية.. و حتي لاينقلب البيت إلی صياح من الأم و الأبناء من أجل انجاز المهمة اليومية الثقيلة ألا و هي الواجبات المدرسية. و اليک بعض النصائح التي يقدمها العالم الفرنسي توماس دومار من أجل معاونة ابنک في هذه المهمة: «تلاميذ المرحلة الابتدائية غالبا ما يرغبون في وجود الأب أو الأم بجوارهم في اثناء تأديتهم الواجب المدرسي.. فهم يشعرون بالأمان و غالبا ما يحتاجون الي سؤالهم في بعض الأشياء.» «قبل بداية الواجب المدرسي ناقشي مع طفلک تفاصيل هذا الواجب و اترکيه يتصرف في حله و يلجا اليک عندما تصادفه صعوبة. * اعطی طفلک نوتة صغيرة يدون بها كل ما هو مطلوب منه في المدرسة في اليوم التالي.. من واجبات حتي لاينسي.. و اطلبی من المدرسة أن توقع علي هذه النوتة يوميا.» * حاولي التقرب الي ابنک والتعرف علي الأسلوب الأمثل لاستيعابه المعلومة.. بالرؤية والرسم.. * ضعي حدودالمشاهدة التليفزيون خلال الاسبوع حتي يتوافر لطفلک الوقت الكافي لانجاز واجباته المدرسية.. * ساعدي طفلک علي اختيار البرامج المتعلقة بدراسته مثل التاريخ والعلوم.. او تزويده بشرائط تعليمية و ديسكات كمبيوتر و بعض الأدوات التي تفيده في التعلم و تزيد من خبراته. * عند سن ١٢ عاما.. قللي من تدخلک تدريجيا في مساعدة ابنک في الواجبات المدرسية و يجب الاعتماد علي نفسه و ما عليک سوي الاشراف علي ما انجزه من بعيد. * ان تدريب ابنک علي تحمل المسئولية في الصغر تجعل منه رجلاً ناضجاً في الكبر.

مجرد معلومة

بينما تنجح السيدات في التخفيف من الشعور بالألم عن طريق الركض أو المشي تتمثل الطريقة. الأفضل للرجال للتخفيف من الألم بالتنافس في ألعاب الفيديو هذا ما اظهرته دراسة جديدة نشرت مؤخرا. و قد استند الباحثون في نتائجهم علي دراسة ٦٣ طالبا من الذكور والاناث من كلية هافيرد فورد في بنسلفانيا اخضعوا لأحدث ثلاثة احداث اما سباقات تتبع الأثر او الجري او التنافس في ألعاب الفيديو و تسجيل مدي حساسيتهم للألم كل ١٥ ثانية خلال وضع ايديهم في وعاء يحتوي على ماء مثلج لمدة ٩٠ ثانية مباشرة بعد الحدث بحيث تتراوح كل شدة الألم من صفر إلى ٢٠ (أي الم شديد غيرمحتمل)، و بينت الدراسة التي نشرتها مجلة الألم الأمريكية المتخصصة إن كلا من الرجال والنساء الذين شاركوا في سباق تتبع الأثر سجلوا انخفاضا مشابها في حساسية الألم بعد الحدث مقارنة بما شعروا به قبل أو بعد يومين منه. كما شهدت السيدات انخفاضا في شدة الألم بعد ١٠ دقائق من الركض في حين لم يشهد الرجال الذين مارسوا هذه الرياضة أي تحسن بعكس المجموعة الثالثة التي استخدمت ألعاب الفيديو، حيث سجل الرجال دون النساء انخفاضا كبيراً في شدة الألم بعد استخدامهم لهذه الألعاب. و قد أوضحت د. ويندي سيترنبيرغ استاذة العلوم و التنمية في جامعة هافير فورد إن العامل الرئيسي للتخلص من الألم يتمثل في التنافس عند الرجال و الرياضة عند النساء، مشيرة إلي أن ألعاب الكلمات المتقاطعة و غيرها قد تكون خيارا أفضل لألعاب الفيديو لأن الرجال يفضلونها بصورة أكثر من النساء، و كانت دراسة سابقة قد اظهرت أن الرياضيين عادة ما يتجاهلون الألم الناتج عن اصابتهما بالجروح او التقرحات عندما يشاركون في السابقات التنافسية.

المرأة العربية بين التحرر و التحرير - رشا لطفي

الصراع.. من الشد والجذب يتلخص في كلمة واحدة لابل إثنتان تحرير المرأة العربية أو حرية المرأة العربية كيف وصلت المرأة إلى ما هي فيه الآن؟ ماذا كسبت و ماذا خسرت خلال رحلة الصراع تلك التي إمتدت لتزيد على الخمسين عاما؟ هل إقتنعت المرأة العربية حقا بما وصلت إليه أم ان المكاسب قد تغريها لطلب المزيد؟

هذه الأسئلة و غيرها مطروحة للمناقشة خلال السطور التالية و لنا أن نقارن مثلاً بين أوضاع المرأة العربية قبل خمسين عاما؟ و أوضاعها الآن؟؟ و بين أوضاع كل منهما في حدود ما يستطيعه الخيال بعد خمسين عاما من الآن فلاشك أن الصورة؟؟ في كل محطة من هذه المحطات الثلاث؟؟ سوف تكون مختلفة جدا؟؟ إذ يمكن تقسيم القرن العشرين إلي نصفين؟ النصف الأول الذي شهد ظهور حركات تحرير المرأة كحركات فكرية محدودة في إطار الصفوة والأستقراطية؟؟ ثم انتقلت إلي الطبقة الوسطي ولكن علي خجل و استحياء فمع اندلاع ثورة ١٩١٩ في مصر بدأت الخطوات العلمية لتحرير المرأة ولكن في إطار الصفوة؟؟ ثم مع بداية ثورة ١٩٥٢ بدأ الإتجاه العملي نحو تحرير المرأة في كل الطبقات و في كل المجالات بحيث أنك لو قارنت بين أوضاع المرأة العربية في أوائل النصف الأخير من القرن العشرين و أوضاعها في أواخره لوقفت علي حجم هائل للتطور الإيجابى الذي تنضاءل أمامه الخسائر مهماتكن و تتلاشي من أمامه العقبات مهما تتكاثر؟ و لكي نستطيع تحديد ما تحتاج إليه المرأة العربية اليوم والوضع الذي ألت إليه علينا أن نتفق أولاً على أي المصطلحين أصح و أصوب استخداما مع الاتفاق أن لكلاهما جوهر واحد هو تحقيق مزيد من الحرية للمرأة و لكني أفضل أن يبقى هذا السؤال مفتوحاً لقرائنا الأعزاء كي يتسني لنا طرح أكبر عدد ممكن من أسئلتنا و التي نتولي من خلالها الإجابة عن هذا السؤال

و لاتزال المرأة العربية صاحبة النصيب الأكبر من الإبداعات الأدبية

و لا احد ينكر أن المرأة العربية استطاعت بالفعل في العديد من الدول العربية أن تقطع شوطاً كبيراً. في سبيل الحصول علي حقوقها في شتى المجالات السياسية والاقتصادية والإجتماعية و لكن يبقى السؤال هل الرجل كما يشاع هوالذي سمح للمرأة بأن تأخذ هذه الحقوق أم أن هذه الحقوق جاءت نتيجة لجهد شاق بذلته المرأة في هذا الميدان؟ حتي وقت قريب كان الرجل يقوم بالتفكير نيابة عن المرأة فهو الذي يقرر كل شئ في الأسرة و علي الآخرين إطاعة أوامره و تنفيذ ما يريد و لم تكن المرأة قادرة على اتخاذ قرار في أي شئ قبل أن تعود إلي الرجل، و عند ماكان الرجل يفكر لنفسه و لزوجته كان بالطبع يضع القوانين التي تمكنه من ممارسة حقوقة و حقوق الآخرين عموماً و منهم المرأة لذا فلم يكن من مصلحة الرجل أن يعطي للمرأة حقوقها لأنه لو فعل ذلك فسوف يكون هو أول الخاسرين و على الرغم من أن الذين نادوا بتحرير المرأة هم من الرجال إلا أن هذا لا يعدوا إلا أن يكون مجرد حالات خاصة جداً و ليست القاعدة العامة و قدكان معظمهم يفعل ذلك إما من باب الوجاهة أو ليقال عنه إن له نظرة تقديمة.

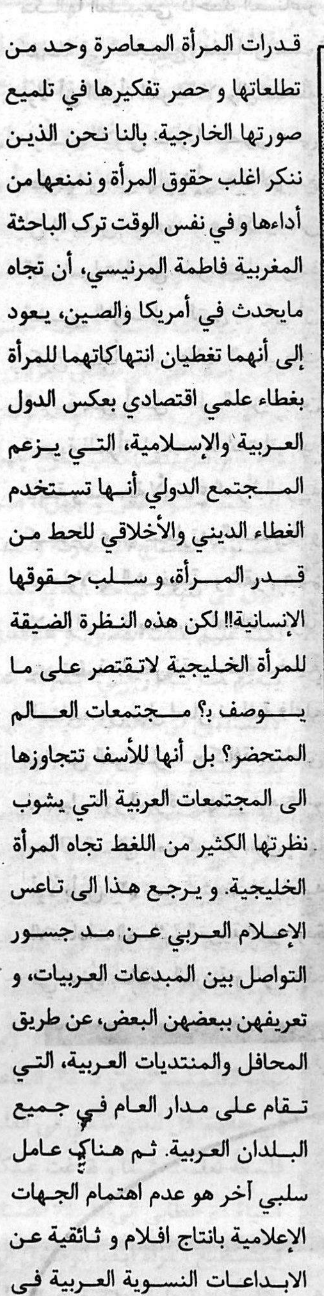


مشهد كثيراً ما يتكرر في حياة المرأة العربية

سؤال آخر ما الذي يكفل للمرأة حقوقها و بالتالي تحررها هل التعليم أم المال؟ إذا نظرنا إلى واقع مجتمعنا العربي لوجدنا أن تعليم المرأة مرتبط بعملها و من ثم بالمال فالمرأة لم تعمل إلا بعد أن دخلت المدرسة و تعلمت و يظل السؤال الذيى يطرح نفسه بقوة هل التعليم وحده يكفي لتحرير عقل المرأة و فكرها؟ التعليم هو البداية نحو تحرير عقل المرأة التعليم يعني استخدام العقل التعليم يفتح آفاق المعرفة و يمنح المرأة فرصاً أكبر للاختيار فالإنسان يتعلم بإستخدام عقله سواء كلما زادت معارفه زادت إمكانياته و زادت قيمنه و في إحدى مقالاتها قالت الدكتورة عواطف عبدالرحمن أستاذة الاعلام بجامعة القاهرة أن تحرير المرأة بعد جزءاعضويا من قضايا تحرير جميع المستضعفين من الرجال والنساء الذين ينتمون إلى الفئات المقهورة طبقيا و اجتماعيا و ثقافيا و سياسيا.

التعليم سلاح المرأة في مواجهة تحديات الزمن

و أشارت إلى أن المرأة لاتزال تعاني من التميز في قوانين الأحوال الشخصية و عن الفارق مابين المرأة الاهوازية و غير الخليجية في أتجاه كل منهما نحو التحرر والحصول علي حقوقها إستطاعت الأخت فاطمه تميمي أن تلخص هذا الفارق في سؤال طرحته في إحدى مقالاتها قائلة هل سبقت المرأة العربية غير الأهوازية أختها الأهوازيةكون الأولي طحنتها الظروف الاقتصادية الصعبة التي تعيش فيها مما جعلها أكثر دراية و حنكة في التعامل مع مستجدات العالم من حولها، بعكس المرأة الخليجة مثلاً التي هبطت عليها الثروة فجأة مع اكتشاف النفط مما أفقدها توازنها طويلا إلى أن استطاعت بعد جهد جهيد إرساء قاربها علي شواطئ التفوق؟ أم أن التحول الجذري في المستويى المعيشي بين الأمس واليوم، حول المرأة الخليجية إلى فرد مستهلك غيرمنتج لا تربطه صلة فعالة بقضايا وطنه؟ هل هذه الصورة تدعم الرأي القائل أن النفط ساهم في تجميد



قدرات المرأة المعاصرة وحد من تطلعاتها و حصر تفكيرها في تلميع صورتها الخارجية. بالنا نحن الذين ننكر اغلب حقوق المرأة و نمنعها من أداءها و في نفس الوقت ترك الباحثة المغربية فاطمة المرنيسي، أن تجاه مايحدث في أمريكا والصين، يعود إلى أنهما تغطيان انتهاكاتهما للمرأة بغطاء علمي اقتصادي بعكس الدول العربية والإسلامية، التي يزعم المجتمع الدولي أنها تستخدم الغطاء الديني والأخلاقي للحط من قدر المرأة، و سلب حقوقها الإنسانية!! لكن هذه النظرة الضيقة للمرأة الخليجية لاتقتصر على ما يوصف بـ؟ مجتمعات العالم المتحضر؟ بل أنها للأسف تتجاوزها الى المجتمعات العربية التي يشوب نظرتها الكثير من اللغط تجاه المرأة الخليجية. و يرجع هذا الى تاعس الإعلام العربي عن مد جسور التواصل بين المبدعات العربيات، و تعريفهن ببعضهن البعض، عن طريق المحافل والمنتديات العربية، التي تقام على مدار العام في جميع البلدان العربية. ثم هناك عامل سلبي آخر هو عدم اهتمام الجهات الإعلامية بانتاج افلام و ثائقية عن الابداعات النسوية العربية في مختلف الامجالات. و هناك خليجيات كثيرات يحققن إنجازات مشرفة في سبيل رفعة وطنهن، مما يؤكد أن المرأة الخليجية لا تقل قدرة و كفاءة عن المرأة في أي مكان فقد ثابرت حتى خطمت الإسطورة المزعومة، بأن النفط كان نقمة على مجتمعها و أثبتت أن النفط أداة صلبة لخدمة المعرفة و دفع عجلة التقدم في بلادها.

المرأة الاهوازية

إن المرأة الاهوازية ليست أقل شأناً من قرينتها غيرالأهوازية فكلاهما يستحقان جائزة تقدير. لكونهما نجحا بإقتدار في خوض غمار الحياة العملية في مجتمعات تهيمن عليها العقلية الذكورية؟ و الإسلام لم ينكر علي المرأة حقوقها بل نجده جاء لينصف المرأة و يضعها في موقعها من حيث أنه أوجب الإحترام لها و لعقليتها علاوة على أنه قد إختصها بحقوق أجمعت البشرية كلها على أنها لم تكن لتوجد في أي دين آخر.

←

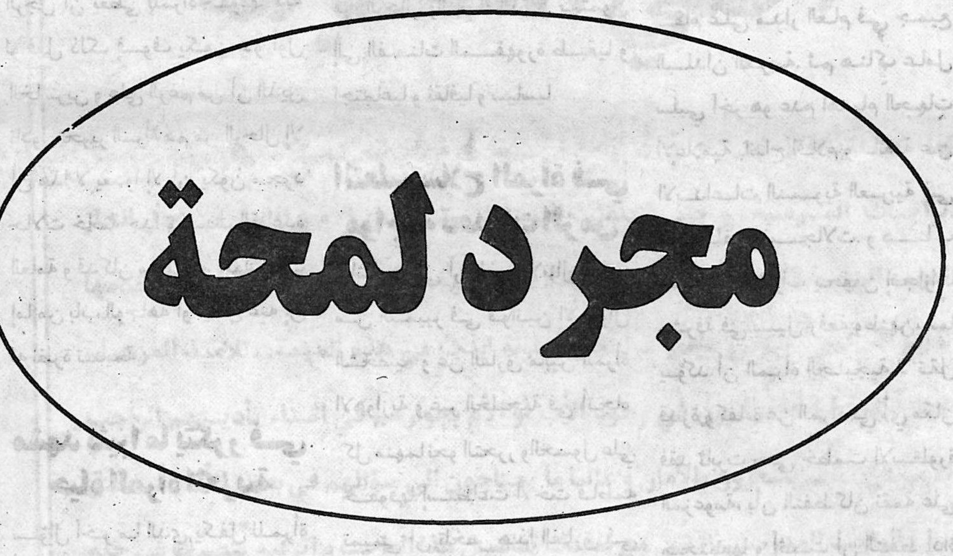
معنى ذلك أن الإسلام أقر حقوق المرأة و إعترف بمكانتها الإجتماعية فنجده قد جعل لها ذمة مالية منفصلة تماماً عن الرجل أي أن الدين الإسلامي لم يقف حجر عثرة في طريق تقدم المرأة و لم يمنع عنها حقوقها فما

و لكن ما هو دور السلطة في تفعيل دور المرأة حتي تستطيع أن تأخذ مكانها الطبيعي كأحد العناصر الفاعلة في المجتمع؟ علينا أن نسلم أولاً أن المرأة العربية لاتزال تخطو مراحلها الأولى نحو الحصول علي حقوقها و حريتها إلا أن هذا لايمنع أن الأساس موجود و هناك بعض الأساسيات التي طرحتها جريدة الشرق الاوسط و التي يمكن أن تكون نهجاً تسير عليه الحكومات العربية من أجل كفل المزيد من الحرية للمرأة ١ـ تحديد إستراتيجية فاعلة و مناسبة لأوضاع المرأة العربية كبديل عن شعاراتها الخطابية، و محاولاتها الشفهية، و تقوم هذه الاستراتيجية بتحديد اهداف ملزمة يتم تنفيذها بطريقة عملية تخضع للمتابعة من قبل لجان نسائية فاعلة لها حق التواصل مع كافة مناطق لتفعيل دور المرأة فيها، و معرفة و معرفة النتائج الممكن الوصول إليها أولاً بأول. ٢ـ تنشيط فاعلية الاتحادات النسائية العربية الموجودة في بعض مناطق العربية و الزام هذه الاتحادات ببرمجة جهودها وفق احتياجات مجتمعاتها والتعبير عن وجودها عملياً في كل الظروف التي تتمر بها مناطق العربية بحيث تخرج من صمتها المعزول إلى واقع المجتمع العربي و تعيش اهتماماته و همومه بلا انطوائية و قصور أداء أو جمود مواقف!!! و تعمل على مناشدة الدول العربية التي لم تنشي اتحادات من هذا النوع، أن تكون بحجم مسئوليتها عن دور المرأة الفاعل أسرياً و تنموياً و مهنياً ٣ـ الانفتاح علي المنظمات الإنسانية الدولية بمد الجسور إليها انطلاقا من الدفاع عن حقوق المرأة عن طريق السعي الجاد إلى المنظمات العالمية و فتح حوار إنساني معها ليس بالضرورة سياسيا يتبنى مثلاً أفكاراً عملية تتناسب مع نمط التفكير العالمي والوجدان الإنساني

ـ الخروج بنص موحد لدعم المرأة المبدعة والمنتجة في الفكر والأدب و في مجالات الخدمة.

الوطنية والخدمات الإنسانية حتي يتقدم إلى الواجهة نوع من النساء الجادات أن تحرير عقل و فكر المرأة العربية لن يتحقق بين يوم و ليلة إنما هو وليد خطوات محسوبة و مدروسة تدفع إلى الأمام و لا تسير إلي الوراء و ليكن السؤال المطروح أمامنا هل من الأفضل أن يكون لدينا شابات ذكيات متعلمات قادرات على الحوار مع المستقبل في ظل ما يسمي بالعولمة أم فتيات يقبعن في بيوتهن ينتظرن إبن الحلال الذي يدق الباب غير عابئات بما قد يخبئه المستقبل من تحديات تتطلب من الجميع رجلاً أو امرأة التكاتف من أجل المواجهة و الصمود

والإنفاق ببذخ على لوازمها الشخصية علي عكس ماكانت تتصف به جدتها من جلادة وقوة شكيمة؟ هل من الصواب في شيء ما يتردد من اتهامات في المجتمعات العربية حول أن شرط نجاح المرأة المبدعة هو أن تخلع رداء أنوثتها، و تضرب عرض الحائط بخصائصها الأنثوية بدعوى أن اللحاق بركب الإبداع يتعارض مع الأنوثة؟ ثم هل يعني هذا الاتهام أن علي المرأة المبدعة أن تدفع ثمن مزاحمتها للرجل في عالم ظل لأمد طويل مقتصرا عليه؟ هل صحيح ما تكيله المجتمعات الغربية للمجتمعات العربية، بأن هناك تمييزاً تجاه المرأة، و أن هذا التمييز يحسم لصالح الرجل؟ هل هذه التساؤلات تعني أن المرأة العربية قد نالت حقوقها كاملة؟ هل الاحتجاجات التي تنظمها الحركات النسائية و لجان حقوق الإنسان من حين لآخر بدعوى المطالبة بحقوق المرأة العربية تعني أن المرأة في مجتمعاتهم تحررت من جميع صنوف الاضطهاد الواقعة عليها، و أن واجبهم يحتم عليهم تحرير المرأة العربية مما يزعمون أنه نير الظلم الذي تحيا فيه؟ و جاءت الإجابة لتكشف عن أن ما يدعيه البعض من ديمقراطية فمن المعروف أن الصين تعتبر الدولة الأولى في ظلم النساء و قمع مطالبهن، و يكفي دليلا على هذا الظلم القانون الصيني الذي يلزم المرأة بالاتنجب اكثر من طفل واحد مدى الحياة، و إجبارها على الإجهاض في حالة حملها مرة أخرى، ناهيك من تسخير الفتيات الصغيرات في تجارة الجنس، التي تديرها شبكات عالمية، و في الولايات المتحدة الأمريكية تفقد المرأة امتيازاتها كمواطنة، في عدم مساواتها بما يحصل عليه الرجل من حقوق، و تؤكد الإحصائيات ان هناك ١/٦ مليون امريكيه تتعرض للاعتداءات الجنسية كل عام، و تترتب على ذاك أزمات نفسية شديدة لهن. هناك ايضا تعرض اعداد كبيرة من السجينات في أمريكا للاغتصاب من قبل رجال الشرطة أنفسهم. رغم هذا تشن الحركات النسائية، و منظمات حقوق الانسان حملات شديدة على الدول العربية والاسلامية، بحجة انهم يهضمون حقوق المرأة في مجتمعاتهم.



تعد مرحلة المراهقة من أصعب المراحل التي تواجه الآباء والأمهات في محاولة السيطرة علي المراهق و استماعه الي الارشاد!! و ينصح الخبراء ان ننظر لهذه المرحلة علي أنها فترة مرضية لأن المراهق انسان مازال يبحث عن النضج. و يؤكد د. يحيى قنادان أستاذ الامراض النفسية والعصبية.. أن المراهق يبدأ غالبا في الانسلاخ من صداقاته القديمة و أنه يبد في اختيار أصدقاء جدد حيث انه يسعي لبناء عالم جديدا و هذه الأنواع من السلوك توكد أنه يعشى في قلق عصبي شديد و هو في معظم الأحيان يحتاج الى صداقة الأب و الأم و في الوقت نفسه يشعر بنوع من القيود التي تفرضها عليه أسرته و من هنا نجد أن الأب و الأم مطالبان القيام بارشاد الأبناء في عمر المراهقة الي ما هو صواب و ما هو خطا و لابد للآباء من الالتزام و بضرورة ارشاد الابن أو البنت الي السلوك المعقول ليس بهدف السيطرة و لكن كنوع من التوعية و يقع البعض في احطاء شائعة عندما يتشددون في بعض الأمور في و يتساهلون في قضايا مهمة. كما يجب ان ننظر للأبناء في هذه المرحلة بنظرة انسانية يمكن أن تضمن لنا فهم المراهق كانسان يعاني حقيقتين.. كل منهما تناقض الأخري مثل احساس المراهق باهمية اعتماده على الأب والأم، و عدم الثقة في نفسه كانسان يمكن ان يكون ناضجا.. و يضيف: ان الانسان المراهق يحاول ان يعرف رأي الآخرين في صفاته الحسنة او الرديئة حيث انه يبحث عن المثالية و ابهار الآخرين في لفت الانظار اليه.. و لذلك فان القلق الذي يصاحب فترة المراهقة قاس لأن المراهق يخاف من عدم القدرة علي النضج و يحاول ان تكون له بعض الطلبات التي لايمكن ان يوافق عليها الكبار و عندما يرفض الولدان ذلك تكون النتيجة ثورة المراهق و هنا يجب الا يصغي الآباء والأمهات أمام هذه الثورة لأنها مجرد تطرف و يجب الاصرار على موقفهم فالمراهق في حاجة الي الارشاد بصفة دائمة، فالمراهق مازال انسانا في طريقة الى النضج لكنه لم يصل بعد، و يعرف المراهق ان التصرف المتزن يؤكد احترام الآخرين و يحقق له الثقة بالنفس.

«ألوليُّ عن لسانِ آلوليِّ»

بقلم: السيد محمد صالح الموسوي

ايها القارئ المحترم لقد واعدتُکَ فی صوت الشعب العاشرة أنْ أكتبَ مقالاً عن الفناء والبقاء. و لكن عندما فكرتُ مَلِيّاً وجدتُني خاطِئاً. لِأنّني راجعتُ كتاباً في اصطلاحات الصوفيّة، فوجدتُ مُفردَتَیِ الفناء والبقاء في قسم النهايات من المقامات الصوفيّة. و انّ كمال الدين عبدالرزاق القاشاني قسّمَ المقامات الیٰ عشرة اقسام. و انّهُ ليس من الإنصاف أنْ نبدأ بالقسم الأخيرِ من المقامات. و لِكثرةِ دِقّهِ وَ وَسَعةِ العرفانِ العملي أحریٰ أنْ نبدأ من الأساس. فنعرفَ الإصطلاحات المهّمة شيئاً فَشيئاً، و من ثمّ ندخل في المقامات العشرة و اوّلها البدايات التی من تقسيماتها أليقظةُ و التوبةُ و المحاسبةُ و الإنابةُ و..... و هذا ليس من اختصاصي. أمّا هذا المقال الذي بين يديکَ «ألوليُّ عن لسانِ الولي» هذه المرة أنقل لک الكلام عن لسان وليٍّ من اولياء اللّه الكُمّلِ مستنداً بالقرآن الكريم و الكتب المعتبرة، كی يطمئنّ قلبُکَ اكثر و من شکّ كفر. إعتَبِر ايها الرّفيق و آستيقِظْ من سُباتِکَ العميق. و ما عليّ إلاّ أنْ أُمَهِّدَ الطريق لِفِئةٍ عُطاشیٰ يبحثون عن أسرع طُرُقِ الوصولِ لِمَقام الولايةِ. طالعتُ كُتُباً عن أولياءِ اللّه لكنّها ما شَفَتْ إلاّ القليلَ من غليلي. مادة «وَلـیَ» جاءت في القرآن الكريم بصورة اسم و فعل في آياتٍ لا أُحصي عددَها. الوليُّ والولايةُ في مقالِنا هذا المرادُ منهما المعنیٰ الصوفي والعرفاني. «الوليّ من اسماءالله الحُسنیٰ يَدُلُّ علیٰ توليةِ الأمور المعنیٰ الصوي والعرفاني. «الوليُّ من اسماء الله الحُسنیٰ يَدُلُّ علیٰ توليةِ الأمور شاهدٌ علیٰ ذلک. «اللّهُ وليُّ الذينَ امنوا....» و «اللّهُ وليُّ المؤمنين» فالولايةُ المطلقةُ على الكائنات تَخُصُّ آلقُدرة الأحَدِيَّةَ. أمّا أولياءُاللّه آلمُصطفينَ تخُصُهُم الولايتانِ التكوينيّةُ و التّشريعيَّةُ و انّ اللّه حسب مشيئتِهِ قد فوّضَ الولايتَينِ أنبياءَهُ و أئـمّتَهُ المعصومين. كما صرّحَ في كتابِهِ المجيد: «إنّما وليكم اللّهُ و رسولُه والذين امنوا....» كلمةُ الولي بمعنیٰ الوالي والحاكم والمالك و السيّد و صاحب الاختيار[1]». أمّا المعنیٰ الصوفي، «ألوليُّ من تولّیٰ الحقُّ أمرَهُ و حَفِظَهُ من العصيان و لم يُخَلِّهِ و نفسه بالخذلانِ حتّیٰ يبلغهُ في الكمال مبلغَ آلرّجالِ. قال اللّهُ تعالیٰ في كتابه الكريم: «و هو يتولّیٰ الصّالحين» و يَصِلُ الوليُّ إلیٰ مقام الولايـة. والولايـةُ المرادةُ هِیَ قيامُ العبد بالحق عندالفناء عن نفسِهِ و ذلکَ بتولّي الحق إيّاهُ حتّیٰ يبلغهُ غايةَ مقام القُرب و آلتمكين»[2].

عندما يصبحُ الإنسانُ وليّاً لِرَبِه، امورُهُ عَفَويّاً (اتوماتيكيّاً) و كلُّ امرٍ يصدرُ من وليِّ الله من قِبَلِ الله و انّ الله قد سيطر علیٰ عقلِه و ارادتِه. فكلُّ عملٍ يعملُه بِواسطةِ الله. مرّةً تصرّحُ الآية: «إذا اصابتهُم حسنةٌ قالوا: من عندنا....»، «و اذا اصابتهم سيّئةٌ قالوا: من عندالله...» و لكن فی مرتبة الولاية، «قُلْ كلٌّ من عندِالله....».

فاللّهُ وليٌّ و عبدُهُ وليٌّ. كيف؟ قال اللّهُ عز و جل: «عبدي طِعْني تكنْ مَثَلي......». فهذا الوليُّ الذي وصلَ الیٰ قابَ قوسينِ أو أدنیٰ هل يستطيعُ تَوَلّیَ امورِ المسلمين؟ كيف لا و أنّ ربَّهُ قد رَحِمَهُ و نفسَهُ لا تأمُرُهُ بالسوءِ. «إنّ النفسَ لأمّارةٌ بالسّوءِ إلاّ ما رَحِمَ ربّي...». ألنّفسُ بالذات أمّارةٌ بالسوءِ و لكنْ إذا دَخَلَتْ رحمةَ اللهِ الخاصةَ أطمَأنّتْ. و هذا الوليُّ دونَ أيِّ شكٍّ و منازع اذا تَسلّطَ يُطَبِّقُ احكامَ القرآنِ و يجري حدودَ اللّهِ. و لا يخافُ لومةَ لائمٍ أبداً. فلهذا السبب كلُّ حكومةٍ جائرة تخشی العرفانَ الخالصَ لأنَّهُ يُهدِّدُ منافِعَها. فاءذا ظهرَ وليٌّ مِن اولياءالله، و باحَ بِسرِّهِ قالوا: «إنّهُ لَيَهجُر» أو «إنّه مُعَلَّمٌ مجنونٌ» و يتّخذونَهُ مُفسداً في آلارضِ مُتَخلِّصينَ منهُ بِحيلةٍ. باعتقادي يَجِبُ انْ نعرف اولياءَ الله من خلالِ كلامِهم كما نَقَلْتُ لكم هذا المقالَ عن لسان أحدهم. اوصافُهم قد جاءت في القرآنِ و نهج‌البلاغة و ساير الكتب. و لكن هل نستطيع التعرُّفَ عليهم؟ إلاّ أنْ يشاءَ آللّهُ. لماذا لانعرفُهم و لاهم يُعرّفون انفسهَم؟ هذه مشيئةُ آللهِ أنْ يبقیٰ أولياؤُهُ مستورينَ ملبوسٌ عليهم. و «اللّبسُ هو الصورةُ التي تلبس الحقايق الروحانيّة و منهُ لبسُ الحقيقةُ الحقّانيّة بالصور الإنسانيّة كما أُشير إليهِ في الحديث القُدسي: «أوليائي تحت قبابي لايعرفُهم غيري».

و من اسباب الستر، كی لا تحيط بهم الأخطار. الآن ندركُ أخذَ أسباب غيبةِ الحُجّةِ المُنتظر. ألوليُّ آبنُ الولي.... بقيّةُ الله الأعظم من السُّلالةِ الطّيّبَةِ الطّاهرة. لو عرفهُ الكُفّارُ والمشركونَ لَقَتَلُوهُ كما قتلوا آبائَهُ و أجدادَهُ الكِرام. لو لا وجودُ اولياء الله علیٰ الأرضِ لَنقَلَبَتْ بالنّاس. هناكَ مثلٌ يقول: «لو خُليَتْ قُلِبَتْ». إذن الأرضُ ليست خاليةً من اولياء اللّهِ الكُمّلِ. يقول العارف الوليُّ الراحل الامام الخميني «قُدّس سِرُّهُ الشّريفُ» في كتابِه «شرح چهل حديث» «أولياءُ الله قليلونَ كالكريتِ الأحمر»[3] لِقِلَّةِ وجودهِ و غِلاءِ ثمنه. يقالُ الكبريتُ الأحمرُ مادةٌ تصبحُ بِمُجاورِتها الفِلِزّاتُ ذَهَباً ولو لم يكن لهذه المادة مصداقيّةُ وجودٍ، و لكنَّ هذا التَّشبيهُ تشبيهٌ صائبٌ. لِنَشرحَ هذا القول قليلاً. اذا جالستَ الأولياءَ و استمعتَ أقوالَهم بمرورِ الزمانِ تَقتَبِسُ من نورهم ثم تهتدي بهم. و اذا شاءَ اللّهُ تصبح مثلهم كما تصبحُ الفلزاتُ بمجاورةِ الكبريت الأحمرِ ذَهَباً. أولياءُ اللّهِ لهم ميّزات و مواصفاتٌ كثيرة. لا يُعَرفونَ انفسهم علیٰ أحَدٍ الاّ آلذينَ امنوا و عملوا الصالحات. فَهُم بِمشيئةِ الله و قدرتِه يَعْرفون آلذين امنوا و عملوا الصالحات و يُميّزونَ الطيّبَ من الخبيث، و هم تجلّي اسم‌الله الأعظم في أرضه. يحذونَ حذو الأنبياء و لَدَيْهم خرقُ عاداتٍ تشبهُ المعجزات. دعوتُهم مستجابةٌ. محبوبونَ عندَاللّهِ و ملائكتِه والناسِ والخلائقِ. «يُحبُّهم و يُحبُّونَهُ». فهل هناکَ محبّةٌ بين الله و عبده؟ هذا مَوضوعٌ أثارَ ضَجّةً بين‌العلماء. إنْشاءَ اللّه سنتطرّقُ لِلْحُبِّ الإلٰهي في مقالٍ أخرَ فهو موضوعٌ جميلٌ شَيِّقٌ مُمْتِعٌ و مُنَبِّهٌ للقلوبِ.

البحث عن أولياءِ اللّه يستغرق وقتاً طويلاً لايتنهي. فهذا المقال قطرةٌ من بحرٍ في حقّهِم. حينما اراد زكريّا ان يرزقه الله ولداً، رزقَهُ يحيیٰ. كان يحيیٰ يبكي من خشيةِ اللّه دائماً. فشكیٰ زكريّا ربَّه قائلاً: يا ربِّ لماذا رزقتني ولداً باكياً؟ فأجابهُ الربُّ: أنت قُلتَ «ربِّ هَبْ لي من لدنکَ وليّاً». فالأولياءُ دأبُهُم آلبُكاءُ. اكبرُ و افضل النعم التي يتفضّلُ الله بها على وَليِّهِ تأويل القرآن. (معرفةُ باطن الآيات) أذعن مفسّر و ألشيعة بأنَّ آيةَ «لا يَمسُّهُ إلاّ المطهّرون» تحصِرُ معرفةَ باطن الآيات القرآنية بأهل البيت فقط. و لكنْ وليَّ الله ايضاً مُطَهّرٌ و قد أطْلَعَهُ اللّهُ على مكنونِ آياتِه. اذا قال وليٌّ من اولياء الله: «انّ آيةَ آلمَسّ تشمل الأولياءَ ايضاً، لم يصدقهُ أحَدٌ بل سيقالُ له: فسرّتَ القرآنَ برأيکَ إذن تَبَوَّأْ مقعدَک من النّار. الوليُّ حسبَ آية «و أمّا بِنعمةِ ربّکَ فَحَدِّثْ» عليه أنْ يشكر اللّهَ قولاً و عملاً. فيقول للذين أمنوا قد انعمَ اللهُ علیٰ كی يزدادوا ايماناً مع ايمانهم. ألوليُّ اعظمُ درجةٍ عندَ اللّه في الدّارينِ. و قد نال ارفع المنازل عندالله و قد يُطلَقُ عليها المَكانة و هوالمشار اليه «في مقعدِ صدقٍ عندَ مليکٍ مُقتدرٍ». أمّا العارفُ يستطيعُ التعرُّفَ علیٰ الوليّ هذا اذا باحَ الوليُّ لهُ بذلکَ. اذن لدينا طبقةُ عارِفي اولياءِ الله. تذكّرتُ بيتاً من‌الشاعر العارف حافظ الشيرازی شاهدٌ علیٰ ذلک. يقول حافظ:

رِندانِ تشنه لب را آبی نمی‌دهد کَس
گویا ولي‌شناسان رفتند از این ولایت

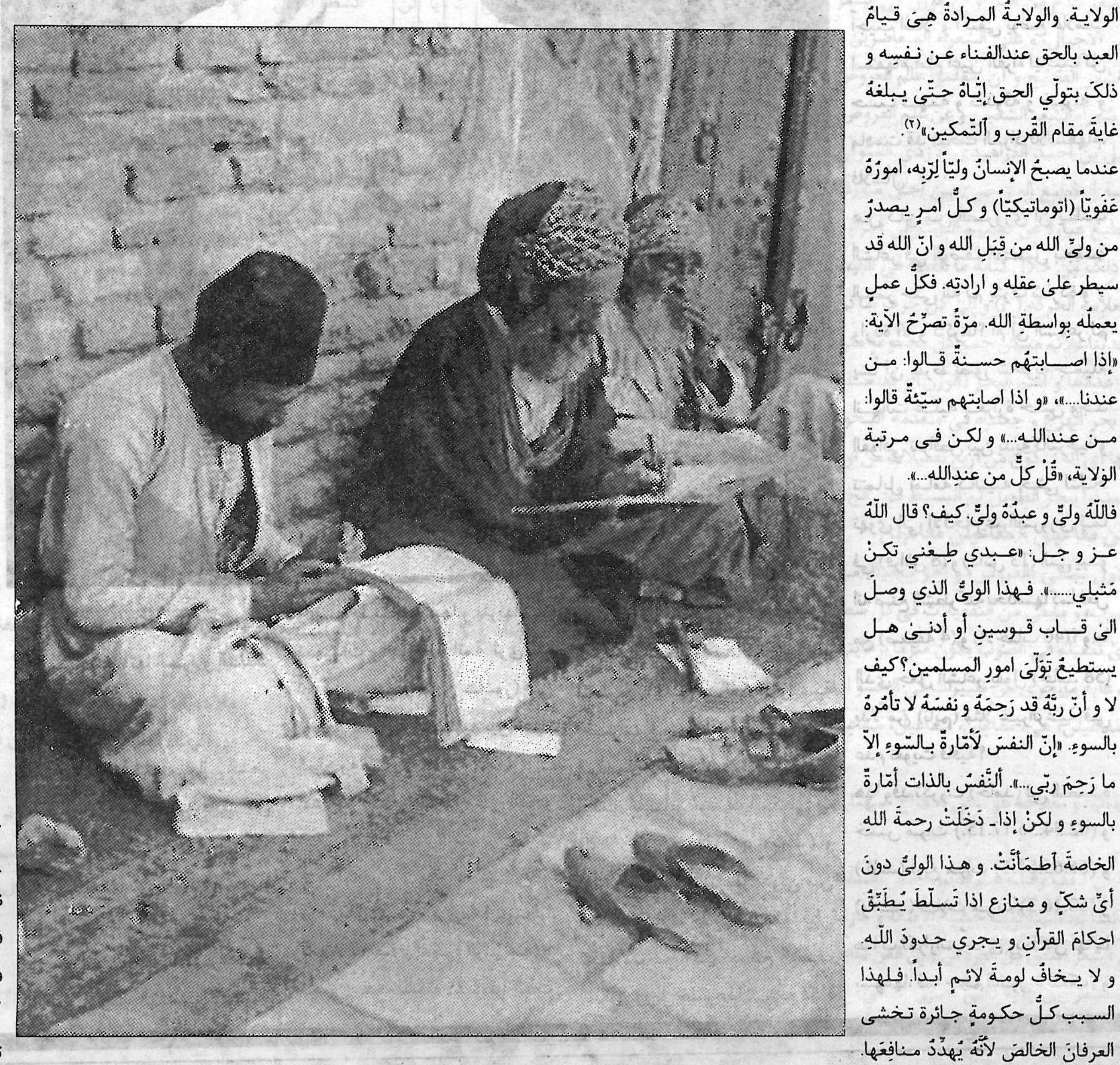
يَعنی حافظ بذلک في عصرِه لا احدَ يعرف قدرَ الأولياء و يطفي عطشَ حُبِّهم للّهِ. كأنّما عارفو اولياءالله ذهبوا بعيداً عن الولاية و معناها و قد شاع الفساد و شَتَّتَتْ الحكومةُ الجائرة شملهم. لذا قال «گویا ولی‌شناسان رفتند از این ولایت» فاءذا اصبحتَ انشاءَ اللهُ من اوليائِه، سيتجلّیٰ القرآن لکَ في ديباجةٍ عرفانيّة. و تصبحُ آياتُه خمرةً بيضاءَ لذّةً للشّاربين. خطابي مع كل الأقشار. إذا كنتَ من الطبقة المُحِبّةِ للسير والسلوک، والعرفان و أنتَ في بداية الطريق فَيحبُ انْ تلزم برأسِ الخيط و تبدأ من البداية. لاتَخَفْ علیٰ نقودِکَ و أنفِقْها فی سبيل‌العلم.

طالِعْ مؤلّفات الاستاذ العلاّمه حسن حسن‌زاده آملي في مجال العرفان و طريقة السير و السلوک. أضِفْ مؤفاتِ الإمام اراحل (قف) كتاب «شرح چهل حديث»، «جنود عقل و جهل»، «سرُّ الصلوة». تحتاج الیٰ بارقة واحدة تبرق في قلبکَ فيأخذ الله بيدِکَ. و لكنّهُ عليمٌ بِذات الصُّدور. و هوالذي يعلم ما يدورُ في خُلدِکَ. أنتَ لاتستطيعُ ان تخدعهُ. فتعال اليه بِقلبٍ سليمٍ. كما جاء ابراهيمُ. «إذجاءَ ربَّهُ بِقَلبٍ سليمٍ». لدينا طُرُقٌ كثيرةٌ تصلُ الی الولايةِ. أوعَرُها و أخطرُها طريقُ العِلم. هناک الكثيرُ من‌العلماءِ والفلاسفةِ لازالوا باقون في جلباب علومهم. هؤلاءِ أهلُ العقول الجامدة يتصوّرون أنفسَهم قد وصلوا إلیٰ نهاية العلم. مساكين. و قد قال الشاعر في حقّهم: قُلْ للذي تدّعي في العلمِ فلسفةً تعلّمتَ شيئاً و ضاعَتْ عنکَ أشياءُ ثم خطابي الی طبقة النساءَ. تستسطيع المرأة ايضاً الوصول الیٰ مقام الولاية دليلٌ علیٰ ذلک القرآن الكريم حيث يَضَعُ المرأةَ إلیٰ جان الرَّجُـل. في الايمان و الوصول والتقرب الى اللّه. فَبِواسطةِ أولياء الله يُدفعُ البلاء و بهم تنزل البركات. اصطفاهُم ربُّهم من بين خلقِه لِأنّهم نجحوا في الإختبارات الإلٰهيّة. فتجلّتْ أسماءُ الله الحسنیٰ في وجودهم. و الإنسانُ المؤمنُ يشعرُ بالأمان و الطمأنينةِ الیٰ قربهِم و مجالستِهم. و قد فازُوا فوزاً عظيماً. فاجتَهِدوا لِتكونوا مثلَهم. إنْ لم تستطيعوا كما قال السُّهروردي:

فَتَشبَّهُوا إنْ لم تكونوا مثلَهمْ
إنَّ التَّشبُّهَ بِالكِرامِ فَلاحُ

«إنَّ هذا لَهُوَ آالفوزُ العظيمُ لِمِثْلِ هذا فليعملِ العامِلونَ» و عسیٰ ربُّنا أنْ يمُنَّ عينا بالفتح القريب.

١ـ اسماء ألله الحسنیٰ، سيد كاظم رافع
٢ـ «اصطلاحات الصوفيّة»، كمال‌الدين عبدالرزاق القاشاني
٣ـ «شرح چهل حديث» ألإمام الخمينی (قف)
٤ـ القرآن الكريم



«حامد» تحت المجهَر

خرمشهر - كاظم سلمان

القصيدة قريبة من العشر الملحمي او تنتمي إليه. فكرتها انسانية واقعية تعكس المعاناة البشرية بأسلوب شعري جذاب. إنها تتحدث عن مأساة فرد هو نموذج لمجتمع يعيش مرارة الخيبة والإحباط. فالى اي مدى وفق الشاعر في ايصال الفكرة و احاطتها بما تستحقه من فضاء يثريها و يضيف عليها عُمقاً دلالياً و جديراً بقصيدة تتألف من 65 شطراً؟

مما لاشك فيه إن (حسن عاشور) شاعر رقيق الاحساس مثقف ذو ثروة لغوية (فصحى و عامية) تنم عن عنايته بتنويع مطالعاته (من حيث المواضيع واللغات)، و يبرز هذا جلياً من خلال اختياره لمواضيع قصائده. و هو كالدروايش لاتحده جدران و لاينتمي الى مكان محدد بل يطلق قلبه يتسكع على جناح خياله في الأزقة و الحارات يلتقط مواضيع قصائده و ادواتها المنوعة.

من أجل هذا كله، لا أجد ما يغفر لي مجاملته و محاباتي له. بل أجد نفسي مدفوعاً بقوة لا تقاوم إلى تصيد نقاط الضعف في (حامد) متحملاً عناءً كبيراً. أما نقاط القوة فهي إطار القصيدة العام الجميل، وكثير من معانيها، و **ما لا يحصى من صورها و** الفاظها. و الامر لايكلف القارئ جهداً لارتشاف حلاوتها المرة و التلذذ بشاعريتها المميزة.



لما كانت القصيدة تنتمي الى الشعر الملحمي او تقع قريباً منه، فلابد اذن من التخطيط لها بعناية و تقسم تقسيماً هندسياً يخدم الغرض و يغني المعنى.

و لا شك إن لأصل الفكره حصة الأسد في البناء الهندسي للقصيدة، وان تحاط بما يناسبها و يثريها من تمهيدات و أجواء و خاتمة. ترى إلى أي مدى نجح (حسن عاشور) في تحقيق الموازنة المنطقية بين اجزاء الملحمة؟

لقد وزع الشاعر قصيدته على النحو التالي:

مقدمة (وصف مكاني) 14 شطراً، تمهيد للقصة (الفكرة الرئيسية) 5 أشطر. مقدمة للقصة 21 شطراً. القصة (الكفرة الرئيسية) 14 شطراً. الخلاصة شطر واحد. الخاتمة 10 أشطر. هذا يعني ان الفكرة الرئيسية اختزلت في ربع القصيدة. أما المقدمة لها فاحتلت 32% منها في حين استأثر الوصف المكاني ب 20% من حجمها (عدد الأشطر). و إذا لاحظنا إن الأشطر الأولى من القصيدة كانت أطولها جميعاً فإن الكفة مترجح اكثر لصالح الوصف المكاني. فهل خدم هذا التوزيع فكرة القصيدة؟

لا أريد ان أتسرع في الإجابة. بل لن أجيب اصلاً و أكتفي بوضع علامات استفهام امام أعيُن القُراء ليجيب كل حسب فهمه و تذوقه و خبرته. و مادمت قد فتحت المزاد للاستفهام، فلأسأل:

هل كان من الضروري ان يطنب الشاعر في الوصف الجميل بجلسة السمر حتى إنه لم يترك شاردة و لا واردة إلا و ذكرها؟ أم أن الشاعر لم يشأ ان يفرط بصور شاعرية جميلة انهالت عليه بغزارة حين وجد القوافي تتراقص بين يديه كالبرحية و تتمايل امامه كالتينه حتى لتكاد تهوى إلى الاقحام غيرالضروري كما في (فراش 8) و (داش 13) التي يبدو انه صنع الشطر كله لخدمتها كما فعل مع (ضعيفه 4) و (الاجناب 40)؟ و ما الذي جعل الشاعر يقول (خامد 58) بدلاً من (نايم) مثلاً غيرالرغبة في عدم تفويت قافية؟

هذا وقد تكررت (حامد) في القصيدة خمس مرات (62.54.56.17.15.) و (گاعد) اربع مرات (66.65.64.1.) و (واحد) ثلاث مرات (63.16.3.) و هناك تكرارات أخرى ربما كان لها ما يسوغها، فما حجم الضرورة لذلك؟ و هل يبقى النسيج العام متماسكاً مع كل هذا التكرار؟

هذا جانب، و هناك سؤال آخر هو: هل هناك من يوافقني الرأي في ضحالة المعنى الصادر من (40.13.4.) أو (58.57.53.51.)؟

و أخيراً و ليس آخراً، كيف ينسجم الجو الثقافي الملتزم الذي صوره الشاعر في مطلع قصيدته عن الجماعة الملتفة حول الشعر تنتقي فيه القوي و تترك الضعيف و تستمتع بكل جمال الدنيا و عذوبتها و رقتها، مع الاعراض و اللامبالاة البشعة فيما يخص الحالة الإنسانية التي تفطر القلوب و تكسر الصخر؟

ختاماً، هذه خواطر مرت على عجل و دونتها على عجل خشية أن تفر مني ذهني المعقد إلى الصوباط الذي فرشه ورشه (حامد) و قبلا الإنصراف اود أن أتطفل و أقدم الإقتراحات التالية:

الشطر (63) يكون: ما نگدر نعاين و سفه كلنه لصوب واحد؟

الشطر (64-65) يجمعان بالشطر التالي: توه چنت يجمع لكن هسه احسن وحدى اجرى الدمع گاعد.

الشطر (66): و حزن بين ضلوعى گاعد.

المدرسة الابتدائية

علي ابوطارق - ماهشهر

عند مايتذكر الإنسان أيام طفولته و ترتسم في مخيلته الواسعة ذكريات حلوة و مره في الماضي تتأثر نفسه من الذكريات بقدر حلاوتها و مرارتها تأثيراً غير قليل، و على هذا الاساس قد تكون الذكريات هي السبب في خلق اطوار شخصية الإنسان و ماتحمل نفسه في طياتها من خير و شر من حيث يشعر او لايشعر (كما يقول علماء النفس) وها أنا عندما اتذكر ايام الطفولة والمدرسه الإبتدائيه و ذكريات حوادثها قد استرسل قليلاً و اشعر بالراحة و قد يتفجر في نفسي غضب و استياء من جهة ثانيه، ففي صباح يوم جميل ايقضتني والدتي و هي مستبشره تُردد الكلمات الجميلة والرقيقة لتشجيعي و بث الثقة في نفسي، هكذا ايقضتني والدتي من النوم في صباح ذلك اليوم الجميل، و البستني بعد ذلك الثياب المدرسيه التي كنت اعتز و افخر و ابتسم لها بين اصدقائي عند ارتدائها. ثم اعطتني محفظتي الملّونه والجميله الملسية بالكتب والدفاتر والأقلام وقالت لي مع السلامه سير بحفظ اللّه الى المدرسة يا ولدي. هكذا قالت لي والدتي و سرتُ مع اصدقائي الإطفال الى المدرسة القريبه من قريتنا. نلعب و نمرح حتى وصلنا الى ساحتها و بعد دقائق قليلة دق الجرس مُنبئاً الطلّاب بالدخول الى الصفوف. و بعد سماعنا صوت (رنين) الجرس دخلنا في الصف الذي كان مُعداً للأول والثاني الأبتدائي. نتدافع و نضحك و نلعب غيرمكترثين بالضجيج والصياح الذي سببناه في الصف، و بينما نحن على هذا دخل المعلم (المدرس) الصف فنادى سكوت. سكوت! فسكت الجميع ثم امر المعلم طلّاب الصف الأول بفتح كتبهم بقوله (بچه‌هاى كلاس اول كتاب فارسى را باز كنيد)، و جاء يتفقد الطلّاب و ما فتحوا من كتب حتى وصل بالقرب مني و اخذ ينظر لي و يتكلم باللغة الفارسيه التي لاعهدلي بها من قبل و لا افهم معانيها قسطاً! ثم اشارلي بالقيام طالباً في التحدث عن اسمي و نسبي و عن الصور المعلقة على الجدار و المعده للتعليم، كيف اتحدث و انا لااعرف التحدث بهذه اللغة ايها المعلم! هذا ماقلته في داخلي و لزمت الصمت بدلاً عن الحديث اروي له قصتي بالسكوت و لا حيلة لي غيرالسكوت! و بينما انا على هذه الحاله ضربني المعلم على رأسي قائلاً (چرا ساكتى مگر زبان ندارى) «تكلم! هل انت اخرس» قاصداً بذلك التحريض والتشجيع لي و لغيري من الطلّاب في الصف الأول و مبرهنين للطلاب على جديته و قوة ضرب يده على رأس المتهاونين والمتكاسلين عن الدروس. فانحبست انفاس الجميع اثر غصب المعلم واستيائه و قد خيّم السكوت في الصف خارج الصف بوضوح. و امّا انا فأرخيت العيون للدموع في تلك الحظة المشؤمة و السوداء.

و عند مارجعت من المدرسه الى البيت. حدثت نفسي و سئلتها. لماذا ضربني المعلم؟ لماذا لايتحدث المعلم بلغتنا؟ و كيف يمكن لطفل مثلي أن يشرح المجهول بالمجهول للسيّد المعلم؟ خنقتني العبرة و قلت لا بأس سأنجح في النهاية بهذا الصّف حتى لو دفعت عشرين بيضة دجاجه للسير المعلم مثل مافعل عبودبن اركينه عند ماكان في الصف الأول الإبتدايي في السنة الماضية.

لا بأس أن هذه ليست محنتي انا وحدي و إنما هي محنة كل اطفال القرية ريث ما يدخلون المدرسه الإبتدائية.

و بعد مرور ٣٠ سنة على ذلك العهد البائد اتساءل اليوم و اقول لماذا لايتغير هذا المنهج التعليمي الظالم الذي لايرحم الأطفال الأبرياء احباء اللّه، في دولة اللّه الاسلامية؟ ألا إنه منهج تعليمي رجعي و همجي حقاً تفوح منه رائحة العنصرية الرضاخانية النتنة.

دروس في مقدمات الشعر (الدرس الثالث)

الدكتور: عباس العباسي الطائي

ملخص الدرس الثاني: قلنا إنَّ الشعر اقدم مِن النثر و إن الوزن في الشعر ساعدَ كثيراً علىٰ حفظهِ و انتقالِه عَبر الاجيال، و على الشعراء المعاصرين و لاسيما الشباب أن يمارسوا كتابة الشعر الفصيح و أن يتعلموا علم العروض (الوزن) والقافية. كما هو واجبٌ على شعراء الشعر الشعبي. و عن علم العروض، قلنا بعد تعريفه إن واضعه هُو الخليل بن احمد الفراهيدى الازديّ المتوفى سنة ١٧٥ هـ ق. كما أشرنا إلىٰ عملية التقطيع العروضي من أجل معرفة صحيح الشعر مِن مختلّه. و إنَّ التقطيع عبارةٌ عن تقسيم البيت إلى أجزاء و هي المقاطع الصوتيّه (الهجائية) و ذلک مِن خلال كتابة ما نلفظه في البيت ثم الإشارة الىٰ كل حرفٍ متحركٍ بعلامة الحركة (/) و إلىٰ كل حرف ساكن بعلامة السكون (٥) و هكذا تصبحُ لدينا علائم ممكن جمع كلّ مجموعةٍ منها فى تفعيلةٍ لنعرف نوع التفعيلات و عددها و اسم البحر (الوزن) و قد مثلنا لذلک في اكثر من مثال ثم ذكرنا بحر الهزج و جعلناه في مقدّمة البحور لسُهولة وزنه و قلّة تفعيلاته و وحدتها أى أنه يتكوّن مِن اربع تفعيلات من نوع واحد علماً بانَّ المتعارف عليه أن يبدَأوا ببحر الطويل ثم البسيط ثم... الخ.

بحر الهزج، تفعيلاته: مَفاعيلن مَفاعيلن × مَفاعيلن مَفاعيلن

و قلنا إن آخر تفعيلة مِن الشطر الاول تسمي «العروض» و آخر تفعيلة من الشطر الثاني من البيت يسمي «الضرب» و مابقى من التفعيلات فى كل شطر يسمى «حشواً» و الشاعر إذا اتخذ ايّ تفعيلة في الضرب يكون ملزماً برعايتها الى آخر التفعيلة، و لكنه غيرملزم برعايه مايجرى من تغييرات فى الحشو اما الجوازات التي تجرى فى تفعيلة «مَفاعيلن» هي، مفاعِلن، مفاعيلُ، مفاعِي (مفاعِلْ = فَعُولُن) و مَفاعِلُ

و ذكرنا مفتاحَه تسميته ليسهل حفظه، و مفتاحُه هو «على الاهزاج تسهيل».

الدرس الثالث: كان يجدر بنا أن نقف وقفةً غيرقصيره على عمليه اكتشاف الخليل للبحور الشعريّة لكننا تحاشينا ذلک خشية الإطالة و مازلنا نعتقد ذلک لكننا نكتفِي بالقول: إنَّ الشعر أسبق مِن العروض و إن الفن سابقٌ لقواعده ـ عادة ـ و قد جاء الخليل والشعر بين يديه (فى القرن الثاني) إذاً فالمعوّل عليه هوالشعر، و ليس العكس، لكن العروضيين قد افترضوا افتراضات عجيبة لم يتعاطاها شعراء العصور التي سبقت الخليل بن احمد و منها:

١ـ إن بحرَ الهزج حسب دائرته مكوّنٌ من سِتّ تفعيلات (مسدّس):

مَفاعيلن مَفاعيلن مَفاعيلن مَفاعيلن مَفاعيلن مَفاعيلن

لكنه لا يستعمل اِلاّ مجزواً (البيت الذي حذفت من آخر كل شطرٍ منه تفعيلةٌ واحدة)

فيكون: مَفاعيلن مَفاعيلن × مَفاعيلن مَفاعيلن

٢ـ والبحر الوافر فى اصله:

مَفاعَلَتُنْ مَفاعَلَتُنْ مَفاعَلَتُنْ × مَفاعَلَتُنْ مَفاعَلَتُنْ مَفاعَلَتُنْ

لكنه لايستخدم إلاّ على الشكل التالي:

مَفاعلتن مَفاعلتن فَعولن × مَفاعَلتنْ مُفاعلتن فعولن

٣ـ و بحر السريع عند العروضيين:

مستفعلن مستفعلن مَفْعُولاتُ × مستفعلن مستفعلن مفعولاتُ

لكنّ الشاعر القديم والحديث لا يستخدمه الاّ على الشكل التالي:

مستفعلن مستفعِلُن فاعِلن × مُسْتَفْعِلُن مستفعلن فاعلن

و إنَّ بحرَ كذاكان كذا و بحرِ كذاكان كذا

فمن الذي (كذ كذَ) كذا و لماذا هذه الكذكذة؟!

فتعالوا نبسِّط العروض قدر المستطاع دون أن نخرج على قواعدِه لِيُقبلَ عليه مَن أراد قول الشعر أو معرفته.

امّا البحر الذي نتدارسُه اليوم هو بحر «الوافِر» الذي ذكرنا وزنه في العدد الحادي عشر لكننا قبل أن نبدأ بالبحر نذكر بعضَ الملاحظات الهامّة حَوْل البيت و أشكالِه.

ملاحظات هامّة: الف، اقسام البيت:

١ـ البيت التّام: هوالبيت الذي يستوفي جميع تفعيلاته و لايحذف منها شيئ:

الصِّبا لَـهْوُ و حبٌّ و اخـتيال　　و جنونُ فى تسابيح الجمال

الشطر الثانى			لُنْ	يا	تِ	وَخْ	بُنْ	حُبْ	وَ	وَنْ	لَهْ	بَأ	صِ	أَض	تقطيعه:
			/٥	/٥	/	/٥	/٥	/٥	/	/٥	/٥	/٥	/	/٥	الرّمز ←
فعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	تن	لا	ع	فا	تن	لا	ع	فا	تن	لا	ع	فا	
			فاعلاتن				فاعلاتن				فاعلاتن				
الضرب	الحشو		العروض				الحشو								

٢ـ البيت المجزوء: ماحذف جزءٌ (تفعيلة واحدة) مِن آخر كل شطر:

الصِّبا لَهْوُ و حبٌّ　×　و اختيالُ و جنونُ

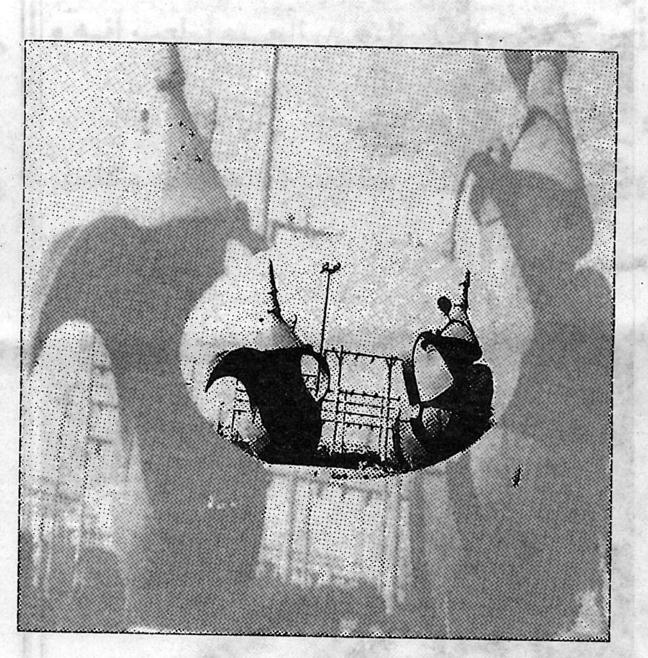
التقطيع ← العروضى	الصِّبالَهْ	وُنْ و حُبْبُنْ	×	و ختيالْ	و جنونُو
	/٥/٥//٥	/٥/٥//٥	×	/٥/٥//٥	/٥/٥///
	فاعلاتن	فاعلاتن		فاعلاتن	فَعلاتن
		العروض			الضرب

٣ـ البيت المشطور: البيت الذي حذف شطرٌ كاملٌ مِنه و مايبقى مِنه لايعتبرُ بيتاً بل شطراً و آخر تفعيلةٍ مِنه ضربٌ لاعروض:

«الصِّبا لهوٌ و حبٌّ و اختيالُ»
(اختيالُ = الضرب)

٤ـ البيت المنهوک ماحُذف منه ثلثاه وَ لا يجري إلاّ في البيت المسدّس:

«الصَّبا لهوٌ و حبٌّ»



٥ـ البيت المقفّى: ما اتفقت تفعيلتا عروضه و ضربه وزناً و قافيةً إذاكان حرف الروي فيهما واحداً:

علىٰ قدرِ أهل العزم تاتى الغرائـمُ
و تاتي عَلىٰ قدر الكرام المكارم

التقطيع ←	على قدْ	رِ اهللعزْ	مَ تأْتل	عزائمو	×	و تاتي	عَلى قدرال	كرامل	مكارمو
العروضى	فعولن	مفاعيلن	فعولن	مفاعلن		فعولن	مفاعيلن	فعولن	مفاعلن
				العروض					الضرب

٦ـ البيت المصمت: ما اختلفت فيه العروض والضرب في الوزن والقافية:

٧ـ البيت المدور: ما اشترک آخر شطره الاول و اول شطره الثاني بكلمة، مثال، قول ابن المعتز العباسي في مدح الامام علىبن ابىطالب:

مُـجلِّي الكـروبِ و ليثُ الحـرو
بِ في الرّهجِ السّاطع الاصْهَبِ

بحر الوافر:

مِفتاحُه: بحور الشِعر وافِرها جميلُ = مَفاعَلَتُنْ مَفاعَلَتُنْ فَعُولُنْ

١ـ الصورة الاولىٰ: البيت التام (السداسي)

مُفَاعَلَتُنْ مُفاعَلتُنْ فَعولُنْ × مُفاعَلَتُنْ مُفاعلتن فَعُولُن

مثال: قوى امرىءِ القيس:

لَنا غُـنَمٌ نَسَـوِّقها غِـزازٌ　　كأنَّ قرونَ جِلَّتِها العِصيُّ

التقطيع العروضي:

لَنَا غَنَمْ	نسَوِّقُها	غِزازُنْ	×	كأنْن قرو	نَ جِلْ لَتِهِلْ	عِصيْ لُو
مُفَاعَلَتُنْ	مُفاعَلَتُن	فَعُولُنْ	×	مَفاعَلَتُنْ	مُفاعَلتُن	فَعُولن
الحشو		العروض		الحشو		الضرب

و قد تاتي تفعيلةُ «مُفَاعَلَتُن» ساكنة الحرف الخامِس (معصوبة) على شكل «مُفاعَلْتُن» و تعادل «مَفاعيلُنْ»

مثال، قول عمر وبن كلثوم:

أَلاَ هُبّي بصحنک فاصبحينا　×　و لا تُبقي خُمورَ الانـدرينا

ألا هببي	بصحنِک فص	بِحينا	×	و لا تُبقي	خمورالانْ	دَرينا
مُفاعَلْتن	مَفاعَلَتُنْ	فَعولن	×	مُفاعَلْتُنْ	مُفاعَلْتُنْ	فعولن
مَفاعيلُنْ		العروض		مَفاعيلن	مَفاعيلن	الضرب
زحاف				زحاف	زحاف	

٢ـ الصورة الثانية: البيت مجزوء (محذوف العروض والضرب):

مُفاعَلَتُنْ مُفاعَلَتُنْ × مُفاعَلْتُنْ مُفاعَلَتُنْ

مثال:

غَداً يَتَجدَّدُ الألَـمُ　　إذا رَحَلواكما زعموا

عَدَن يتَجَدْ	دَدُل الالمو	×	إذا رَحَلوا	كما زَعَمُو
مُفاعَلَتُن	مُفاعَلَتُن		مُفاعَلَتُنْ	مُفاعَلَتُنْ

جوازات تفعيلة «مُفاعَلَتُنْ»: مَفاعَلْتُنْ، مَفاعِلن، مَفاعيلُ و فـاعلَتُنْ (قليلة الاستعمال)

ملاحظة: كثيراً ما يدخل العصب (استعمال مُفَاعَلْتُنْ) التي تعادل «مَفاعِيلُن» في البيت الوافر المجزوء فيكونَ هزجاً و للتمييزيين الهزج و مجزوء الوافر عندالتقطيع نراعى مايلى:

١ـ إذا طهرت «مُفاعَلَتُنْ» واحدة او اكثر في البيت فهو وافر

٢ـ إذا طهرت «مَفاعيلُ» في البيت، فاغلب الظنّ أن البحر هوالهزجُ

٣ـ الهزج مبني على ثبات عدد الحركات (المقاطع الصوتية) و هي ثمانية في كل شطر (٨ + ٨).

التمارين:

اولاً: قطع الابيات التالية و استخرج تفعيلاتها و ماجرى عليها من تغيير و اذكر البحر.

المتبني:

١ـ نُـعِدُّ المشـرفيّة والعـوالي
و تـقتلنُا المـمنونُ بـلاقتال

٢ـ و مَن لَمْ يعشق الدّنيا قديماً
و لكـنْ لاسـبيلُ إلىٰ الوصـال

٣ـ رماني الدهرُ بـالارزاء حـتىٰ
فـؤادى فـي غشـاءٍ مِـن نـبال

٤ـ فصرتُ إذا أصـابتني سـهامٌ
تكسّرتِ النِّصالُ عـلى النّـصالِ

٥ـ وهـانَ فَـما أُبـالي بـالرّزايـا
لِأَنـي مـا انـتفعْتُ بأنْ أُبـالي

٦ـ دَعِ الرَّسم الذي دثـرا　　يُـقاسي الريـح والمـطرا

٧ـ يظنّ الناس بـالملكيْـ..　　نِ أنّـهما قـد ألتأمـاً

و قال الجواهرى:

٨ـ لَقد أسرى بي الاجَلُ　　و طـول مسـيرةٍ مَـلَلُ

و قال ابن زيدون:

٩ـ أَصِخْ لمقالَتي و آسمعْ　　وَخُـذْ فـيما تـرىٰ أَوْ دَعْ

١٠ـ و قال سليمان العيسى:

أَتطرق حسبک الآنا　　أرذتَ الصبحَ عُرياناً

ثانياً: إبحث فى دواوين الشعراء و جِذ عشرة ابياتٍ مِن انواع الوافر و قطّعها.

ثالثاً: قُلْ أَبياتاً فى بحر الوافِر فـي المـوضوعات التـالية و أرسلها إلىٰ الفّن والادب: كارون ـ خطر الادمان ـ النخلة ـ حقوق المرأة الاهوازيّه ـ معركة الجهاد (المنجور) فى الاهواز ضَدالانجليز.

رابعاً: قل بَعض الابيات الشعبية في هذا الوزن أوْ وزن الهزج و قطعها و شكراً.

موّال

غلامرضا رزاق عساكره ـ شادگان

يا صاح عمري گصه ونّه اعله ونّه و لم
ازرع ابايدي الصبر و أحصد ابأيدي ولم
وَن، نوح، هَم و ألم و علروح اعتب ولم
يا روح نوحي بعد للراح ما حِب ورد
اراح بي ماشفت راح او عذوبة ورد
ابأيام عزالعمر كل مازرعت الورد
دهري رماني او جِمَع كل الزرعته و لم

موّال (٢)

لصواب گلبي يبت كلّ الدوه او ماصحه
ينكبني دوم الدّهر و يّاي ابد ماصحه
مبغض عليّه السمه امغيّم ابد ماصحه
انوّب فوگ الدهر لوم الخلگ هَمعلى
خلّ الگلت عون الي هوّه الكثر همعلى
من أخوتي ماشفت يوم الكثر همعلى
لتالي اظل منكّب ابدا بعد ماصحه

مَن انت؟!

فخرية حمودي

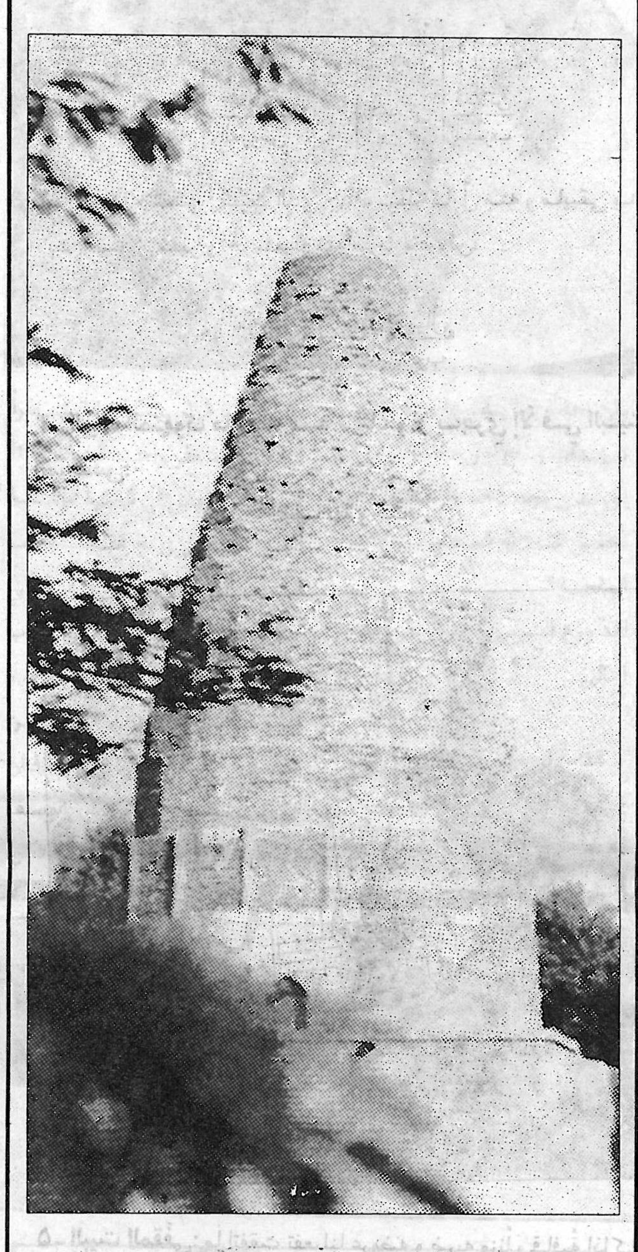
فخرية حمودي

انتَ مَن انت لكي تسخَر من حبّي اليک
كلُّ احساسي و قلبي كان ملكاً في يديک
انت جانٍ ايّ جانٍ تذبحُ الحبّ
و تهدي شفتيک
قدحاً من دمِ حبي
كنت اهديه اليک
إسعَ في قتلي لاني مذنبٌ في ناظريک
عندما تمشي عيوني في حنايا حاجبيک
تارةً ابعدُ منک
ثم أنجرُّ اليک
مرّةً اهربُ منک
بعدُها اصبو اليک
انتَ في قلبي اغان عاريات من اناشيد الهوي
لكنني أهفو اليک

مشبوحه عيني

على الطرفي ـ الاهواز

مشبوحه عيني اعلىٰ الدرب... تنظر الهاذِ اوذاک
نوبه تصد للگرب.. نوبه تصد لهناک
اتريد تسمع خبر من اليجي من احذاک
حسبالهه اللي يمر ايسولف ابطرواک
صدگني يوم الرحت راح الفرح و ياک
او خاويت بس الحزن والضيم يوم اجفاک



اسنين عنّي ابعدت والعين تترياک
ترجعلي ابياوكت و اتعود من فرگاک
طولت هجرک علَي بس لاتظن انساک
مامِل محبتک ابد للموت اظل اهواک
يكفيني منک هجر إرجعلي اترجاک
ماريد عمري البگه لو يخلص ابلياک
آنه الچنت لک وطن و آنه الچنت ملفاک
تنساني ابياسبب يا ولفي و شلهّاک
يا ريت هسه تجي و اتبين امن اهناک
چاگلبي گبل الجسد راح او مشه الملگاک
او صاح لک يالمحب ميت هله وحيّاک
«ميت هله وحيّاک»

كن شراعي

فخرية حمودى

كن شراعي في سواقي الدهر
كي نبحر في الهَّم سوّيا
و نغنّي كطيور لحن حب سرمديّا
نعتلي الربوة كاللحن بهيّاً
شَبِمَ القلبِ، غضيض الطرف
ارحم مهجة انتْ و غنّت
لحن هم ابديّا

النضال فخرٌ و شرف

ابوفيصل غازي المنصورى: (بچاري)

عفيه يا شعب الحجاره السجّل التاريخ فخرک
كافحت لجل الكرامه و عرضّت للموت عمرک
ناضلت للشرف وحدک و قهرت بالعزم دهرک
عنزّيت القدس بسمک و فتحت للماو صدرک
جاهدت للوطن وحدک لانصير الوگف كترک
و كسبت عز و معالي و ماخضع للذلّه فكرک
و للقدس صفّيت معبر جسر للثّوار ظهرک
ندعى ابجاه ابواليمه المثلت ثورته ابنحرک
يدحر اعداک و يعلّي اعله القدس رايات نصرک

زهرة الربيع

محمدجواد مُدحجي ـ الأهواز

بَگيت اطحن الم والهم
واسلّي الروح بودادک
سَهرت او ى لنجوم اعليک
وى كلمن يحب طرواک
وي كل واحد الرّادک
دليلي امن الزعز ولعان
بيک او ما خلف وعده
تلج بسمک يغالي الروح
تحمد دوم بمجادک
شوصفک يا ضوه البلعين
يا زهرة ربيع الكون
يللّي حَبّتک من كل
گلب والسان حسّادک

ليلة قدري - شعر ملمّع

آبادان - محمد صالح الموسوي

عاقل ار صاحب عقلى سخنم شنو تو قدرى
انت هل تفقه قولى، لابحالى لست تدرى
نرود زيادم آنشب چه شبى خوش و گرامى
قسماً بالله حقاً أنها ليلةُ قدرى
جرعهاي زان مىناب معرفت به من خوراندند
فتجلى داخل الكاسِ لى صورةُ بدرى
زدل پُر از غم من هرچه غم بود زدودند
فبها ارتفاعُ ذكرى و بها انشراح صدرى
به دم سحر به روح قدّوسى شدم مؤيد
وضعوا عنّى وِزرى الذى انقض ظهرى
ترکِ هر زاهد و صوفى رياكار بكردم
صدِّقونى، كُلّما عاشرتُهم يزداد كفرى
دل ز اغيار بريدم ره عزلت بگزيدم
صرتُ أهوى اللّه ربى من له حشرى و نشرى

جاءتِ الذكرىٰ

الشاعر السيّد صاحب الموسوي الخميسي - قصبة النصّار

جاءتِ الذِكرىٰ
مُثقَلَةً بأحداثِ السنين.
جاءَتْ بعدَ أنْ حسبتُ أنّها قدِ انتهَتْ
وَ لم يبقَ مِنها الاّ الأنينِ
جاءَت مثقلةً بجراح
بائسَةً مكسورة الجَناح
يَشفِقُ عليها الناس
جاءت في زحامِ الحياة
تلتمِسُ الوصلَ
تحاولُ أن تجمَعَ الشتاة
جاءتْ تذكرني بأيامي و ساعات لقائي كل مساء
و بأحلامٍ رسمناها لكي تنسىٰ بها أيامَ الشقاء
تذكرني بعهودٍ مُشرقات
كتبناها سويّاً بالوفاء

«بيتنا»

قاسم الرشيدي - خرمشهر

بيتنا حذال المحطة و بين ساعة و ساعة يتعدّه القطار
چان أبوى ايضوج منه، و لون يتعده القطار يصيح: بيت اهلک عمار
و چانت أمىّ اتگول: ما فرزن صيلاتى، و يه الصلا يمرگ معربد، لايمن شبيت نار
و انه وي دگة الهورن اركض الچفة التنور و أصعد بلچى ألحگ، بلچى آشوفه شلون فات
اصعد عله الحايط. من انزل اديّه امزلغات
و چانت أمى تصيح: انزل، هاک اِخذ خبزات خالک لا يظلّ بلا عشا خالک يبات
و چنى ما اسمعها تحچى: الليله أبوک ايبى و اگلله عليک
وارد اگله ينشدک اقويسم: عليمن ليش و شزلغ لديک
اللّه يذكر ذيچ الأيام الزهيه، الچنه نلعب آنه و أولاد المحلّة
ملتهين وكلنه حفّاي انتراكض، و أبد ما چنه اللعب لحظه نمله
آنه و حسين و علي و يحيي العمة و راضيى بن دلّة تالى حطوا ساده بهذيچ المحله
و صاحبت سيد عزيز وليد ذاک السيد الشايب مليح
چان يگعد بره بالعتبه و يسبّح
كل وكت بهداى يحچى و ابد ما شفته يصيح
يخاطب الجيران: بويه، و ممتلک خلق الصحيح
واللّه چنه جدير و مغطه عله گدنه، معيش ابونه نعيش بيه عيشة دلال
لا خباطة ماى چانت، چان ماى العمر متجاري و زلال
و هسه صرنه تگول سعفة اتزانگ رياح الشمال
بس اگلكم يا جماعة، و لو تسمحوليى سؤال:
هم ترد ذيچ المحله، هم ترد ذيچ المحطة.
چان لملمنه الخواطر، چان جددنه و بنينه الذكريات
أبيتنا نسويه مزار
أبيتنا حذال المحطه، و بين ساعه و ساعة يتعدى القطار.

لاتجرح دليلي

السيد أياد علوان الخميسي

لاتجرح دليلي ارجوک خلني
انوح اعليک واصفج راحِ ابراح
ولک يالماسمعت اعليک ونّي
و لاگلبک كسرته ابمدمعي الساح
اَون والمادره حسباله اغنّي
لأنّ صارت الناس اتدوّر ارباح
يدنيه الخاينه اشتردين منّي
فزعتي اويه الدهر بسيوف و ارماح
مومن عادتي اخضع و اثنّي
ولابينه الخضع بالموزمه اوطاح
ليالي الهجر كل شي علّمنّي
او گالن لاتگص بالزّور سبّاح
يطيور السعد گربي او تدنّي
لأن عبق المحبّه امن الغصن فاح
هذنّي اجروح دلاّلي هذنّي
اذا تنغز ابگلبي اتفكّر ارتاح
هويت امصايب الدنيه او هونّي
او دموع العين اليى يا صاحبي اسلاح
رحت و اعليک ضل صايحي امجنّي
ونيني اعليک مثل الراعبى الناح

سجين الحكاية

صالح بوعدار

قالوا لي
انک سجين الحكاية
و ليس لک نهاية و لا بداية
فترقرق الدمعُ
في احداقي
و صاحَ الصمت
لا، لا
ان الحكاية
سجينتي
و عند ما
ينكسر صمتى
ستكون الحكاية: امرأة

صـرخـة الطـفل

كفاح اسماعيل مزرعة ـ الخفاجيّه

جاني امحّمد يركض، يصرخ جايبلي اتراب آبترعيب
والثانى يسبگ بمحمد لن غريب و جاى امعنفش مثل الذيب
شنهو العلّة اشمالك تركض. صرخاتك تجرح و تصيب
ماتدرى اشصاير يا بابا جايبني ايلز بيّه الذيب
شگاعد تحچي امحّمد افطَن چلماتک هل بيهن عيب
يا ذيب اليتحدة الگاع البيهه اسباع و عيب ايهيب
غريب الطب ابهاي الساحة مايطلع إلّه بتصويب
يطلع يتلحّس بدمومه و اجروحة امچيدة و متطيب
و هلذيب اليسبگ بذيالک ماتدري شنهوالتطليب
جاو بنى امحّمد فحطان و مايقبل چلمت ترحيب
ايريد ايبوگ الحصة العدّى و يهمشهه ابوكت التلعيب
ما ادري ابهلاعب عاذل. غافل منه ابلا تحسيب
شفته او فزّيت ابكل سرعة و ضميت الحصه ابهل جيب
جيت امطّب شارد واركض للناس المليانه ابطيب
نومة و ماندري ابهالدنيه ماخذها الذل والتضريب
و لا ما شارد من ثقباته و من غضب الزايد بلذيب
كضيت الحصة آبايديّه و جاوبته خايب يغريب
حسبا لک تخدع هل وادم بعمالک و بكل تأديب
ماتگدر تاخذ هل حصة بالحاضر و بوكت الغيب
هل حصة البيدية اترابى و ماطيه ابكل تعذيب
ماطيّه و ماطيه و ماطيه الحدّ الشيب

الىٰ صوت الشعب

ابوعدنان الحاتمي الطرفي ـ سوسنگرد

صوت الشعب يا ثوب ويگش للچب
صوت الشعب مصيوغه من فضه اوذهب
صوت الشعب يا عيطه يا سمحه الكرب
صوت الشعب برحيّه و محمله رطب
صوت الشعب يا كحيله يا جيده النسب
صوت الشعب ياگهوه يمودره التعب
صوت الشعب حُبچ على گلبي انكتب
عاشگ او ماخذني الطرب
و نوب فرگاها شهر و تنظر آنه اعله اذّرب
هلبت تجيني من وكت محبوبتي صوت الشعب
خايف عليها امن الحسد تبت يدا ابي لهب
هاى الاحبها من هلى تفرق بناس امن العرب

وحگ ديرة هلي

جمال عساكرة الأهوازي

وحگ ديرة هلي ونسمات إلبسيتين، إلتمِر ابشواطيّه
وحگ الكرخه الحبيبه إلتمرّ و تحضن الصوبين يوميّه
وحگ مشحوفنه و عود إليطِر الدِهله كِل مصباح مَرديّه
وحگ هيالة البيهه الترافج سمچة الگطّان بنيّه
وحگ هورالتدور الزلم بكتارة و يضم الزلم برديّه
وحگ إشراعنه المهيوب ذاك الأبد ماطاح الأعاديّه
وحگ اتراب الحويزه التربّت بيه أفاعيّه
وحگ احويزه إلطيبه التعانگهه الفجر نسمات عذبيّه
وحگ اللّعبو اعله اسيوف چفّ الموت چوبيّه
وحگ ديرة هلي الطّيبين دير تنه الخفاجيّه
وحگ ارجالنه العدهم شهامه و زلم نشميّه
وحگ حَيّ الجهاد و ذيچ الحبيبه الحميديّه
وحگ أهوازنه المحبوب و هَلَه ولَفّت ادروبه و صوانيّه
وحگ ديرتنه المحمرة و عطرهه و شوگهه و حبهه انطبع بيّه
وحگ إرجالنه الطيبين أهل غيره و شهامه أهل الفلاحيّه
وحگ دسبول و اهل الشوش كارون العذب ميّه
وحگ معشور و اكتاره و وحگ أرض العميديّه
وحگ اتراب عبّادان و عروگ النخل ذيچ الّي حدر الگاع ملويّه
وحگّ الگصبه الحبيبه وحگّ انهارها وميها او جواريه
وحگ احيودها العلگو ضلام اللّيل گمريّه
وحگ اديارنه الحلوة نصيح ابصوت جمعيّه
وندگ ارچابنه و يه الموت والرّشاش مايتعطّل اشويّه
و انسوى الفشگ گباره علىٰ اسرائيل لمّن ترجع
احگوگ المشت للغير غصبيّة
القدس ترجع الحضن امّها وكل حگّ الإهاليّة

حياة الشاعر جليل العموري ـ العميدية

ولد في سنة ١٣٥٥ ش في مدينة المحمره و قدتعلم القرآن الكريم على يد الخطيب ملاّعبدالحسين المحمدي و بدأ يتكلم و يترنم الابيات الشُعرية في السادسه عشر من العمر و كان يُشارك و يُساهم في الاحتفالات والمناسبات و المهرجانات الشُعرية المختلفة و كان من الشُعراء المتميزين في الشعر الشعبي في مدينة (العميدية) و له دورٌ خاصٌ في الشعر الشعبي و لَه أشعار انشدها في حق العرب في خوزستان والثورة الاسلامية المجيدة و باسم القائد المرحوم المغفور الامام الخُميني (ره) و هذه نماذج من شعره.

و ريد اذكر زمان الفات

اسهرت ليلي أعدّ انجوم	ا فكّـر بالزمان الفات
هـم تـرجـع ليـالينه	المابيها بچه او آهات
هـم تـرجـع ليـالينه	او آنـه ابأوّل العشرين
او تـرديـامنه الفـاتت	و شوف الاهل مجتمعين
او ذيچ ادلالنـه السـمره	ابشـوفتها تگر العين
و الـدلّه تـفوح اعـطور	او يمها امسطّره افناجين
و الهـاون اله رنّـات	ابصوته ايوگف المـاشين
ابدگاته نـغم و افـراح	هـلهولة فـرح يـا زيـن
مـثل هـلهولة السـمره	او تحشم وين يا طيبين
تحشّم تنخه كل مسلم	اهل المجد و اهل الدّين
موها ذى القدس يسلام	بيد ايهود صار اسنين
اوّل قـبلة الاسـلام	دگلى اسلامها چاوين
كـلها اتـصافح امريكا	او ظلت تخدم اشياطين
فلسطين و قـدسهه راح	اليمته بـيدها الطـاغين
يا هو الاسس اسـرائيل	غير اميريكا المـلاعين
او فلسطين ابظلم ظلّت	و لـنـه بس تـدير العـين
تـدير العـين و تـحشم	وينه اليـحضر الشّـدات
تثور اتحارب إسـرائيل	او منها تسحگ الهامات

حمامة الاسلام

إيمان حسوني‌زاده ـ شادگان

أُقتلوني إنّ في الموتِ حياتي
لا أهابُ الموتَ إن كان نجاتي
لا أخافُ القبرَ إن كان خلاصي
فَلِمَ الخوفُ إن كنتُ شهيدة
و لِمَ الخوفُ من السوطِ...
إن كنتُ بلا ذنبٍ أسيرة
لا أخافُ اللومَ مادمتُ بريئة
لا أهابُ السيفَ إن كان خلاصي...
من أيادٍ بلا جرمٍ عذّبتني
من أناسٍ قتلتني
دون أن تصغي لصوتي...

ذبحتني...
دون أن اعرفَ ذنبي
يا قُضاةَ الحقِ قولوا و انصفوا
هو ذنبٌ أن أريد العيش حُرة؟!
هُوَ ذنبٌ أنا إن قلت لهم: أين حقوقي هو عدلٌ
هو عدلٌ يذبحوني دونَ قبلة؟!
يدفنوني دونَ أكفانٍ؟!...
هل يظنون بأن القتلَ قد أنهىٰ حياتي؟!
أبداً، كلا...
دفنوني...
و نَمَتْ أشجار حُزني فوق قبري
و سقاها سيل دمعي

بريد الفن والأدب

١ـ إلىٰ شعراء الشعرالشعبي الاعزاء نرفع أحرّ التحيات، و نهنئهُم و جميع الشعراء و كافة الامّة الاسلاميّة **بعيد مبعث رسول الرحمة محمّد (ص).** إنْ زاوية الفن والأدب تفْخَرُ بالشعر الشعبي و تعتبره ركناً ركيناً مِن اركان الأدب في هذه المنطقة فهو المعبر عن افراحها و اتراحها و لسانُ حالِ أبنائها و إنّ اهتمامنا بالشعر الفصيح ما هو إلاّ لِما في هذا الشِّعر مِن قيودٍ و قواعد تتطلّب الإيضاح والمدارسة والمداقّة و انَّ ساحة الشعر العربي في هذه المنطقة تبْدو بجاحة ماسّةٍ الى الشعر الفصيح. امّا الشعر الشعبىَ فقد قطع مشواراً طويلاً بلغ فيه كثيراً مِن المآرب التي ينبغي أن يصل اليها.

٢ـ ملاحظه هامّة جدّاً لشعراءِ الشعر الفصيح الاعزاء: إن القافية لاتدخل على الشِّعر المنثور و انَّ القسم الاكثر مِن القصائد التي تأتينا لاوزن فيها (بعض سطورها موزونٌ و بعضها غيرموزون) لكن في نهاية كل سطور القصيدة تأتى قافيةٌ واحدةٌ ـ دون رعاية الاعراب ـ مجرورة بالكسره حتى إذا كانت فاعلاً (مثلاً) و هذا لايجوز في الشعرا الفصيح. إذاً يرجى من هٰولاء الإخوان الذين لديهم فريحة شعريّة أن يراعوا النقاط الهامّة التّالية و أن يُجروا التعديلات اللازمة على قصائدهم التي لديْهم الآن و التي قد ارسلوها من قبل ليتسنّى لنا نشرها و نحن حريصون كل الحرص علىٰ أن تظهر قصائدهم سليمةً عاريةً مِن كل شائبة. فيا اصدقائِي إن أشكال الشعرِ المتعارف عليها لاتخرجُ من الانواع التالية:

١ـ الشكل العمودي (الكلاسيكي) الموزون المقفّى على الشكل التالى و يُسمّي، «شعر البيت»

— — —   — — —
— — —   — — —
— — —   — — —
— — —   — — —

٢ـ الشعر الحّر و هو نوعان:

أ: الحرّ الموزون على أحد الاوزان الثمانيه (الكامل والهزج و الرمل و الرجز والمتدارک و المتقارب و الوافر و السريع) و يسمى «شعر التفعيلة».

والقافية فيه غير ضروريّة و هذا يتبع ذوق الشاعر لكنه لايستخدم القافية في نهاية كل سطر و انّما تتردد القوافي المختلفه أحياناً و تكونُ سطوره (الاشطر) غيرمتساويه لكن وزنها واحد و قد ياتى سطرٌ يتكون مِن تفعيلة واحده و آخر مِن ست تفعيلات و... هكذا:

——
——————
———
—
————
———
—————

١ : الشعر المنثور: لاوزن فيه ولاقافية، لكنَّ ظاهرَه يُشبه شكل الحرّ الموزون و من القصائد التي وصلتنا و فيهاكثيرٌ مِن المعانى الجميله والرائعه و فيها الفكرة الرّاقية نذكر بعضها ليُجري عليها اصحابها الاعزاء التعديلات كي يُصّنفوها في أحد ألاشكال الثلاثة التي ذكرناها و من هذهِ القصائد مع الاعتذار من اصحابها و إن لم نذكرّ اسمائهم. **بسمة الاعياد ـ دهاليز الموت ـ يا وطني ـ ملحمة الكاتبين ـ هويتى ـ قبلة الحبّ ـ**

ثانياً: أخي الشاعر قصيدتکَ «جذورالعداوة» مطلعها سليمٌ تقريباً

لا تــــزرعوا جـــذرَ العـــداوة أنَّــها
ترث النّفاق و تاتي بلنكبات [بالنكبات]

وزنها، بحر الكامل:

لاتزعوا/ جذرالعدا/ وَة أنّها + تَرثُ النّفا/ قِ وَتَابن/ نكباتى
متفاعِلن/ متفاعِلن/ متفاعلن متفاعلن/ متفاعلن/ فعلاتن

لكن بقية أبياتها مختلّةٌ: فمثلا: البيت الاخير فاقد الوزن نهائيّاً:

أَودعتُ و ادي القداسة سرها   و حكت باروع التعبير آيـاتِ

و من قال الاوّل لاينبغى له أن يقول الاخير.

و على أية حالٍ نشكرک على رسالتک و نرجولکَ التوفيق و نحن لانستغنى عن اصدقاء مثلک و ستبقىٰ صديق الصحيفة انشاءا...

٢ـ الاخ الاديب الشاعر سيدمحمد آل سيدفاخر قصيدتک «صورة من سريالية الزّمَن» جيّده و هى منْ الشعر الحر المنثور، لكنها طويله جدّاً و الزّواية لاتستوعبها، ننشر منها الصورة الاولىٰ و شكراً:

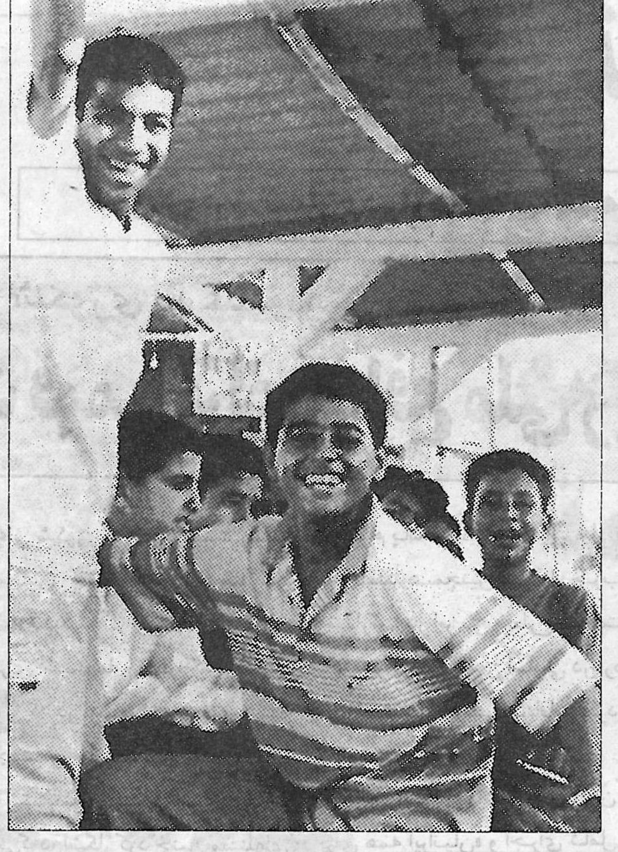
٣ـ نرجو مِن الاعزاء الذين لديهم آثارٌ شعريّة مِن شعراءنا المعاصرين **الرّاحلين** اَوْ ماسبقهم أن يرسلوها للصحيفة مشكورين.

٤ـ الاخ عبدالرازق منصوري مِن مدينة الاهواز، الصحيفة تعتز بصداقتک و هذا مقطع مِن شعرک ننشرهُ في «مع الناس».

٥ـ الاخ الشاعر لطيف على عموري من مدينة آبادان، قصيدتک «سامحيني» جميله لكنها تحتاج إلىٰ بعض التعديلات كى تنشَر فإلىٰ بريد الفن في هذا العدد نلفت نظرک نرجو أن تصلحها و شكراً.

٦ـ الاخت الشاعره سهيلا شاهين النواصرى، لقد حصل سهوٌ في السطر و سقطت بعض الكلمات و لستِ أنتِ المخاطبة و انما سقط اسم صبيّة في السابقّة مِن عمرها اسمها دموع خالد و قد ارسلت لنا قصيده في مدح مريم الحيدري نعتذر عن هذا السّهو المطبعي و شكراً.

عباس العباسي الطائي



هذّبوها...

نادیا بویرده ـ آبادان

في رحاب **قصيدةٍ للسيد على العدناني في مدح السيدة فاطمة الزهراء (س)** و قد تطرّق فيها إلىٰ مدح الصديقةُ الطاهرة و إلى ضرورة تربية البنات و حقوق المرأة:

و فجأة لمست يداي، أناملَ رقيقة أودعت فيها، البراءة. تتراقص أمامها أشعم لشمس مع أمواج البحر، الهادئة. أجدها أمامي بجنينها أشعرتنى بخيال الطفوله، فأحسست بيدٍ تمسح دمعي و تقول لي إبنتي... حبيبتي تقترب منيى بخطاً ثابتةٍ تتّسع إبتسامتها و تمنحني الثقة و تذكرني بأيام طفولتي.

حاولت أن أسرق من الذكرى الدفينة التي أرادت لها الخمولَ تحت ظل (القطرسة) المفروضة عليها ستكونينَ معي الى آخر الزمان ـ حبّاً و شمساً و دفئاً لا ينضب و صدقاً لم يعرف الصَدَأ. فلک الحبّ أيّتها المرأة الحنون.

و أخيراً لمست هذا من خلال قصيدة جاءت في صحيفة صوت الشعب في العدد الحادي عشر **للسيد علي العدناني** تحت عنوان «الزهراء (س) سيدة النساء» و قد لفت الانظار نحو هذا الوجود العزير الا و هى المرأة: و سنعيش في رحابها خلال هذه السطور. لقد كرّم ديننا الحنيف المرأة على عكس الأديان الأخرى و حمّلها مسؤوليةً جسيمةً تؤديها في الحياة كالرجل تماماً. خلقا... سبحانه و تعالى، الرجل والمرأة من جنسٍ واحد و من مادةٍ واحدةٍ. «و جعل منهما زوجين». ثمّ قال الاسلام بعد ذلک إنهما واحدٌ في المسئولية فالمرأة مسؤولة عن عملها والرجل مسؤولٌ عن عمله. و على المرأة أن تتعلّم، التعليم الذي يناسب مهمتها التى ستؤهل لها. امّا المرأة التي لا تريد الإقتناع بهذه المهمة تكون امرأةٌ فاشلة. المرأة هى القلب النابض الذي يمد الاسرة بالحياة و النشاط و الطمأنينة. في حين يمثلُ الرجل دور العقل المدبر فى قيادة الاسرة و لهذا فإن الدورين يكمل احدهما الآخر في تفاهمٍ و إنسجام.

المرأةُ هيَ العنصر الهام و الحيوي و ليس من الحكمة حرمان المجتمع من طاقاتها و ابداعاتها الخلاقة. و من الضروري إشراف العنصر النسائي في عملية البناء و التطور و صولاً الى، مجتمعٍ راقٍ سليمٍ من الشوائب. و علهيا أن تلعب دوراً في ارشاد المجتمع و تطهيره من عوامل التخلف و الإنحطاط. و من الواجب أن تُساندَ المرأة حتى، تحصلُ على المركز المرموق لها. و أن تُوفر لها الامكانيات فى شتى، المجالات المناسبة لتَنتج و تعطي للمجتمع أنضج الثمار.

و من دواعى السرور أننى وجدتُ قصيدة السيد على العدناني و قد حمل لنا في ابياتها تطرتهُ الإيجابية حول المرأة و مساندته لها في حقوقها المشروعة. واصفاً بها مقام سيدة نساءالعالمين و قد تطرق الى مواضيع تربويةٍ و اجتماعيةٍ تخصُّ المرأة المسلمة في مجتمعنا العربي الاسلامي.

فالشاعر في مطلع القصيدة أشار الى نقطةٍ حساسةٍ إفتقدناها في الوقت الحاضر و هِىَ تهذيب البنات والعناية بهنّ لكى يُصبحن نساءاً صاحبات فكرٍ و ثقافةٍ و كمال. **و ركز على عدم إذلال و احتقار النساء لأنهنّ سيصبحن أمهات الغد و من احضان الذُّل يُوكدُ الذليل والحقير. و احترام المرأة من قِبَل الرجل هو اكبر دافعٍ لوصولها إلى مدارج العلم و الثقافة.**

قلولاها لما تسلسلت الاجيال واستمرت ذرية الإنسان جيلاً بعد جيل. لأنّ الله أودع فيها القدرة والعاطفة والجمال. هذا النبع الصافي الذي عذب ماء الحياة به و إحلولا. هذه الروح الشفافة الحنون التي نفثت من روحها الى الجماد فليّنته و لطّفته و اعطته معناً في الحياة. نفحات النسيم عيّت عن الهبوب اجلالاً و كبرياءاً لها. هى الأُم و الزوجة والأخت والبنت. هىَ من اعطت بلا ثمنٍ و قلدتهم الإباء والجلال والشموخ. خلقها من طينٍ مجلّتْ صنعتُه.

فتعالت نجمةً في سماء المجد والخلود فأسدلت نورها على السهول والجبال. و إختتم شاعرنا القصيدة بمديح لفاطمة الزهرا سيدة نساء العالمين و ماهزج الشعراء بمدحها و مهما قالوا في حقها فستظل البشرية عاجزةً عن ذكر القليل من خصالها، و سيظل الجبين يندى خجلاً من جمال هيبتها وسناها أو ليستِ هىَ التي قبلّها الرسولُ فاعطت للدهر معناً و تربعت على عرش المجد حتى حارت العقول و تاهت المكارم فيها.

اين هىَ المرأة التي تقتدي بسيدتها و تهتدي بنورها؟ و لماذا نسيت أو تناست واجباتها و أصبحت العوبة الأهواءِ والظواهر؟!

و لكن سيّدتي الفاضلة ايتّها المرأة المسلمة لا تنسي أنّکِ امرأةٌ و لاتنسي كأمٍ و صانعة أجيالٍ و لا تهربي من الواجبات المحتّمة عليک. لأنکّ أنت مَن تستطيع أن تعطي و أنت مَن تستطيع أن تتحمل و تصبر و تقاوم. و أنت مَن يمتلک ذلک القلب الخفاق الحنون. القلب الذي استطاع أن يحطم الجبال و يهشم الحجر.

شكر و رجاء

أشكر الشعراء الاعزاء الذين تفضّلوا علىَّ بالطافهم و تفقدوني بمديحهم فأنا لم أقم إلاّ بشىءٍ يسيرٍ مِن الواجب و لا أرىٰ نفسي مستوجباً كُلَ هذا اللطف مِن جانب بعض الاخوة الشعراء فاشكرُهُم و ارجوهم ألاّ يحمّلوني من الطافهم ما لا استطيع رَدّهُ و أن يكرّسوجهودهم على إنعاش الثقافة العامّه وليكُن شعرهم في خدمة القضايا الاجتماعية ومافيه خيرالعموم و شكراً.

حسن هاشميان

رأی ملت

ماهنامه **رأی ملت**
سال دوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
حسن هاشمیان
زیر نظر: **شورای نویسندگان**
توزیع: **سراسر کشور**
شماره حساب بانکی: **۱۱۷۲ بانک صادرات**
شعبه رودهن (شماره شعبه ۱۰۷۳)
تهران ـ صندوق پستی ۱۷۸ ـ ۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: **۴۴۱۷۹۴۴ ـ ۰۲۱**
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

سال دوم ـ شماره دوازدهم، سه‌شنبه اوّل آبان ۱۳۸۰ ـ ۲۰۰ تومان

شکوری راد عضو حزب مشارکت

افزایش مطالبات قومی برای منافع ملی زیان آور است



علی شکوری راد عضو هیئت رئیسه مجلس و عضو ارشد حزب مشارکت اعلام کرد که افزایش مطالبات قومی برای امنیت ملی خطرناک می‌باشد.
وی که در ارتباط با استعفای دسته جمعی نمایندگان کردستان و استیضاح وزیر کشور صحبت می‌کرد، آشکار کرد چنین مسئله‌ای خواسته آنها نمی‌باشد.
چندی پیش یکی دیگر از اعضای حزب مشارکت مجلس از حوزه انتخابی لنجان مطرح ساخت که «اقوام پاشنه آشیل امنیت ملی» هستند. همچنین دبیرکل حزب مشارکت در این‌باره مطرح ساخت که اجرای کامل قانون اساسی درباره اقوام با منافع ملی منافات دارد.

حزب مشارکت که با شعارهای «ایران برای همه ایرانیان» و اجرای کامل قانون اساسی جایگاه خود را در صحنه سیاسی ایران با اخذ رأی مردم و پیروزی در مجلس بدست آورده است، اکنون با مطرح ساختن نگرش‌های جدیدی نسبت به پدیده اقوام، عملاً به نقض شعارهای خود روی آورده است. عدم حمایت این حزب از نمایندگان کردستان و دور شدن آنها از حقوق عمومی مردم ایران و پرداختن بیش از حد به مسئله افغانستان از رویکردهای جدید این حزب می‌باشد. بدیهی است اعضای این حزب تلاش می‌کنند از رویدادهای افغانستان نهایت بهره‌برداری را کرده، تا از این طریق فرصت‌ها را از دست نداده و بیشتر به امریکا نزدیک شود.

بیشتر مقاله‌ها، نوشته‌ها و صحبت‌های اخیر اعضای این حزب به‌شکلی می‌باشد که حرکت در زیر لوای امریکا تنها راه تأمین منافع ملی ایران است. جالب اینجاست که بعضی از این نوشته‌ها به‌کسانی تعلق دارد که خود زمانی، از دیوار سفارت امریکا بالا می‌رفتند و اکنون رنگ عوض کرده و هوادار امریکا شده‌اند.

معاون وزیر کشور خبر داد

لایحه ده استانی شدن کشور تقدیم مجلس می‌شود

سرویس خبر ـ معاون مالی و اداری وزارت کشور گفت: در آینده نزدیک وزارت کشور اصلاحیه جدیدی را برای کلیت قانون تقسیمات کشوری تقدیم مجلس می‌کند.

معاون مالی اداری وزارت کشور همچنین خبر داد: آئین‌نامه تشکیل دهیاری‌ها تا قبل از پایان سال جاری به تصویب هیأت وزیران می‌رسد.
رسولی افزود: با تصویب و تشکیل دهیاری‌ها، برای اولین‌بار مدیریت جوامع روستایی از حالت بلاتکلیفی خارج می‌شود.
وی گفت: دهیاران که منتخبان مردم هستند، از طرفی نماینده مردم و از سویی در امتداد طولی زنجیره مدیریتی کشور، بخشی از وظایف حکومتی و دولت را به‌عهده دارند.
رسولی افزود: با تصویب اساسنامه به‌طور قانونی دهیاران با شرایط مشخص در همه روستاهایی که دارای شورای اسلامی و حداقل ۲۰ خانوار داشته باشند تعیین و به‌عنوان هماهنگ‌کننده امور دستگاه‌های اجرایی در منطقه و حوزه کاری خود ایفای نقش می‌کنند.
وی گفت: چنانچه بتوانیم در اجرای طرح تقسیمات کشوری کل کشور را به ۱۰ استان بزرگ تقسیم کنیم که در این تقسیم‌بندی مؤلفه‌های تاریخی و سیاسی، فرهنگی و همه ضرورت‌ها لحاظ شده، در آن‌صورت شرایطی فراهم می‌گردد که استانداران از اختیارات وسیع‌تر برخوردار می‌شوند.
رسولی تبدیل ۲۸ استان کشور به ۱۰ استان بزرگ و به تعبیری حرکت از سیاست انبساطی به‌سمت انقباضی که کاری لازم و بسی دشوار است را در گرو یک عزم ملی و فراگیر امکان‌پذیر دانست.
وی که چهارشنبه ۲۵ مهر در مراسم معارفه نخستین فرماندار شهرستان دنا سخن می‌گفت، افزود: در حال حاضر کشور دارای ۲۸ استان، ۳۰۰ فرمانداری و ۸۰۰ بخشداری می‌باشد.
وی گفت: وزارت کشور درنظر دارد که این نظام و طرح را در آینده برای تصویب به مجلس ارائه دهد.

تا پایان سال جاری اعضای تعاونی‌های مرزنشینان استان خوزستان به یک میلیون نفر می‌رسد

تا پایان سال جاری اعضای تعاونی‌های مرزنشینان استان خوزستان به مرز یک میلیون نفر می‌رسد. این مطلب را عبدالصمد عارف‌زاده مدیرعامل اتحادیه شرکت‌های تعاونی مرزنشینان استان خوزستان اعلام کرد و گفت تا سال ۷۹ تعداد پانصدهزار نفر عضو ۱۴ شرکت تعاونی مرزنشینان بودند. اما در سال ۸۰ این رقم از مرز ۶۰۰ هزار نفر گذشته است و تا آخر سال نیز تعداد اعضاء تحت پوشش به یک میلیون نفر خواهد رسید. وی به صادرات این تعاونی اشاره کرد و گفت در سال ۷۸ این تعاونی‌ها ۱۹ میلیون دلار صادرات داشته‌اند که این رقم در سال ۷۹ نیز به بیش از ۱۹ میلیون دلار بالغ شده است و تعاونی‌ها توانسته‌اند بیش از ۸۵ درصد سهمیه ارزی خود را جذب کنند. وی اقلام صادراتی تعاونیها را صیفی‌جات و میوه و ترهبار، مصالح ساختمانی، خشکبار، لوازم آلومینیمی، چوبی، بهداشتی، مصنوعات پلاستیکی، ماهی و میگو، خرما و رطب، مواد غذائی کنسرو شده، مواد شوینده، صنایع دستی و گل و گیاه برشمرد و از برنج، چای، شکر، کولر گازی، چرخ خیاطی، تمر هندی و ادویه به‌عنوان کالاهای وارداتی نام برد. وی از مسئولان تقاضا کرد در اقلام وارداتی تعاونی‌ها تجدیدنظر شود و علاوه بر اقلام مصرفی اعلام شده اقلامی را نیز که زمینه اشتغالزایی در مناطق مرزی ایجاد می‌کنند درنظر بگیرند. همچنین انتظار داریم ممنوعیت ورود چای برطرف شود و مبلغ ۵۰۰ ریالی که سازمان حمایت از مصرفکننده بابت هر کیلو شکر وارداتی می‌گیرد کمافی‌السابق به ۵۰ ریال برگردد. عارف‌زاده تسهیلات ارزی تخصیصی به تعاونی‌های مرزنشین استان خوزستان را در سال جاری ۳۵ میلیون دلار ذکر کرد و گفت این تسهیلات نسبت به سال گذشته ۶۰ درصد رشد داشته است که در ایجاد اشتغال، فعال‌تر کردن گمرکات و صادرات واردات استان مؤثر بوده است. وی به مشکل عدم تثبیت مقررات گمرکی و تعریفه‌های مختلف از مقررات اشاره کرد و گفت امیدواریم در این‌خصوص نیز راهکارهای لازم اتخاذ شود. مدیرعامل اتحادیهٔ تعاونی‌های مرزنشینان استان خوزستان اضافه کرد. در سال ۷۹ سه فروشگاه در شهرهای آبادان و خرمشهر برای اعضاء سرمایه‌ای بالغ بر دویست میلیون فراهم کرده است.